همگام با نهج‌البلاغه

تألیف
عبدالرحمن بن عبدالله الجمیعان

ترجمه
إسحاق بن عبدالله العوضي

چاپ دوم ۱۳۸٦/۱٤۲۹هـ

شناسنامه کتاب

نام کتاب : همگام با نهج البلاغه.

مترجم : إسحاق بن عبدالله العوضی.

نویسنده : عبدالرحمن بن عبدالله الجمیعان.

ناشر : المكتب التعاوني للدعوة والإرشاد وتوعية الجاليات في الربوة.

تیراژ : ۳۵,۰۰۰.

سال چاپ : ۱۳۸٦ .ش برابر با ۱٤۲۹ . ق.

نوبت چاپ : دوم.

آدرس ایمیل: En_Haghighat@yahoo.com

سایتهای مفید اسلامی: www.aqeedeh.com

www.ahlesonnat.net

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

فهرست موضوعات

م	عنوان	ص
١	فهرس موضوعات	٣
٢	تقديم به	٤
٣	مقدمه	٥
٤	امامت	٩
٥	عصمت	٢٦
٦	صحابه	٦٥
٧	امام علی ﷺ و اهل شام	٩٦
٨	امام علی ﷺ و یارانش	١٠٣
٩	قرآن و سنت از دیدگاه امام علی ﷺ	١٢٩
١٠	دعا از دیدگاه امام علی ﷺ	١٤٥
١١	عبادات از دیدگاه امام علی ﷺ	١٥٤
١٢	چند موضوع پراکنده از دیدگاه امام علی ﷺ	١٦١
١٣	خاتمه	١٧٧

تقدیم به

آنان که به خدا و پیامبرش **ص** ایمان دارند.

به آزاده‌گانی که از بندهای تقلید رهایی یافته‌اند.

به آنان که نمی‌خواهند خدا را در حالی ملاقات نمایند که بار گناهان دیگران از گذشتگان را به دوش می‌کشند.

به آنان که اهل بیت پیامبر **ص** را دوست می‌دارند.

و به هر شیعه‌ای که به خدا، به عنوان پروردگار و به اسلام، به عنوان دین، و به محمد **ص**، به عنوان بنده و پیامبر خدا ایمان دارد ... .

این کتاب را که نگرشی است منصفانه به نهج‌البلاغه، به همه ایشان تقدیم می‌نمایم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

مقدمه

مدتهای طولانی و زیادی را با نهج‌البلاغه سپری کرده‌ام: شب‌ها تا دیروقت بیدار مانده و آن را مطالعه کرده‌ام، و همگام با آن حرکت نموده‌ام. جملات و عبارت‌های خشمگینانهٔ آن خشم مرا برافروخته، کلمات غمبار آن مرا اندوهگین کرده و مطالب لذت‌بخش آن مرا شاد و خوشحال نموده است.

گویا علی ﷺ را با چشم خودم می‌دیدم که سخنرانی می‌کند و زبانش چون کوهی آتشفشانی آتش می‌فشاند، گویا لشکری را هشدار می‌دهد، ولی نه، گویا تمام جهانیان را بیم می‌دهد. در طی مطالعه سخنان امام علی ﷺ احساس می‌کردم که با دانشی فراوان و شمشیری برّان و فقهی پویا سر و کار دارم، البته تعجبی ندارد، زیرا علی در خانه پیامبر **ص** پرورش یافته و زندگی پرماجرایی گذرانده است. زندگی‌اش آکنده از تلاش و کوشش و جنگ و جهاد بوده است. آری او همواره مشغول کار و فعالیت بود و هرگز خسته نمی‌شد.

نسلهای مختلفی را مشغول دیده بود و زندگی‌اش توشه‌ای

گرانبها از تجارب روزگاران شرک و کفر و ایمان و اسلام را با خود حمل می‌کرد. آن حضرت پدیده نفاق را مشاهده و عقب‌نشینی دوستانش را نظارت کرده بود و روزگار چنان بر او شوریده و دگرگون شده بود که می‌گفتند: (علی در جنگ مهارت ندارد). او ناخواسته با برادران دینی‌اش وارد جنگ شد. تغییر اوضاع مردم را دید و مشاهده نمود که هوی و هوس با هواپرستان چه کرده است ... . زندگی پرماجرایش هرگز روی آرامش به خود ندید.

همواره صفحات این کتاب بزرگ را ورق می‌زدم و احساس می‌کردم، نه فقط صفحات یک کتاب بزرگ را، و بلکه زندگی یک بزرگمرد را ورق می‌زنم. در طی مطالعه این کتاب به امر شگفت‌انگیزی برخوردم! آری آنچه مرا به تعجب واداشت این بود که امام علی ﷺ – آن مرد بزرگ – سخنی می‌گوید که آنچه در کتابهای شیعه آمده، کاملاً مخالف آن است. دیدن چنین چیزی مدّت‌ها فکرم را به خود مشغول کرد و مرا واداشت که کتابهای شیعه را با دقت مطالعه و حاشیه‌ها و توضیحاتشان را بررسی نمایم. اما بیش از پیش متعجب شدم و به این نتیجه رسیدم که باید گفته‌ها و عملکردهای آن بزرگ‌مرد با حوصله و دقت بیشتری مطالعه و بررسی شود.

بنابراین به مطالعه این کتاب پرداخته و بارها اضطراب و آشفتگی مرا فرا گرفت، باز برای بار دوّم و سوّم و ... آن را مطالعه کردم، تا اینکه یقین یافتم که باید با دقت نهج‌البلاغه را بخوانیم و در اعماق آن فرو رویم و از چوب اندیشه امام بیرون نرویم. یکبار دیگر نهج‌البلاغه را خواندم و مطالبی از آن را یادداشت نمودم و با برخی افراد پیرامون مسایل زیادی بحث و مناقشه کردم تا به قرائت درست از نهج‌البلاغه رسیدم و اینک امروز آن را به خوانندگان عزیز تقدیم می‌دارم.

گرچه این کتابچهٔ کوچک همه آنچه را که مشاهده نموده و خوانده‌ام، در برندارد. ولی از آن جهت به چاپ و نشر آن اقدام نمودم تا آن را در اختیار خوانندگان قرار دهم و خواننده بتواند آن را در زمانی اندک مطالعه نماید. و تا آن جا که توانسته‌ام از قضایای مورد مناقشه‌ای که نتیجه‌ای در برندارد، پرهیز کرده‌ام و به لُب مطالب پرداخته‌ام که عبارت است از اینکه: چگونه باید نهج‌البلاغه را فهمید؟! و بر این باور هستم که هر کس با اندیشه‌ای آزاد نهج‌البلاغه را بخواند باید تا حدود زیادی به تفکر و عقیده اهل سنت نزدیک باشد.

من یقین دارم که راه درست همین است و باید به آن توجه نمود، چون راه دیگری برای درک درست گفته‌های این امام بزرگ وجود ندارد، امامی که یارانش او را تنها گذاشتند!

باید بگویم که این تلاش و درک من است، ادّعا ندارم که در آن به کمال رسیده‌ام، گرچه شاید به مطلوب رسیده باشم. و اینجانب آماده‌ام که اگر اشتباهی از من سرزده، آن را اصلاح نمایم. و همچنین اگر کسی، جایی را که درست نفهمیده‌ام، گوشزد نماید و تذکّر دهد، از آن استقبال می‌کنم و هیچگاه بر اشتباه و خطا پافشاری نخواهم کرد.

خداوند به همه ما توفیق دهد تا به حق برسیم، و از او مسئلت داریم که گفتار و کردار ما را صحیح و درست نماید.

قابل ذکر است که نسخه مورد نظر اینجانب نسخه‌ایست که محمد ابوالفضل ابراهیم، آن را چاپ کرده است و همچنین شرح ابن أبی الحدید نیز مدنظر بنده بوده است.

عبدالرحمن عبدالله جمیعان

امامت

اهل تشیع معتقدند که امامت از اصول دین است، و بعضی هم می‌گویند که از ضروریات مذهب می‌باشد و همه شیعه به اتفاق معتقدند که ائمه از علی ﷺ تا مهدی تعیین شده‌اند، به این ترتیب که پیامبر بعد از خودش علی ﷺ را به عنوان امام تعیین کرده و هر امامی، امام بعد از خود را مشخص کرده است! بنابراین آنها می‌گویند که همه کارهای ائمه از وحی الهی سرچشمه می‌گیرد و اجتهاد و نظر شخصی نیست، از این رو بر این باورند که ائمه از خطا و اشتباه مصون و معصومند. منابع و کتابهای مختلف شیعه در گذشته و حال به صورت یکسان این نظریه و عقیده را بیان داشته‌اند، اما اینک ما گفته‌ها و تصریحات امام علی ﷺ را در مورد امامت و خلافت با عقیده شیعه مقایسه می‌کنیم و خواهیم دید که گفته‌های امام علی ﷺ با عقیده شیعه مخالف و متضاد است، به عنوان مثال امام علی ﷺ می‌فرماید: «**أول الدين معرفته**».

«نخستین و مهم‌ترین مسئله دین شناخت خدا است»[1].

امام در این سخن تأکید می‌کند که مهم‌ترین اصل دین و بزرگترین امر آن و آنچه دانستن آن بر هر مکلّفی واجب است،

---

[1]) شرح نهج‌البلاغه ۱/ ۷۲.

شناخت خداوند و یگانه‌دانستن اوست.

و تردیدی نیست که قرآن و سنت نیز تأکید زیادی بر این مسأله دارند، بنابراین شناخت امام یا امامت، مهم‌ترین مسأله در دین نیست، برای روشن‌شدن بیشتر به آنچه نهج‌البلاغه در این درباره می‌گوید، برمی‌گردیم:

۱- امام علی ﷺ در سخنانی خطاب به کمیل بن زیاد النخعی تأکید می‌کند که: «**لا تخلو الأرض من قائم لله بحجة، إما ظاهرًا مشهورًا، وإما خائفًا مغمورًا، لئلا تبطل حجج الله وبيناته**».

«همواره در زمین فردی خواهد بود که با حجت و دلیل برای [خدمت به دین] خدا به پا می‌خیزد و این فرد یا معروف و مشهور است و یا پنهان و گمنام. و این برای آن است که حجت‌ها و دلایل الهی از بین نروند»[1].

سپس می‌فرماید: «**أولئك الأقلون عددًا، والأعظمون عند الله قدرًا، يحفظ الله بهم حججه وبيناته، حتى يودعها نظراءهم، ويزرعها في قلوب أشباههم...**».

«اینها تعدادشان اندک است و نزد خداوند مقام والایی دارند، و خداوند به وسیله آنان حجت‌ها و نشانه‌هایش را حفظ می‌نماید، و

---

(۱) (۱۸/ ۳٤۷) - ۱٤۳.

به افرادی دیگر که همانند آنها هستند، می‌سپارد و در دل کسانی دیگر که همسان آنها هستند، بذر آن را می‌کارد... ».

آیا شما می‌دانید که اینها چه کسانی هستند؟

اینها علما می‌باشند نه ائمه. چنان که شیعه می‌گویند ائمه حجت‌های خدا روی زمین هستند!

سپس علی ﷺ سخنش را کامل می‌کند و می‌فرماید: «**أولئك خلفاء الله في أرضه والدعاة إلى دينه.. آهٍ آهٍ.. شوقًا إلى رؤيتهم..**». ایشان خلفای خدا در زمین و دعوتگران به سوی دین او هستند... آه، آه ... دوست دارم آنها را ببینم...». به این ترتیب این صحابی بزرگوار – علی ﷺ – علما را می‌ستاید و از مقام والای آنها در دنیا و آخرت سخن می‌گوید.

و ائمه در کجای این سخن مهم علی ﷺ ذکر شده‌اند؟!

و ما می‌گوییم: اگر امام از سوی خدا تعیین می‌شود، نباید نیازی به آموختن و فراگیری علم و دانش داشته باشد، زیرا خداوند حکیم و آگاه او را تعلیم داده است و چنان که کتابهای شیعه می‌گویند به او وحی می‌شود، با این تفاوت که امام فرشته را نمی‌بیند. اما علی بن ابی‌طالب ﷺ می‌فرماید: «**من نصب نفسه إمامًا، فعليه أن يبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره، وليكن تأديبه بسيرته قبل تأديبه بلسانه، ومعلّم نفسه ومؤدبها أحقّ بالإجلال من**

معلّم الناس ومؤدبهم». «هر کس خود را به عنوان امام قرار دهد باید قبل از دیگران به تعلیم و تزکیه‌ی خودش بپردازد و قبل از آن که با زبان، دیگران را ادب بیاموزد باید با رفتارش به دیگران ادب یاد دهد، و کسی که خودش را تعلیم می‌دهد و به خودش ادب می‌آموزد بیشتر از کسی که معلم مردم است و به آنها ادب یاد می‌دهد، سزاوار بزرگداشت و احترام است»[1].

منظور امام علی از این جمله که «هر کس خودش را امام قرار دهد» چیست؟ آیا ایشان کسی را که خلافت را غضب کرده و به زور گرفته است، امام می‌نامد؟ به علاوه این سخن علی ﷺ برخلاف آنچه در کتابهای شیعه آمده است مبنی بر اینکه که امام دارای علم لدنی است، تأکید می‌نماید که امام باید علم بیاموزد و به تزکیه و تربیت خود بپردازد!

۲- علی ﷺ در یکی از نامه‌های مهم خود می‌فرماید: «**أما بعد: فإن الله سبحانه بعث محمدًا ص نذيرًا للعالمين، ومهيمنًا على المرسلين، فلما مضى ص تنازع المسلمون الأمر من بعده؛ فوالله ما كان يلقى في روعي، ولا يخطر ببالي، أن العرب تزعج هذا الأمر من بعده ص عن أهل بيته، ولا أنهم منحّوه عني من بعده، فما راعني**

---

(۱) ۱۸/ ۲۲۰) (۷۱).

إلا انثيال الناس على فلان يبايعونه، فأمسكت بيدي حتى رأيت راجعة الناس قد رجعت عن الإسلام، يدعون إلى مَحقِ دين محمد ص ؛ فخشيت إن لم أنصر الإسلام وأهله أن أرى فيه ثلمًا أو هدمًا، تكون المصيبة به عليّ أعظم من فوت ولايتكم التي إنما هي متاع أيام قلائل، يزول منها ما كان كما يزول السراب، وكما يتقشّع السحاب، فنهضت في تلك الأحداث حتى زاح الباطل وزهق، واطمأن الدين وتنهنه».

«اما بعد: خداوند محمد **ص** را به عنوان بیم‌دهنده‌ای برای جهانیان و خاتم پیامبران مبعوث کرد. وقتی پیامبر **ص** از دنیا رحلت نمود مسلمانان بعد از او اختلاف کردند؛ سوگند به خدا که هیچگاه به ذهنم خطور نمی‌کرد که عربها بعد از پیغمبر **ص** امر خلافت را از اهل بیت او دور می‌کنند و مرا از آن کنار می‌زنند. و ناگهان دیدم که مردم به سوی فلانی هجوم آورده و با او بیعت می‌کنند. من بیعت نکردم و دست نگاه داشتم تا اینکه دیدم بعضی از مردم از دین اسلام برگشتند و می‌خواهند دین محمد **ص** را نابود کنند. ترسیدم که اگر اسلام و مسلمین را یاری نکنم در آن رخنه‌ای ایجاد شود، یا از هم بپاشد که آنگاه مصیبت برایم از دور ماندن از حکومت و زمامداری – که متاع و سرمایه روزهای اندکی است و چون سراب زود از بین می‌رود و همانند ابرها از هم

می‌پاشد – بزرگتر می‌بود، بنابراین در این حوادث به پا خاستم تا آن که باطل از بین رفت و دیگر برقرار و استوار شد»[1].

این نامه علی ﷺ به اهل بصره بود که وقتی مالک اشتر را به عنوان فرماندار مصر مقرر کرد این نامه را با او به مصر فرستاد. نامه بهتر از سخنرانی حفظ می‌شود و راویان آن را برای یکدیگر نقل می‌کنند، و در نقل کلمات نامه کمتر اشتباه روی می‌دهد و در نقل کلمات سخنرانی اشتباه بیشتر است، بعضی مفهوم سخنرانی را نقل می‌کنند اما نامه مکتوب و محفوظ است و قرآن و روایات با نوشتن کتابت محافظت شده‌اند.

آنچه مهم است مفاهیم این نامه می‌باشد، به کلمات آن نگاه کنید:

الف – مسلمانان بعد از پیامبر **ص** در مورد خلافت با یکدیگر اختلاف کردند...، علی ﷺ نمی‌فرماید کافران یا کسانی که بعد از وفات پیامبر مرتد شدند و یا فاسقان اختلاف کردند، بلکه آنها را مسلمان می‌نامد.

سپس می‌فرماید: «به ذهنم خطور نمی‌کرد ... که بعد از او ...». خواننده عزیز! از این کلمات چه چیزی را استنباط می‌کنید؟

ب – از نامه چنین برمی‌آید که نصّ صریحی وجود ندارد تا

---

(۱) ۷/ ۱۵۱ (۶۲).

امام علی ﷺ در قضیه خلافت و امامت خود به آن استناد کند، زیرا اگر نصّی می‌بود علی ﷺ آن را بیان می‌کرد، و چگونه آن را برای مردم نمی‌گفت در صورتی که در آن روز به شدّت به چنین نصّی نیاز داشت، تا یکی از مهم‌ترین مسایلی را که برای امت پیش آمد و سبب تفرقه آن گردید، توضیح دهد. قضیه‌ای که حتّی نزدیک بود اصحاب پیامبر را دچار چنددستگی کند، بنابراین وقتی امام علی ﷺ به چنین نصّ استناد نکرده است برای این بوده که او می‌دانست در مورد این قضیه نصّی وجود ندارد.

ج – سپس به سخن آن بزرگوار بنگرید که می‌فرماید: «ناگهان دیدم که مردم به سوی فلانی هجوم آورده‌اند و با او بیعت می‌کنند... ».

یعنی مردم شتابان به سوی ابوبکر رفته و با او بیعت کردند و این یعنی اینکه مردم خودشان ابوبکر را انتخاب کردند، بنابراین بیعت به زور از مردم گرفته نشد، و شمشیر بالای سر آنها نبود، بلکه در انتخاب خود آزاد بودند، و مسلمانان این را درست و خوب می‌دانستند.

د – و می‌فرماید: «بیعت نکردم و دست نگاه داشتم ... یا از هم بپاشد»، منظور امام علی از آن بعضی که از اسلام برگشتند و می‌خواستند اسلام را نابود سازند، مرتدان و کسانی هستند که از

پرداختن زکات خودداری ورزیدند. آنان که ابوبکر ﷺ به کمک اصحاب با آنها جنگید. بنابراین کسانی که ابوبکر ﷺ با آنها جنگید، کسانی نبودند که از بیعت‌کردن با ابوبکر سرباز زده باشند، بلکه آنها، همان طور که امام علی ﷺ می‌فرماید، گروه‌هایی بودند که از دین اسلام برگشتند. و امکان ندارد که بگوییم منظور امام علی ﷺ، ابوبکر صدیق ﷺ و صحابه بوده است، زیرا امام علی ﷺ با آنها همراهی کرد و برای خلافتشان، حکم یک وزیر را داشت.

۳- علی ﷺ در یکی از وصیت‌نامه‌هایش می‌فرماید: «**هذا ما أمر به عبد الله علي بن أبي طالب أمير المؤمنين في ماله. وإن لابني فاطمة من صدقة عليّ مثل الذي لبني عليّ، وإني إنما جعلت القيام بذلك إلى ابني فاطمة ابتغاء وجه الله، وقربة إلى رسول الله ص، وتكريمًا لحرمته، وتشريفًا لوصلته، ويشترط على الذي..**».

«این فرمانی است که بنده خدا، امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب، در مورد مال و دارایی‌اش صادر می‌کند: سهم دو فرزند فاطمه به اندازه سهم دیگر فرزندان علی است، و اینکار را به دو فرزند فاطمه می‌سپارم تا از این طریق، رضایت خدا را به دست بیاورم و به خویشاوندی و حرمت پیامبر **ص** احترام بگذارم و کسی که ...»[1].

(۱) ۱۵/ ۱٤٦ (۳٤).

ملاحظه می‌کنید که:

الف – او همه فرزندانش را برابر می‌داند و بین حسن و حسین و دیگران در قضیه صدقه و سهم [ارث] فرقی نمی‌گذارد.

ب – مسئله دوم و مهم این است که می‌فرماید: «مسئولیت را به فرزندان فاطمه می‌سپارم»، آنهم نه به خاطر اینکه نصّی دربارهٔ ولایت و امامت آنها وجود دارد، هرگز. بلکه برای کسب رضایت خدا چنین می‌کند.

آیا بهتر نبود که امام علی ﷺ با استناد به نص ولایت، مسئولیت را به آنها بسپارد و در وصیت‌نامه آن را ذکر کند و به یارانش بیاموزد که به خاطر نصوص ولایت و امامت، دو فرزند فاطمه را مقدم داشته است؟!

و این وصیت است و وصیت آخرین چیزی است که هر کسی به خانواده‌اش می‌گوید و مسائل [مهم] را در آن توضیح می‌دهد. بسیاری از فقها می‌گویند که تأخیر در بیان، به خصوص در چنین قضایای مهمّی جایز نیست، زیرا علی ﷺ نمی‌دانست چه زمانی مرگ به سراغ او خواهد آمد، و حتی اگر زمان وفاتش را نیز می‌دانست، در بیان چنین امر مهمّی تأخیر نمی‌کرد.

٤- امام علی ﷺ می‌فرماید: «**ثم جعل سبحانه من حقوقه حقوقًا**

افترضها لبعض الناس على بعض، فجعلها تتكافأ في وجوهها، ويوجب بعضها بعضًا، ولا يستوجب بعضها إلا ببعض، وأعظم ما افترض سبحانه من تلك الحقوق: حق الوالي على الرعية، وحق الرعية على الوالي، فريضة فرضها الله ـ لكل على كل، فجعلها نظامًا لألفتهم، وعزًا لدينهم، فليست تصلح الرعية إلا بصلاح الولاة، ولا تصلح الولاة إلا باستقامة الرعية، فإذا أدت الرعية إلى الوالي حقه، وأدى الوالي إليها حقها؛ عزّ الحق بينهم، وقامت مناهج الدين، واعتدلت معالم العدل، وجرت على أذلالها السنن، فصلح بذلك الزمان، وطمع في بقاء الدولة، ويئست مطامع الأعداء».

«سپس خداوند متعال یکی از حقوقش را حقّی قرار داده که آن را وظیفه مردم نسبت به یکدیگر می‌نامد. و بزرگترین حقی که خداوند مقرر کرده است، حق زمامدار و حاکم بر رعیت و حق رعیّت بر حاکم و زمامدار است، و این حق، که خداوند آن را بر همه فرض کرده است، و آن را باعث الفت و محبت مردم نسبت به یکدیگر و مایه قدرت دینشان گردانیده است، بنابراین اوضاع رعیت درست نمی‌شود مگر آن که حاکمان و زمامداران، خوب و صالح باشند، و حکام و زمامداران جز با صلاح و درستی رعیت، درست نخواهند شد. پس هرگاه رعیّت، حق زمامدار را ادا کرد، و زمامدار حق رعیت را به وی داد، حق میان آنها قدرت می‌گیرد و

پرچم دین برپا می‌شود، نشانه‌های عدالت قد برمی‌افرازند و آنگاه بدینوسیله روزگار خوبی خواهد بود و دولت پایدار می‌ماند و دشمنان از چشم طمع‌دوختن به دولت اسلامی ناامید می‌شوند»[1].

الف – در این کلمات خوب فکر کنید: اینها کلمات بی‌معنایی نیستند، بلکه هر کس می‌خواهد خلافت و ولایت را از دیدگاه امام علی ﷺ بفهمد، این کلمات بهترین پاسخ را به او می‌دهند و این کلمات می‌گویند که از دیدگاه علی ﷺ خلافت امری برآمده از نص نیست، زیرا او می‌فرماید: «رعیت جز با درست شدن حکّام و زمامداران، درست نخواهد شد، و حکام و زمامداران جز با صلاح و درستی رعیّت، درست نخواهند شد».

این کلمه فقط یک معنی مشخّص دارد و آن اینکه حاکم و زمامدار، انسانی است غیرمعصوم، زیرا علی بن ابی طالب ﷺ صلاح و درستی حاکم را در گرو درستی رعیت می‌داند. اگر خلیفه و حاکم با نص الهی تعیین می‌گردید، خلیفه معصوم می‌بود و در این صورت سخن علی ﷺ بی‌معنی می‌شد، و ایشان می‌بایست بگوید: «کسانی از آل محمد که خداوند آنها را حاکم قرار داده است، هرگز منحرف نمی‌شوند، هرچند که رعیت دچار

---

(۱) (۱۱/ ۹۱).

انحراف گردد».

ب – علی ﷺ با این کلام مشخص می‌کند که مردم باید امیری داشته باشند[1] و اگر این امیر فرد صالحی باشد و عدالت و دستور خدا را اجرا نماید و حقوق مردم را به جا آورد، مهم نیست که چه کسی باشد.

۵- علی ﷺ بعد از آن که برای خلافت با او بیعت شد، خطاب به طلحه و زبیر م فرمودند: «**لقد نقمتما يسيرًا، وأرجأتما كثيرًا، ألا تخبراني أي شيء كان لكما فيه حق دفعتكما عنه! أم أي قسم استأثرت عليكما به! أو أي حق رفعه إلي أحد من المسلمين ضعفت عنه، أم جهلته، أم أخطأت بابه؟!**

والله ما كانت لي في الخلافة رغبة، ولا في الولاية إربة، ولكنكم دعوتموني إليها، وحملتموني عليها، فلما أفضت إلي نظرت إلى كتاب الله، وما وضح لنا وأمرنا بالحكم به فاتبعته، وما استنّ النبي ص فاقتديته، فلم أحتج إلى رأيكما، ولا رأي غيركما، ولا وقع حكم جهلته فأستشيركما وإخواني من المسلمين، ولو كان ذلك لم أرغب عنكما ولا عن غيركما.

وأما ما ذكرتما من أمر الأسوة، فإن ذلك أمر لم أحكم أنا فيه برأيي، ولا وليته هوى مني، بل وجدت أنا وأنتما ما جاء به رسوله

---

(۱) ۲/ ۳۰۷ (٤٠).

ص قد فرغ منه، فلم أحتج إليكما فيما فرغ الله من قسمه، وأمضى فيه حكمه، فليس لكما والله عندي ولا لغيركما في هذا عتبى، أخذ الله بقلوبنا وقلوبكم إلى الحق، وألهمنا وإياكم الصبر».

«شما دو نفر کمی ناراحت شده‌اید و خود را زیاد عقب کشیده‌اید. آیا به من نمی‌گویید شما را از کدام حقّتان بازداشته‌ام؟! و در کجا چیزی را تقسیم نموده و به دیگران بیشتر از شما داده‌ام؟! و از گرفتن حق کدام مسلمان که به من مراجعه کرده، ناتوان مانده‌ام، یا حق را ندانسته‌ام و یا به خطا رفته‌ام؟! سوگند به خدا که علاقه‌ای به خلافت و حکومت نداشتم، اما شما مرا به آن فرا خواندید و بر مسند خلافت نشاندید، و وقتی خلافت به من سپرده شد، به کتاب خدا نگاه کردم تا آنچه را که برای ما روشن است و به آن فرمان یافته‌ایم، انجام دهم و از سنّت‌های پیامبر **ص** اطاعت نمودم، از این رو به نظر شما و دیگران نیازی نداشتم. و چنان مسئله‌ای پیش نیامده که آن را ندانسته باشم تا مجبور شوم با شما و دیگر برادران مسلمانم مشوره نمایم، و اگر چنین می‌بود از شما و دیگران روی‌گردان نمی‌شدم.

و اما آنچه شما دربارهٔ اسوه گفته‌اید، باید بگویم که این قضیه‌ایست که من در آن طبق رأی و میل خودم حکم نکرده‌ام، بلکه هم من و هم شما می‌بینیم که آنچه پیامبر **ص** در این مورد

با خود آورده، کار را تمام کرده است. پس من در آنچه خداوند آن را تقسیم نموده و فرمانش را دربارهٔ آن صادر کرده است، به شما نیازی نداشتم. بنابراین، سوگند به خدا! که شما و دیگران نمی‌توانید در این مورد مرا سرزنش کنید. خداوند دلهای ما و شما را به سوی حق بکشاند و به من و شما صبر و شکیبایی بدهد»[1].

تأملی در کلام مذکور علی ﷺ

الف – در اینجا امام به طلحه و زبیر می‌فرماید: «آیا به من نمی‌گویید...» و نفرمود: شما می‌دانید که پیامبر **ص** مرا امام و خلیفه مقرر نموده است، و هیچ روایتی در مورد امامت ذکر نکرد، در حالی که می‌خواست با آنها دربارهٔ این مسئله مناقشه کند و دلیل بیاورد، پس بهتر بود که به روایت و نصی از پیامبر **ص** استناد کند تا حجت بر آنها تمام شود و به همین دلیل عدم استناد امام ﷺ به روایت، دلیل واضحی برعدم وجود روایت در این باره است.

ب– اگر نصّی وجود داشت، چگونه امام علی ﷺ از خلافت کناره‌گیری می‌کرد؟! بلکه می‌بایست امر خلافت را بدون تعلل به عهده بگیرد، نه اینکه بگوید: «سوگند به خدا! علاقه‌ای به خلافت

---

(۱) ۷/۱۱ (۱۹۸).

نداشتم ...» خلاصه اینکه امام علی ﷺ خلافت را بعد از آن قبول کرد که مردم از او خواستند و او را خلیفه قرار دادند.

ج- علی ﷺ حقیقت درخشانی را در اینجا برای ما بیان می‌کند و آن این است که مسلمان و به خصوص حاکم باید به کتاب و سنت بنگرد. و علی ﷺ نمی‌فرماید: که باید نظر ائمه و دستورات آنها را آویزه‌گوش خود سازد.

د- سپس می‌فرماید: «به شما نیازی نداشتم...». او از آن جهت به آرا و نظر صحابه نیازی نداشت که نصوص کتاب و سنت پیش روی او بود و او را از آرا و نظرات افراد بی‌نیاز کرده بود. مفهوم سخن بعدی علی ﷺ این است که اگر مسئله‌ای پیش بیاید که علی آن را نداند، با مسلمین مشورت خواهد کرد. و این دالّ بر این است که او معصوم نیست. آیا مگر نمی‌بینی که می‌فرماید: «و اگر چنین می‌بود از شما و دیگر برادران مسلمانم روی‌گردان نمی‌شدم» یعنی اگر مسئله‌ای پیش بیاید که آن را ندانم با مردم و همچنین با شما دو نفر مشورت می‌کنم و از شما روی‌گردان نخواهم شد.

هـ- نکته آخر اینکه با تأمل در دعای پایان کلام امام ﷺ درمی‌یابیم که این دعا از شخص معصوم صادر نشده است.

٦- «**أيها الناس؛ إن أحق الناس بهذا الأمر أقواهم عليه، وأعلمهم بأمر الله فيه، فإن شغب شاغب استعتب، فإن أبى قوتل.**

ولعمري لئن كانت الإمامة لا تنعقد حتى تحضرها عامة الناس؛ ما إلى ذلك من سبيل، ولكن أهلها يحكمون على من غاب عنها؛ ثم ليس للشاهد أن يرجع، ولا للغائب أن يختار.

ألا وإني أقاتل رجلين، رجل ادعى ما ليس له، وآخر منع الذي عليه».

امام ﷺ می‌فرماید: «ای مردم سزاوارترین فرد به این امر - خلافت - کسی است که از همه برای به عهده‌گرفتن آن توانمندتر است، و دستور خدا را در مورد آن از دیگران بهتر می‌داند. اگر آشوب‌گری آشوب به پا کرد او را توجیه می‌کنیم. اگر [از روی عناد] قانع و راضی نشد، با او جنگ خواهیم کرد.

به جان خودم سوگند![1] اگر شرط انتخاب امام، حضور تمامی مردم باشد، هرگز راهی برای تحقق آن وجود نخواهد داشت، بلکه آگاهان دارای صلاحیت و رأی، خلیفه را انتخاب می‌کنند که عمل آنها نسبت به دیگر مسلمانان نافذ است، آنگاه نه حاضران بیعت‌کننده حق تجدیدنظر دارند و نه آنان که در انتخابات حضور نداشتند حق انتخاب دیگری را خواهند داشت.

---

[1]) جواز سوگند خوردن به جان نزد علما اختلاف افتاده است، و قول صحیح جایز نیست.

آگاه باشید! من با دو کس کارزار می‌کنم، کسی که ادعای چیزی را بکند که به او تعلق ندارد، و آن کس که از ادای حق سرباز زند»[1].

از خوانندهٔ عزیز می‌خواهم که خوب در این کلام امام علی ﷺ بنگرد، معنی عبارت «سزاوارترین فرد به این امر – خلافت – کسی است که از همه برای به عهده‌گرفتن آن توانمندتر است، و دستور خدا را در مورد آن از دیگران بهتر می‌داند» چیست؟ یعنی علی ﷺ در جمع زیادی سخنرانی کرده، می‌فرماید: «سزاوارترین مردم به این امر ...» و مرادش از امر، خلافت و امامت و حکومت است و نفرمود: سزاوارترین مردم به این امر کسانی هستند که با نص خدا و پیامبر تعیین شده‌اند و آنها ائمه اطهار اهل بیت هستند.

سپس فرمود: «به جان خودم سوگند! ... انتخاب کند». معنی این جمله چیست؟ امام علی به مردم، شورا و انتخاب خلیفه را می‌آموزد، پس می‌گوید که لازم نیست همه مردم بیعت کنند، چون چنین کاری مشکل است، و بلکه اهل حل و عقد – آگاهان دارای صلاحیت و رأی – خلیفه را انتخاب می‌کنند و سپس تأکید می‌کند: کسی که در بیعت حضور داشته است، حق ندارد بیعت

---

(۱) ۹/۳۲۸ (۱۷٤).

خود را پس بگیرد و کسی که حاضر نبوده است حق انتخاب دیگری ندارد.

آیا در نفی امامت و نفی منصوص‌بودن آن نصّی محکم‌تر و روشن‌تر از این وجود دارد؟

خلاصه اینکه امام علی در سخنانش هیچگاه نگفته است که امامت منصبی الهی است و در مورد آن نصّی وجود دارد؛ و اگر نصی می‌بود قطعاً علی ﷺ آن را بیان می‌کرد، زیرا او به چنین مستندی نیاز داشت، به این دلیل که نص، کردار، گفتار و رفتار او را اعتبار بیشتری می‌داد و او می‌توانست دیگران را با دلیل قانع و ساکت نماید، اما چنین نصی وجود نداشت!

عصمت

شیعه معتقدند که ائمه از همان کودکی، بلکه از بدو تولد تا پایان عمر معصوم بوده‌اند، و بر این باورند که ائمه غیب می‌دانند و هیچ اشتباه کوچک یا بزرگی از آنها سر نمی‌زند، این چیزی است که در کتابهایشان به آن تصریح شده و گذشتگان و آیندگانشان بدان معتقد بوده و خواهند بود، و امروز هیچ کسی از شیعیان منکر این عقیده نیست. ولی سخنان علی ﷺ با عقیده به عصمت امامان در تضاد است:

۱- او در دعایی که آن را بسیار تکرار می‌کرد، می‌فرماید: **«الحمد لله الذي لم يصبح بي ميتًا ولا سقيمًا... ولا مأخوذًا بأسوأ عملي... ولا مرتدًا عن ديني، ولا منكرًا لربي...، ولا ملتبسًا عقلي، أصبحت عبدًا مملوكًا ظالمًا لنفسي... اللهم إني أعوذ بك أن أفتقر في غناك، أو أضل في هداك،... اللهم إنّا نعوذ بك أن نذهب من قولك، أو أن نفتن عن دينك، أو تتابع بنا أهواؤنا دون الهدى الذي جاء من عندك»**[1].

«ستایش خدایی را سزاست که شَبَم را به صبح آورد بی‌آنکه مرده یا بیمار باشم... و مرا به کیفر بدترین کاری که از من سرزده است، مواخذه ننمود... و نه مرا از دینش روی‌گردان ساخت و نه

---

(۱) ۱۱/ ۸٤ (۲۰۸).

منکر پروردگارم گردانید... و نه عقلم را از دست داده‌ام... . در حالی روز را آغاز می‌کنم که بنده‌ای بی‌اختیار و بر خود ستمکارم ... بار خدایا! به تو پناه می‌آورم از اینکه در سایه بی‌نیازی تو، تهی‌دست باشم. و یا در پرتو رهنمودت، گمراه گردم ... بار خدایا به تو پناه می‌آوریم از اینکه از فرموده تو بیرون روم و یا از دین تو منحرف گردیم، یا از هواهای نفسانی خود پیروی کنیم و از هدایتی که از سوی تو آمده است پیروی نکنیم».

به این عبارات نگاه کنید: «بدترین کاری که از من سرزده است»، «بر خود ستمکارم»، (و در میان رهنمودت گمراه گردم)، (از سخنت فراتر روم)، (از دین تو منحرف شوم)، «از هواهای نفسانی خود پیروی کنیم...». آیا فرد معصومی که اشتباه نمی‌کند و برخورد ستم نمی‌نماید و بیم آن نمی‌رود که دچار لغزش شود و یا مقداری از آیین الهی منحرف شود، اینگونه دعا می‌کند؟!

اگر پاسخ مثبت است، پس امام دعای بیهوده می‌کند، که هرگز چنین نیست، و اگر پاسخ منفی است، پس او معصوم نیست. آیا معصوم از گمراهی و هوای نفس می‌ترسد؟! بعضی می‌گویند: خداوند آنان را پاک نموده و به آنها ولایت تکوینی بخشیده است! اما چنین سخنی با فرموده‌های امام ﷺ همخوانی ندارد.

۲- وقتی معصوم از سوی خدا به راه درست راهنمایی شود، نیازی به رأی و نظر مردم ندارد. و شیعه می‌گویند: شوری اعتباری ندارد، امّا علی ﷺ می‌گوید: «**أعينوني بمناصحة خليّة من الغش، سليمة من الريب، فوالله إني لأولى الناس بالناس**». «مرا با خیرخواهی و نصیحت صادقانه یاری کنید. سوگند به خدا که از همه مردم، به رأی و مشورت مردم سزاوارترم»[1].

آیا معصوم از مردم می‌خواهد که او را نصیحت کنند؟! و بالاتر از این، از مردم می‌خواهد که صادقانه او را نصیحت کنند؟! و او را فریب ندهند، چون او انسان است و ممکن است نصیحت دیگران و افرادی که با تظاهر به خیرخواهی او را پند می‌دهند، وی را فریب دهد، چنان که در ادامه بیان خواهد شد.

۳- به دعای زیبا و بی‌نظیر او بنگرید که چنین می‌فرماید: «**احشرنا في زمرته، غير خزايا ولا نادمين، ولا ناكبين ولا ناكثين، ولا ضالين ولا مضلين ولا مفتونين**». (بارخدایا! ما را با او حشر بفرما بدون آن که رسوا و پشیمان باشیم، بدون آن که منحرف و عهدشکن و گمراه باشیم، بدون آن که دیگران را گمراه کنیم و یا دستخوش فتنه قرار بگیریم»[2].

---

(۱) ۷/ ۲۸٤ (۱۱۷).

(۲) ۷/ ۱۷۳.

با اینکه امام ﷺ از زمره‌ی ده نفری است که به بهشت مژده داده شده‌اند، اما او به این مژده تکیه نمی‌کند، بلکه همواره از خدا می‌ترسد، از این رو هراسان است که مبادا دچار فتنه گردد و به همین علت در این دعا از خداوند می‌خواهد که او را بر دین ثابت‌قدم و استوار گرداند.

٤- او به یارانش می‌گوید: «**فلا تكفوا عن مقالة بحق، أو مشورة بعدل، فإني لست في نفسي بفوق أن أخطئ، ولا آمن ذلك من فعلي، إلاَ أن يكفي الله من نفسي ما هو أملك به مني، فإنما أنا وأنتم عبيد مملوكون لرب لا رب غيره، يملك منا ما لا نملك من أنفسنا، وأخرجنا مما كنا فيه إلى ما صلحنا عليه، فأبدلنا بعد الضلالة بالهدى، وأعطانا البصيرة بعد العمى**».

«از گفتن سخن حق و مشورت عادلانه دریغ نورزید، زیرا ممکن است اشتباه کنم، مگر آن که خدا مرا از آن نگه دارد، چون من و شما بندگانی هستیم که در اختیار پروردگاریم و خداوند چنان بر ما تسلّط دارد که ما خودمان بر خود چنین تسلطی نداریم. خداوند ما را از وضعیت و حالتی که در آن قرار داشتیم، بیرون آورد و به آنچه که موجب صلاح بود راهنمایی کرد، و بعد از گمراهی، به ما هدایت بخشید، و بعد از آن که از دیدن حقیقت ناتوان بودیم، به ما بصیرت و بینایی عطاء کرد»[1].

---

(١) ١١/ ١٠٢ (٢١٠).

الف – امام از یارانش می‌خواهد که نسبت به او خیرخواهی نموده و او را نصیحت کنند، و از مشورت و پیشنهاد به او دریغ نورزند، زیرا او یک انسان است: گاهی اشتباه می‌کند و گاهی کارش درست است.

ب– به فرموده‌ی وی بنگرید که می‌فرماید: «ممکن است اشتباه کنم مگر آن که...» آیا چیزی هست که بیشتر از این بر معصوم‌نبودن او دلالت کند. او می‌گوید: «ممکن است اشتباه کنم و امکان اشتباه در مورد من منتفی نیست». همه این گفته‌ها بر این دلالت دارد که ایشان از یک انسان بلندمرتبه‌تر نیست: نه آفرینش طبیعی او فراتر از آفرینش انسان است، و نه عصمت الهی او را از یک انسان فراتر برده داده است.

ج– در این فرموده ایشان تأمل کنید که می‌فرماید: «و بعد از گمراهی، به ما هدایت بخشید و بعد از آن که از دیدن حقیقت ناتوان بودیم، به ما بصیرت و بینایی عطاء کرد».

۵– و پایان در نامه‌ای که به یکی از یارانش نوشته است، چنین می‌فرماید: «**وأنا أسأل الله بسعة رحمته، وعظيم قدرته على إعطاء كل رغبة، أن يوفقني وإياك لما فيه رضاه، من الإقامة على العذر الواضح إليه وإلى خلقه، ومن حسن الثناء في العباد، وجميل الأثر في البلاد، وتمام النعمة، وتضعيف الكرامة، وأن يختم لي ولك بالسعادة**

والشهادة، إنا إلى الله راغبون، والسلام على رسول الله ص الطيبين الطاهرين».

«و از رحمت بیکران و قدرت بی‌پایان خدا که قادر به اعطای هر خواسته‌ایست، مسئلت می‌نماییم که به ما توفیق دهد تا در جهت رضایت او گام برداریم، و خدا و مخلوقاتش از ما خرسند باشند. و در میان بندگان و آبادی‌ها نام نیکی از خود به جا بگذاریم. و از خداوند می‌خواهم که نعمت خویش را بر ما کامل بگرداند و کرامت و عزت ما را چند برابر نماید. و سرانجام ما را قرین سعادت و شهادت گرداند. ما به سوی خدا روی آورده‌ایم و درود خدا بر پیامبر **ص** و آل پاکش باد»[1].

خواننده عزیز! در این جملات تأمل کن که می‌فرماید: «و سرانجام ما را ...». او با ترس و امید خدا را می‌خواند و دعای او دعای فردی است که هم امیدوار است و هم هراسناک، نه دعای فرد معصومی که اشتباه نمی‌کند. و دعای او با دعای امامی که در بسیاری از کتابهای شیعه توصیف است، همخوانی ندارد.

٦- و در نامه‌ای که به المنذر بن الجارود فرستاده است، می‌گوید: «**أما بعد: فإنَّ صلاح أبيك غرّني منك، وظننت أنك تتبع**

---

(١) ١١٧/١٧.

هديه، وتسلك سبيله، فإذا أنت فيما رقّي إلي عنك لا تدع لهواك انقيادًا... ومن كان بصفتك فليس بأهل أن يسدّ به ثغر»[1].

«اما بعد: از آن جا که پدرت فردی صالح و درستکار بود در مورد تو فریب خوردم و گمان بردم که تو از رهنمود او پیروی می‌کنی و راه او را در پیش می‌گیری، اما اطلاعاتی که درباره تو به من رسیده است بیان می‌کند که از هوای نفس خویش پیروی می‌کنی... . و فردی مانند تو صلاحیت ندارد که با او، خلائی پر شود». این نامه نشانگر این است که علی ﷺ در مورد این مرد اشتباه کرده بود، و فریب ظاهر باوقار او را خورده و گمان برده بود که او همانند پدرش می‌باشد و از او پیروی می‌کند. ناآگاهی به واقعیت حال منذر، علی ﷺ را فریب داد و نه الهام و نه وحی، هیچکدام دست او را نگرفتند و او را از ارتکاب چنین اشتباهی مصون نساختند[2].

و هرگاه گروهی او را مدح و ستایش می‌کردند، می‌فرمود: **«اللهم إنك أعلم بي من نفسي، وأنا أعلم بنفسي منهم، اللهم اجعلني خيرًا مما يظنون، واغفر لي ما لا يعلمون»**.

---

(1) ١٨/ ٥٤ (٧١).

(2) ١٨/ ٦٢ (٧٣).

«بار خدایا! تو مرا بهتر می‌شناسی، و من خودم را بهتر از آنها می‌شناسم. بار خدایا! مرا از آنچه گمان می‌برند، بهتر بگردان، و آنچه را که در من هست و آنها نمی‌دانند، بیامرز»[1].

باید بپرسیم که «بهتر از آنچه آنها گمان می‌برند» یعنی چه؟ و چرا امام از خدا می‌خواهد که او را بیامرزد؟!

و همچنین است دعای بزرگی که امام در آن می‌فرماید: «**اللهم إني أعوذ بك من أن تحسن في لامعة العيون علانيتي، وتقبح فيما أبطن لك سريرتي، محافظًا على رياء الناس من نفسي بجميع ما أنت مطلع عليه مني، فأبدي للناس حسن ظاهري، وأفضي إليك بسوء عملي، تقربًا إلى عبادك وتباعدًا من مرضاتك**».

«بارخدایا! از اینکه ظاهرم در چشم مردم خوب باشد و آنچه در درون دارم، زشت باشد، و فقط ظاهرم را برای مردم حفظ کنم و به مردم ظاهری خوب ارائه دهم، در حالی که کار بد انجام می‌دهم، و از اینکه خودم را به بهای دوری از رضایت تو، به بندگانت نزدیک گردانم، به تو پناه می‌آورم»[2].

امیدوارم این جملات خواننده را به تأمل وادارد.

---

(1) ۱۸/ ۲۵۶ (۱۹۶).

(2) ۱۹/ ۱۶۷.

و همچنین امام ﷺ می‌فرماید: «**ما أهمني أمر أمهلت بعده، حتى أصلي ركعتين وأسأل الله العافية**».

«هر کار مهمّی که برایم پیش می‌آید، دو رکعت نماز می‌خوانم و از خداوند، عافیت و سلامتی را می‌جویم»[1].

خوانندهٔ عزیز! امیدوارم در این فرموده امام ﷺ تأمل نمایی، از این سخن برمی‌آید که امام ﷺ انسانی همانند سایر انسانهاست: ناراحت و غمگین می‌شود، اتفاقات پیرامونش بر او پوشیده می‌ماند، زیرا او غیب نمی‌داند، ناگواری‌ها او را سرگردان می‌نمایند؛ چون که او معصوم نیست، و به یارانش می‌گوید: «**وأما حقي عليكم فالوفاء بالبيعة، والنصيحة في المشهد والمغيب..**».

«حق من بر شما این است که به بیعتی که با من نموده‌اید، وفادار باشید، و هم در حضور و هم در نبود من، خیرخواهم باشید...»[2].

برای اثبات عدم عصمت این صحابی بزرگوار ﷺ دلایل روشن‌تری هم لازم است؟!

آری مطلبی مستدل‌تر، که بیش از این کلمات بر معصوم‌نبودن

---

(1) ۱۹/ ۲۰۵.

(2) ۲/ ۱۹۰.

آن بزرگوار ﷺ دلالت می‌کند، وجود دارد که اندکی بعد به آن خواهیم پرداخت.

۷- وصیت:

وصیت علی به فرزندش حسن توصیه مهمی است و به خاطر همین اهمیت، خواستم که در پایان موضوع عصمت آن را ارائه دهم، چون که این وصیت یک امام به امامی دیگر و وصیت پدری به فرزندش، و طبق نظریه شیعه وصیت معصومی به معصوم دیگر است. در وصیّت آمده است:

۱- «**من الوالد الفان، المقر للزمان، المستدبر العمر، المستسلم للدهر، الذامّ للدنيا، الساكن مساكن الموتى، الظاعن عنها غدًا. إلى المولود المؤمّل ما لا يدرك، السالك سبيل من قد هلك، غرض الأسقام، ورهينة الأيام، ورميّة المصائب، وعبد الدنيا، وتاجر الغرور، وغريم المنايا، وأسير الموت، وحليف الهموم، وقرين الأحزان، ونصب الآفات، وصريع الشهوات، وخليفة الأموات**».

«از پدری که عمرش را به پایان رسانده و روزگارش را سپری نموده، دنیا را نکوهش می‌کند، و اینک در مسکن مرده‌ها سکنی گزیده و فردا از آن کوچ خواهد کرد، به فرزندی که به چیزی امید بسته که بدان نخواهد رسید، و راه کسانی را در پیش گرفته است که هلاک شده‌اند، به فرزندی که بیماری‌ها او را نشانه گرفته‌اند، و

او گرد روزهاست، و بلاها و مصائب او را هدف قرار داده‌اند و او بنده دنیا و تاجر کالای فریبنده آن است، و اسیر مرگ و هم‌پیمان ناراحتی‌ها و همراه غمها و در معرض آفت‌هاست و شهوت‌ها او را مغلوب کرده‌اند و جانشین مردگان است»[1].

این مقدمه وصیتی بود که پدری به فرزندش توصیه می‌کند، بنابراین بسیار مهم است:

الف- خواننده محترم نیک بنگر و در این عبارات بیندیش «فرزندی که به چیزی امید بسته ... و جانشین مردگان است». آیا کسی که علی او را «بنده دنیا» و «تاجر کالای فریبنده دنیا» می‌نامد، معصوم است.

ب- و در عبارتهایی تأمل کن که قاطعانه عصمت را رد می‌کند: او فرزندش را «مغلوب شهوت‌ها» می‌نامد. چگونه؟! یا اینکه امام ﷺ سخنانی می‌گوید که خود نمی‌فهمد و بیهوده حرف می‌زند؟!

ج- و یا اینکه هر دو معصومند، پس سخن علی اشتباه است که می‌گوید: «شهوت‌ها او را مغلوب کرده‌اند» و شخصی که مغلوب شهوت‌هاست، نمی‌تواند معصوم باشد، و یا اینکه علی

---

(۱) ۱۶/ ۳۱.

مخاطبان خود را که یکی حسن است فریب می‌دهد و از تقیه استفاده می‌کند و می‌گوید: امام شما مغلوب شهوت‌هاست، اما درحقیقت معصوم است!

بنابراین باید در این کلام امام﵇ تدبّر شود، معنی سخن امام﵇ چیست؟

۲- سپس امام به وصیت خود به فرزندش ادامه می‌دهد: «**أما بعد: فإن فيما تبينت من إدبار الدنيا عني، وجموح الدهر عليّ، وإقبال الآخرة إليّ، ما يزعني عن ذكر من سواي، والاهتمام بما ورائي، غير أني حيث تفرّد بي دون هموم الناس همّ نفسي، فصدّقني رأيي وصرفني عن هواي، وصرّح لي محض أمري، فأفضى بي إلى جدّ لا يكون فيه لعب، وصدق لا يشوبه كذب، وجدتك بعضي، بل وجدتك كلّي، حتى كأن شيئًا لو أصابك أصابني، وكأن الموت لو أتاك أتاني، فعناني من أمرك ما يعنيني من أمر نفسي، فكتبت إليك كتابي هذا مستظهرًا به إن أنا بقيت لك أو فنيت**».

«اما بعد: پشت کردن دنیا به من و فاصله‌گرفتن روزگار از من و روی‌آوردن آخرت به من، مرا از توجه به غیر خود و توجه به پشت سر باز نمی‌دارد، اما وقتی غم مردم از میان می‌رود و تنها برای خودم غمگین می‌شوم، فکر و اندیشه‌ام با من صادقانه رفتار می‌کند و مرا از هوای نفس دور می‌کند، و به صراحت به آنچه در

مورد من است می‌پردازد، آنگاه تدبّر و تفکر مرا به چیزهایی می‌رساند که جدّی بوده و شوخی‌بردار نیستند و هیچ دروغ و کذبی به آنها راه ندارد. تو پارهٔ تن من و بخشی از وجودم و بلکه تمام وجودم هستی، چنان که اگر بلایی به تو برسد، گویا به من رسیده است. و اگر مرگ به سراغ تو بیاید، گویا مرگ من فرا رسیده است پس همان رنجی که به خاطر خود می‌برم، برای تو نیز می‌برم، از این رو این وصیت‌نامه را برایت می‌نویسم چه بمیرم و چه زنده ماندم، تو آن را به خاطر بسپار»[1].

در فرموده علی ﷺ خوب تأمل کنید، او می‌فرماید: «اما وقتی که ... فکر و اندیشه‌ام با من صادقانه رفتار می‌کند و مرا از هوای نفس دور می‌کند، و به صراحت به آنچه در مورد من است می‌پردازد...».

به این عبارات بنگرید: ناراحتی خودم، فکر و اندیشه‌ام، هوای نفس من، کار من و ... .

آیا معصوم هوای نفس دارد که او را به هر سو بکشاند؟

۳- «**فإني أوصيك بتقوى الله- أي بنيّ- ولزوم أمره، وعمارة قلبك بذكره، والاعتصام بحبله، وأي سبب أوثق من سبب بينك وبين**

---

(۱) ۱/ ۵۷.

الله، إن أنت أخذت به.

أحـي قلبـك بالموعظـة، وأمتـه بالزهـادة، وقـوّه بـاليقين، ونـوّره بالحكمة، وذلّلـه بذكر الموت، وقـرّره بالفنـاء، وبـره بفجـائع الـدنيا، وحذّره صولة الدهر، وفحش تقلب الليالي والأيام، واعـرض عليـه أخبار الماضين، وذكّره بما أصاب من كان قبلك من الأولين.

وسر في ديارهم وآثارهم، فانظر فيما فعلوا؟ وعمّا انتقلوا؟ وأيـن حلّوا ونزلوا؟ فإنك تجدهم انتقلوا عـن الأحبـة، وحلّـوا دار الغربـة، وكأنك عن قليل قد صرت كأحدهم.

فأصلح مثواك، ولا تَبِع آخرتك بدنياك، ودع القول فيما لا تعرف، والخطاب فيما لم تكلّف، وأمسك عن طريق إذا خفت ضلالته، فإن الكفّ عند حيرة الضلال خير من ركوب الأهوال».

«فرزندم تو را به تقوای الهی سفارش می‌کنم، و به تو توصیه می‌کنم که از فرمان الهی اطاعت کنی و با ذکر خدا، قلب خویش را آباد گردانی، و به ریسمان الهی چنگ بزنی، که اگر رابطهٔ خود را با خدا محکم و استوار نمایی هیچ رابطه‌ای محکم‌تر از رابطه تو با او نخواهد بود.

قلبت را با موعظه زنده کن و با زهد آن را بمیران و با یقین آن را نیرومند، و با حکمت آن را نورانی گردان. قلبت را با ذکر مرگ، مهار و با یادآوری فنا شدن، استوار بگردان. با بلاهای دنیا به آن

مهربانی و پارسایی بیاموز. آن را از ستم و تجاوز روزگار و گردش ناخوشایند شب و روز بترسان. اخبار و حکایات گذشتگان را بر قلبت عرضه کن و بلایی را که پیشینیان بدان گرفتار شده‌اند، برای آن یادآوری کن. به دیار گذشتگان برو و بنگر که چکار کرده‌اند؟ و کجا رفته‌اند؟ و در کجا اقامت گزیده‌اند؟ خواهی دید که آنها از دوستان جدا شده‌اند و در دیار غربت سکنی گزیده‌اند. گویا تو بعد از اندک زمانی به آنها خواهی پیوست و یکی از آنان خواهی شد.

پس منزل نهایی‌ات را آباد کن و آخرت خویش را به دنیا مفروش. در مورد آنچه نمی‌دانی، چیزی نگو. جایی که موظف به سخن گفتن نیستی، سخن مگو. و در راهی که از گمراهی آن بیم‌داری، وارد مشو، زیرا دست نگاه‌داشتن در هنگام حیرت و گمراهی بهتر از سوار شدن بر [موج] خطرهاست»[1].

بیایید اندکی در این فرموده‌های امام علی ﷺ تأمل کنیم:

الف- چرا معصومی، معصوم دیگری را وصیت می‌کند، در صورتی که می‌داند که عمل او درست است؟ و چرا علی ﷺ حسن ﷺ را به تقوای الهی و اطاعت از دستورهای خداوند توصیه می‌کند و بعد به او امر می‌کند، که قلبش را با موعظه زنده کند؟

---

(1) ٦٢ – ٦٣.

٤١

آیا مگر معصوم همواره در رفتارش یک شیوه را در پیش نمی‌گیرد؟ و آیا راه او همان راهی نیست که انحراف و گمراهی به آن راه ندارد؟ و آیا مگر جزایی است که امیال و هواهای نفسانی نمی‌توانند او را به هر سویی بکشند؟... .

ب- در پاراگراف و بند اخیر تأمل کنید که او می‌فرماید: «منزل نهایی‌ات را آباد کن ... خطرها». و به این ترتیب امام ﷺ فرزندش را از فروختن آخرت به دنیا اظهارنظر در مورد چیزی که نمی‌داند، بازمی‌دارد. چگونه او می‌تواند امام باشد و چیزی نمی‌داند؟

فکر کردن و تأمل بیشتر در این وصیت‌نامه را به خوانندگان منصف واگذار می‌کنم!

٤- «**وأمر بالمعروف تكن من أهله، وأنكر المنكر بيدك ولسانك، وباين من فعله بجهدك، وجاهد في الله حق جهاده، ولا تأخذك في الله لومة لائم.**

وخض الغمرات إلى الحق حيث كان، وتفقه في الدين، وعوّد نفسك الصبر على المكروه، ونعم الخلق التصبّر في الحق!

وألجئ نفسك في الأمور كلها إلى إلهك، فإنك تلجئها إلى كهف حريز، ومانع عزيز.

وأخلص في المسألة لربك، فإن بيده العطاء والحرمان، وأكثر الاستخارة، وتفهّم وصيتي، ولا تذهبنّ عنك صفحًا، فإن خير القول

ما نفع، واعلم أنه لا خير في علم لا ينفع، ولا ينتفع بعلم لا يحقّ تعلّمه».

امر به معروف کن تا خود نیکوکار گردی، و بدیها را با دست و زبانت انکار کن. بکوش تا از بدکاران دور باشی. در راه خدا آنگونه که شایسته و بایسته است تلاش کن و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای باک نداشته باش.

به خاطر حق وارد سختی‌ها شو. دین را بیاموز. خود را به صبر و شکیبایی در برابر ناملایمات و ناخوشی‌ها عادت بده که شکیبایی در راه حق عادتی پسندیده است. در تمام کارها، خود را به خدا واگذار، که به پناهگاه مطمئن و مستحکمی دست یافته‌ای.

در دعا پروردگارت را با اخلاص بخوان، که بخشیدن و محروم کردن به دست اوست و زیاد استخاره کن.

وصیت مرا به درستی دریاب و به سادگی از آن نگذر، زیرا بهترین سخن آن است که سودمند باشد. بدان! علمی که سودمند نباشد، خیری در آن نیست و دانشی که سزاوار یادگیری نیست سودی ندارد.

چه کلام زیبا و سنجیده‌ای!

این فقط یک وصیت نیست، بلکه آیین زندگی است برای همه مسلمانان و برای همه کسانی که در آن تفکر و تأمل می‌کنند. آیینی

است که باید با آب طلا نوشته شود.

این جملات نگاه کنید:

«دین را بیاموز». این جمله علم لدنّی را، که شیعه می‌گویند ائمه از آن برخوردارند، نفی می‌کند.

«خود را به صبر و شکیبایی در برابر ناملایمات و ناخوشی‌ها عادت بده». این اخلاق نیک را تمرین کن و خود را به آن عادت بده. آیا فرد معصوم نیاز دارد که چنین چیزی را تمرین کند و خود را بدان عادت دهد؟ یا اینکه این امر در سرشت او وجود دارد و او بر آن سرشته شده است.

سپس فرمود: «زیاد استخاره کن». اگر معصوم است و اشتباه نمی‌کند و راه راست را یافته است، پس چه نیازی به استخاره دارد؟!

در ادامه می‌فرماید:

٥- «ورأيت حيث عناني من أمرك ما يعني الوالد الشفيق، وأجمعت عليه من أدبك أن يكون ذلك وأنت مقبل العمر ومقتبل الدهر، ذو نية سليمة، ونفس صافية، وأن أبتدءك بتعليم كتاب الله عزّ وجلّ وتأويله، وشرائع الإِسلام وأحكامه، وحلاله وحرامه، لا أجاوز ذلك بك إِلى غيره، ثم أشفقت أن يلتبس عليك ما اختلف الناس فيه من أهوائهم وآرائهم مثل الذي التبس عليهم، فكان

إحكام ذلك على ما كرهت من تنبيهك له، أحبّ إلي من إسلامك إلى أمر لا آمن عليك فيه الهلكة، ورجوت أن يوفقك الله فيه لرشدك، وأن يهديك لقصدك، فعهدت إليك وصيتي هذه».

«و چون هر پدر مهربانی نگران تو بودم و فکرم به تو مشغول بود، بنابراین تو را درست تربیت نمودم و تو به مرحله جوانی رسیده‌ای در حالی که دارای نیت درست و وجودی پاک هستی. و کوشیدم تا قبل از هر چیز، کتاب خدا و تفسیر آن را به تو بیاموزم و احکام اسلام و دستورات آن و حلال و حرام آن را به تو یاد دهم و به چیز دیگری نپردازم. امّا ترسیدم که مبادا آنچه مردم در آن اختلاف کرده‌اند، بر تو مشتبه شود و فریب آن را بخوری، همان گونه که بر مردم شبهه‌ناک شد و فریب آن را خوردند، گرچه آگاه‌کردن تو را نسبت به این امور خوش نداشتم، اما آگاه‌شدن و استوارماندنت را ترجیح دادم تا تسلیم هلاکت‌های اجتماعی نگردی و امیدوارم خداوند تو را دریافتن راه درست، توفیق دهد و تو را به آنچه می‌خواهی، رهنمون کند. بنابراین وصیت خود را اینگونه تنظیم کرده‌ام»[1].

الف- منظورش از اینکه «تو دارای نیت درستی هستی» چیست؟

---

(1) ٦٨.

آیا مگر نیّت معصوم تغییر می‌کند و دگرگون می‌شود که امام علی ﷺ او را چنین توصیف می‌کند که «او دارای نیتی درست و وجودی پاک است»؟

ب- چرا پدرش قبل از همه چیز کتاب خدا را به او یاد می‌دهد؟ در صورتی که هیچ کتابی به امام یاد داده نمی‌شود، زیرا امام همه علوم و دانش‌ها را کاملاً یاد دارد. آیا معصوم به معلّم نیاز دارد؟!

ج- در این جملات تأمل کنید که می‌فرماید: «ترسیدم که ...». چگونه آنچه مردم در آن اختلاف می‌کنند، برای امامی که به نص الهی منصوب شده و از انحرافات و اشتباهات معصوم است، نیز مشتبه می‌شود و فریب آن را می‌خورد؟!

و آنجا را بنگرید که می‌فرماید: «به امید آن که خدا تو را ...».

این فرمایشات امام ﷺ سرشار از مفاهیم و معانی انسانی است که پدری دلسوز و اندوهگین به فرزندش می‌گوید.

٦- «امام ﷺ در ادامه می‌فرماید: **«واعلم يا بُنيّ! أن أحبّ ما أنت آخذ به من وصيتي تقوى الله، والاقتصار على ما فرضه الله عليك، والأخذ بما مضى عليه الأولون من آبائك، والصالحون من أهل بيتك، فإنهم لم يدعوا أن نظروا لأنفسهم كما أنت ناظر، وفكروا كما أنت مفكّر، ثمّ ردّهم آخر ذلك إلى الأخذ بما عرفوا، والإمساك عما**

لم يكلّفوا، فإن أبت نفسك أن تقبل ذلك دون أن تعلم كما علموا، فليكن طلبك ذلك بتفهّم وتعلّم، لا بتورّط الشبهات وعلق الخصومات.

وابدأ قبل نظرك في ذلك بالاستعانة بإلهك، والرغبة إليه في توفيقك، وترك كل شائبة أولجتك في شبهة، أو أسلمتك إلى ضلالة، فإن أيقنت أن قد صفا قلبك فخشع، وتمّ رأيك فاجتمع، وكان همّك في ذلك همًّا واحدًا، فانظر فيما فسّرت لك.

وإن أنت لم يجتمع لك ما تحب من نفسك، وفراغ نظرك وفكرك، فاعلم أنك إنما تخبط خبط العشواء، وتتورط الظلماء، وليس طالب الدين من خبط أو خلط، والإمساك عن ذلك أمثل».

«پسرم! بدان آنچه از وصیتم را که بکارگیری‌اش را بیشتر دوست دارم ترس از خدا، انجام واجبات و پیمودن راهی است که پدرانت و صالحان خاندانت پیموده‌اند. زیرا آنان آنگونه که تو در امور خویشتن نظر می‌کنی در امور خویش نظر می‌کردند، و همانگونه که تو درباره خویشتن می‌اندیشی، نسبت به خودشان می‌اندیشیدند، در نهایت آنچه را [تکلیف] دانستند، به آن تمسک جستند و آنچه را بر آن مکلف نبودند، رها کردند. اگر نفس تو از پذیرفتن سرباز زند و خواهد چنانکه آنان بدانستند، بداند. پس تلاش کن تا درخواست‌های تو از روی درک و آگاهی باشد، نه

آنکه به شبهات روی آوری و از دشمنی‌ها کمک گیری. و قبل از پیمودن راه پاکان از خداوند یاری بجوی و در راه او با اشتیاق عمل کن تا پیروز شوی و از هر کاری که تو را به شک و شبهه اندازد، یا تسلیم گمراهی کند، بپرهیز.

و چون یقین کردی دلت روشن و فروتن شد و اندیشه‌ات گرد آمد و کامل گردید و اراده‌ات بر یک چیز متمرکز گشت، پس اندیشه کن در آنچه برایت بیان نموده‌ام. اگر در این راه آنچه را دوست می‌داری، فراهم نشد و آسودگی فکر و اندیشه نیافتی، بدان راهی را که ایمن نیست، می‌پیمایی و در تاریکی، ره می‌سپاری، زیرا کسی که اشتباه می‌کند و در تردید و سرگردانی می‌افتد، طالب دین نیست و دست نگه‌داشتن از این کار بهتر است»[1].

الف- خواننده عزیز و منصف و هوشیار! در این جملات تأمل کن: امام فرزندش را دستور می‌دهد تا به فرائض اکتفا کند و از گذشتگان صالح و نیکو پیروی نماید، و سپس به او می‌گوید که هر کاری نیاز به تفکر و تدبّر و اندیشیدن دارد، نه اینکه منتظر الهام یا وحی بماند و نه اینکه او معصوم است و همواره کارش درست خواهد بود. سپس او را از درگیرشدن با شبهات جز با فهم و دقت

---

1) ۷۰ - ۷۱.

و تدبّر، بازمی‌دارد.

ب- به بند دوّم سخنان او بنگر که می‌فرماید: «و هر آنچه تو را به شک و شبهه اندازد». شبهه همان چیزی است که درستی یا نادرستی آن و حلال‌بودن و حرام‌بودنش مشخص نیست. آیا فرد معصوم گرفتار شبهات می‌شود؟! و امیال و هواهای نفسانی و امور دیگر او را مانند سایر مردم سرگردان می‌کنند؟! اگر چنین نیست پس معنی سخن امام ﷺ به فرزندش چیست؟!

ج- و خوانندهٔ عزیز! در بند آخر کلام امام ﷺ که می‌فرماید: «بدان که ...»، بیندیش و آن را بر عقل خود عرضه کن و با ژرف‌نگری آن را دریاب تا این کلام والا و مهم آن مرد بزرگ را خوب بفهمی.

امام ﷺ در ادامه می‌فرماید:

۷- «**فتفهّم يا بُنيّ! وصيّتي، واعلم أن مالك الموت هو مالك الحياة، وأن الخالق هو المميت، وأن المفني هو المعيد، وأن المبتلي هو المعافي، وأن الدنيا لم تكن لتستقرّ إلا على ما جعلها الله عليه من النعماء والابتلاء والجزاء في المعاد، أو ما شاء مما لا تعلم، فإن أشكل عليك شيء من ذلك فاحمله على جهالتك، فإنك أول ما خلقت به جاهلًا ثم علّمت، وما أكثر ما تجهل من الأمر، ويتحيّر فيه رأيك، ويضل فيه بصرك، ثم تبصره بعد ذلك!**».

«پسرم! در وصیت من درست بیندیش و بدان کسی که مرگ در اختیار اوست، زندگی نیز به دست اوست. و پدیدآورنده موجودات همان میراننده آنهاست، نابودکننده همان است که دوباره زنده می‌کند، و همان که بیمار می‌کند، شفادهنده نیز هست. و [بدان!] که دنیا جاودانه نیست، و آنگونه که خدا خواسته، برقرار است، از عطاکردن نعمتها، انواع آزمایش، پاداش‌دادن در معاد و یا آنچه را که او خواسته و تو نمی‌دانی.

اگر درباره [فهم] جهان و تحولات روزگار مشکلی برای تو پدید آمد، آن را به عدم آگاهی و جهالت خودت ارتباط ده، زیرا تو ابتدا با ناآگاهی متولد شده‌ای و سپس [علوم را] فراگرفته‌ای و چه بسیار است آنچه را که نمی‌دانی و اندیشه‌ات در آن سرگردان است و بینش تو به آن راه ندارد، ولی بعداً آنها را فرا می‌گیری»[1].

در این عبارت روشن و واضح، چند مسئله بیان شده است:

الف- امام از پسرش می‌خواهد تا وصیت او را خوب بفهمد، یعنی با تمرکز و جدیت و هوشیاری به کلام و گویندهٔ آن گوش فرا دهد و سخنان او را فرا بگیرد.

ب- در این جملات تأمل کن و با خرد و حضور ذهن و

---

(1) ٧٤.

چشمانی باز، مفاهیم و معانی این عبارات را بخوان، نباید با تقلید چشم‌هایت را ببندی، می‌بینی که حسن ﷺ همه چیز را نمی‌داند، و بلکه چیزهائی هستند که او آنها را نمی‌داند و از دیگران یاد می‌گیرد: «اگر درباره جهان و تحولات روزگار مشکلی برای تو پدید آید». معنی این جمله چیست؟ معنی‌اش این است که اموری وجود دارد که فهمیدن آن برای حسن ﷺ مشکل است و او آنها را نمی‌داند.

ج- امام علی ﷺ به ما می‌گوید که حسن ﷺ مانند سایر بندگان خدا در حالی به دنیا آمده که چیزی نمی‌دانسته و سپس یاد گرفته و کم‌کم با یادگرفتن پیشرفت نموده است.

د- امام ﷺ با این کلمات: «چه بسیار است آنچه را که نمی‌دانی»، قاطعانه عصمت را نفی می‌کند.

هـ- خوانندهٔ عزیز! در این کلام صحیح این مرد مهربان با فرزندش تأمل کن، بنگر که می‌فرماید: «... و تو نمی‌دانی»، «اگر درباره [فهم] جهان و تحولات روزگار مشکلی برای تو پدید آید»، «تو ابتدا ناآگاه متولد شده‌ای و سپس [علوم] را فراگرفته‌ای»، «و چه بسیار است آنچه را که نمی‌دانی و اندیشه‌ات در آن سرگردان است و بینش تو به آن راه ندارد» و ... . خوانندهٔ عزیز! منصف

باش و خردی آزاداندیش و اندیشه‌ای منتقدانه داشته باش، و بدان که آنچه انسان را به بیراهه می‌کشاند شبهات و امیالش می‌باشند. نباید تقلید راه و شیوهٔ تو باشد، بلکه باید تقلید را رها کنی و خودت قدم پیش بگذاری، زیرا خداوند به ما عقل داده تا فکر کنیم و بیندیشیم، نه اینکه تقلید کنیم و به آنچه گذشتگان ما گفته‌اند، بسنده کنیم.

۸- امام﵇ همچنین می‌فرماید: «**فاعتصم بالذي خلقك ورزقك وسوّاك، فليكن له تعبّدك، وإليه رغبتك، ومنه شفقتك.**

واعلم يا بنيّ! أن أحدًا لم ينبئ عن الله ـ ، كما أنبأ عليه نبينا ص، فارض به رائدًا، وإلى النجاة قائدًا، فإني لم آلك نصيحة، وإنك لن تبلغ في النظر لنفسك وإن اجتهدت مبلغ نظري لك».

«پسرم! بدان که هیچ کسی چون رسول الله **ص** از خدا آگاهی نداشته است، رهبری او را پذیرا باش و برای رستگاری، راهنمایی او را بپذیر. همانا من از هیچ اندرزی برای تو کوتاهی نکردم و تو هر چه کوشش کنی، نمی‌توانی آنگونه که من تو را می‌بینم، خودت را بشناسی»[1].

نگاه کنید که امام ﵇ فرزندش را برای رستگاری به پیروی از

---

(۱) ۱/ ۷۶.

پیغمبر **ص** سفارش می‌کند و بس.

۹- «**واعلم يا بنيّ! أنه لو كان لربك شريك لأتتك رسله، ولرأيت آثار ملكه وسلطانه، ولعرفت أفعاله وصفاته، ولكنه إله واحد كما وصف نفسه، لا يضادّه في ملكه أحد، ولا يزول أبدًا ولم يزل، أول قبل الأشياء بلا أولية، وآخر بعد الأشياء بلا نهاية، عظم أن تثبت ربوبيته بإحاطة قلب أو بصر.**

فإذا عرفت ذلك، فافعل كما ينبغي لمثلك أن يفعله في صغر خطره، وقلّة مقدرته، وكثرة عجزه، وعظيم حاجته إلى ربه في طلب طاعته، والرهبة من عقوبته، والخشية من عقوبته، والشفقة من سخطه فإنه لم يأمرك إلا بحسن، و لم ينهك إلا عن قبيح».

«پسرم! اگر پروردگارت شریکی می‌داشت، پیامبران آن شریک نیز به سوی تو می‌آمدند و آثار قدرتش را می‌دیدی و کردار و صفاتش را می‌شناختی. اما خدا، خدایی است یگانه، همانگونه که خود توصیف کرده است. هیچ کس در فرمانروایی‌اش با او نزاعی ندارد، نابودشدنی نیست و همواره بوده است، اول هر چیزی است و آغاز ندارد و آخر هر چیزی است و پایان نخواهد داشت، برتر از آن است که قدرت پروردگاری او را، فکر و اندیشه درک کند.

حال که این حقیقت را دریافتی، آنچنان بکوش که سزاوار همانندهای توست که منزلت اندک، توانایی‌ات ضعیف، ناتوانی‌ات

بسیار، اطاعت خدا را مشتاق، از عذابش ترسان و از خشم او گریزانی. زیرا خدا تو را جز به نیکوکاری فرمان نداده و جز از زشتی‌ها نهی نفرموده است»[1].

از آن جا که علی بن ابی‌طالب ﷺ اطمینانی از آینده پسرش نداشت، حتی یگانگی خدا و مبادی و اصول اولیه دین را، که هر مسلمانی می‌داند، برای او بازگو کرد. و سپس به او فرمود: «حال که این حقیقت را دریافتی» آیا فردی که معصوم است چنین چیزهایی بر او پوشیده می‌ماند، یا اینکه حسن ﷺ مانند هر انسان دیگری به چنین تذکّری نیاز دارد، و یا اینکه کلام امام بیهوده و بی‌فایده است، که هرگز چنین نیست.

امام ﷺ در ادامه می‌فرماید:

١٠- «يا بنيّ! اجعل نفسك ميزانًا فيما بينك وبين غيرك، فأحبب لغيرك ما تحب لنفسك، واكره له ما تكره لها، ولا تظِلم كما لا تحب أن تُظلم، وأحسن كما تحبّ أن يحسن إليك، واستقبح من نفسك ما تستقبحه من غيرك، وارض من الناس بما ترضاه لهم من نفسك، ولا تقل ما لا تعلم وإن قلّ ما تعلم، ولا تقل ما لا تحبّ أن يقال لك.

واعلم أن الإعجاب ضدّ الصواب، وآفة الألباب، فاسع في

---

(١) ٧٧.

كدحك، ولا تكن خازنًا لغيرك، وإذا أنت هديت لقصدك، فكن أخشع ما تكون لربك».

«فرزندم! نفس خود را میزان میان خود و دیگران قرار بده، پس آنچه را که برای خود دوست داری، برای دیگران نیز دوست بدار، و آنچه را که برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران مپسند. ستم روا مدار، همچنانکه دوست نداری به تو ستم شود. نیکوکار باش، آنگونه که دوست داری به تو نیکی کنند. آنچه را که برای دیگران زشت می‌شماری، برای خود نیز زشت بشمار. به چیزی برای مردم رضایت بده، که برای خود می‌پسندی. آنچه نمی‌دانی نگو، گرچه آنچه را که می‌دانی، اندک است. آنچه را دوست نداری به تو نسبت دهند، درباره دیگران مگو. بدان که خود بزرگ‌بینی و غرور، مخالف راستی و افت عقل است. نهایت کوشش را در زندگی داشته باش و به فکر ذخیره سازی برای دیگران مباش. آنگاه که به راه راست هدایت شدی، در برابر پروردگارت از هر فروتنی خاضع‌تر باش»[1].

می‌خواهم این جمله را با دقت بخوانید: «و ستم روا مدار همچنانکه دوست نداری بر تو ستم شود... آنچه را نمی‌دانی نگو».

---

(١) ٨٤.

آیا به توضیحی بیشتر از این نیاز داریم؟!

۱۱- «**واعلم أن أمامك طريقًا ذا مسافة بعيدة، ومشقّة شديدة، وأنه لا غنى لك فيه عن حسن الارتياد، وقدر بلاغك من الزاد، مع خفة الظهر، فلا تحملن على ظهرك فوق طاقتك، فيكون ثقل ذلك وبالًا عليك، وإذا وجدت من أهل الفاقة من يحمل لك زادك إلى يوم القيامة، فيوافيك به غدًا حيث تحتاج إليه فاغتنمه وحمّله إياه، وأكثر من تزويده وأنت قادر عليه، فلعلك تطلبه فلا تجده.**

واغتنم من استقرضك في حال غناك، ليجعل قضاءه لك في يوم عسرتك.

واعلم أن أمامك عقبة كئودًا، المخفّ فيها أحسن حالًا من المثقل، والمبطئ عليها أقبح أمرًا من المسرع، وأن مهبطها بك لا محالة إما على جنة أو على نار، فارتد لنفسك قبل نزولك، ووطئ المنزل قبل حلولك، فليس بعد الموت مستعتب، ولا إلى الدنيا منصرف».

بدان! راهی پرمشقت و بس طولانی در پیش‌روی داری و در این راه بدون کوشش بایسته، تلاش فراوان و اندازه‌گیری زاد و توشه و سبکباربودن موفق نخواهی بود. بیش از تحمل خود بار مسئولیت بر دوش منه که سنگینی آن برای تو عذاب‌آور است. اگر مستمندی را دیدی که توشه‌ات تا قیامت حمل می‌کند و فردا که در آنجا به آن نیاز داری، به تو باز می‌گرداند، کمک‌کردن به او را غنیمت بشمار و زاد و توشه را بر دوش او بگذار و اگر قدرت

مالی داری، بیشتر انفاق کن و همراه او بفرست، زیرا ممکن است دنبال آن بگردی و او را نیابی. اگر توانگر بودی و کسی از تو وام خواست، غنیمت شمار تا در روز سختی و تنگدستی به تو بازگرداند.

بدان که در پیش روی تو، گردنه‌های صعب‌العبوری وجود دارد، که حال سبکباران به مراتب بهتر از سنگین باران است و آنکه کُنْد رود حالش بدتر از شتاب گیرنده می‌باشد. و سرانجام حرکت، بهشت و یا دوزخ خواهد بود، پس برای خویش قبل از رسیدن به آخرت وسایلی مهیا ساز، و جایگاه خود را پیش از آمدنت آماده کن، زیرا پس از مرگ عذری پذیرفته نمی‌شود و راه بازگشتی وجود ندارد[1].

امیدوارم که در بند اخیر کلام امام ﷺ تأمل نمایید که می‌فرماید: «بدان که در پیش روی تو ...». امام به فرزندش حسن ﷺ می‌فرماید: «کار شایسته کن تا به بهشت بروی». آیا فرد معصوم به چنین چیزی نیاز دارد؟

و می‌فرماید: «**فلرب أمر قد طلبته فيه هلاك دينك لو أوتيته**...». «شاید چیزی که تو می‌خواهی، اگر به تو داده شود سبب از

---

(۱) ۸۵.

دست‌رفتن دینت گردد...»[1].

چگونه فرد معصوم چیزی را از خداوند می‌خواهد که باعث نابودی دین او می‌شود! آیا این امکان دارد؟!

۱۲- «**واعلم یا بني! أنك خلقت للآخرة لا للدنیا، فکن منه -الموت- علی حذر أن یدرکك وأنت علی حال سیئة، قد کنت تحدّث نفسك منها بالتوبة، فیحول بینك وبین ذلك، فإذا أنت قد أهلکت نفسك...**».

«فرزندم! بدان که تو برای جهان آخرت آفریده شده‌ای نه برای دنیا، پس مواظب باش مرگ تو در حالی فرا نرسد که تو در همان حالت بدی بمانی که همیشه می‌گفتی که با خودت می‌گفتی از آن توبه می‌کنم، اما مرگ فرصت توبه را از تو گرفت. اینجاست که تو خودت را هلاک نموده‌ای...»[2].

آیا ممکن است حتی یک فرد مسلمان عادی، به هنگام مرگ در حالت بدی قرار گیرد تا چه برسد به امام معصوم؟! در غیر این صورت، چرا امام فرزندش را چنین هشدار می‌دهد؟ آیا به نظر شما سخن امام بی‌فایده و بی‌معنی است؟!

۱۳- و از جمله چیزهایی که امام ﷺ در وصیت خود گفت،

---

۱) ۸۷.

۲) ۸۹.

اینکه: «**من أكثر أهجر، ومن تفكر أبصر.**

قارن أهل الخير تكن منهم، وباين أهل الشر تبن عنهم.

بئس الطعام الحرام، وظلم الضعيف أفحش الظلم!

إذا كان الرفق خرقًا، كان الخرق رفقًا.

ربما كان الدواء داءً، والداء دواءً، وربما نصح غير الناصح، وغش المستنصح.

وإياك والاتكال على المنى، فإنها بضائع النوكى، والعقل حفظ التجارب، وخير ما جرّبت ما وعظك، بادر الفرصة، قبل أن تكون غصّة، ليس كل طالب يصيب، ولا كل غائب يثوب، ومن الفساد إضاعة الزاد، ومفسدة المعاد، ولكل أمر عاقبة، سوف يأتيك ما قدر لك.

التاجر مخاطر، ورب يسير أنمى من كثير!».

«هرکس زیاد نمود، ترک کرده می‌شود، و هر کس اندیشه کند، به حقیقت می‌رسد.

با اهل خیر و نیکی همراه باش تا از زمره آنان به حساب آیی. از بدکاران دوری کن تا از آنان شمرده نشوی.

بدترین غذا، خوراک حرام است و بدترین ستم، ستم بر ناتوان است.

هرگاه مهربانی و نرمی سبب شکاف و از هم‌گسستگی شود، شکاف و از هم‌گسستگی نرمی خواهد بود.

بعضی وقتها دارو، بیماری و مریضی است و گاهی بیماری، دارو و معالجه است.

چه بسا فردی که خیرخواه نیست، نصیحت می‌کند و فرد نصیحت‌شده را فریب می‌دهد.

از تکیه‌کردن بر خیال و آرزو بپرهیز، زیرا تکیه‌کردن بر آرزو سرمایه افراد نادان است.

عقل آدمی حافظ تجربه‌هاست و بهترین تجربه همان است که تو را پند می‌دهد.

قبل از آن که فرصت به پریشان حالی تبدیل شود، از آن استفاده کن.

هر جوینده‌ای به هدف نمی‌رسد و از جمله تبهکاری‌ها، ضایع‌کردن توشه و از دست‌دادن معاد است.

هر کاری سرانجامی دارد و آنچه برایت مقدر است به دست خواهی آورد.

تاجر در خطر است و چه بسا چیزهای اندکی که خیلی با برکت‌تر از چیزهای زیاد هستند!»[1].

امام ﷺ می‌فرماید: «با اهل خیر و نیکی همراه باش...» و «از

---

(۱) ۹۷.

تکیه‌کردن بر خیال و آرزو بپرهیز...». علی ﷺ او را از این باز می‌دارد که به خیال و آرزو تکیه کند و از کسانی باشد که عمل نمی‌کنند و بیهوده به خدا امیدوارند، سپس به او می‌گوید: «بهترین تجربه همان است که تو را پند می‌دهد...» و «قبل از آن که فرصت به پریشان‌حالی تبدیل شود از آن استفاده کن...».

معقول نیست چنین سخنی به فرد معصومی گفته شود که وظیفهٔ شرعی خود را می‌داند و فراموش نمی‌کند و علم و دانش او الهی و ربّانی است!

١٤- «**لا تتخذن عدو صديقك صديقًا فتعادي صديقك، وامحض أخاك النصيحة، حسنة كانت أو قبيحة، وتجرع الغيظ؛ فإني لم أر جرعة أحلى منها عاقبة، ولا ألذ مغبة، ولِن لمن غالظك؛ فإنه يوشك أن يلين لك، وخذ على عدوّك بالفضل، فإنه أحد الظفرين، وإن أردت قطيعة أخيك فاستبق له من نفسك بقية يرجع إليها إن بدا ذلك له يومًا ما، ومن ظنّ بك خيرًا فصدّق ظنه، ولا تضيعنَ حق أخيك اتكالًا على ما بينك وبينه، فإنه ليس لك بأخ من أضعت حقه، ولا يكن أهلك أشقى الخلق بك، ولا ترغبنّ فيمن زهد عنك، ولا يكوننّ أخوك أقوى على قطيعتك منك على صلته، ولا تكوننّ على الإساءة أقوى منك على الإحسان، ولا يكبرنّ عليك ظلم من ظلمك، فإنه يسعى في مضرّته ونفعك، وليس جزاء من سرّك أن تسوءه**».

«با دشمن دوستت، دوستی مکن چون آنگاه دوستت، دشمن تو می‌گردد. برادرت را خالصانه و صادقانه نصیحت کن. خشم خود را فرو ببر، زیرا سرانجامی نیک ندارد. با کسی که درشتی می‌کند، نرمی کن. چون امید است باعث نرمش او گردی. با دشمن خویش به خوبی رفتار کن که این خود یک پیروزی است. اگر خواستی با برادرت قطع رابطه کنی، خودت را آماده کن که اگر روزی او برگردد، بتوانی با او آشتی کنی. اگر کسی در مورد تو گمان نیک داشت به او ثابت کن که درست پنداشته است. به خاطر رابطه‌ای که با برادرت داری، حق او را ضایع مکن چون کسی که تو حق او را ضایع کنی، برادرت نیست. نباید سبب بدبختی خانواده‌ات شوی و به کسی که مورد علاقه وی نیست، علاقه‌مند مباش. اگر برادرت در قطع رابطه‌نمودن از تو قوی است، تو در وصل و پیوستن به او قوی‌تر باش. و اگر او در بدی‌کردن با تو از تو قوی‌تر است تو در نیکی‌کردن با او از او قوی‌تر باش. و اگر کسی بر تو ستم کرد، نباید بر تو گران آید زیرا او خود را ضرر می‌دهد و به تو فایده می‌رساند. و پاداش کسی که تو را شاد نموده، این نیست که او را ناراحت کنی»[1].

---

(۱) ۱۰۵.

سپس به نصیحت ادامه می‌دهد و می‌فرماید: «استدلّ على ما لم يكن بما قد كان، فإن الأمور أشباه، ولا تكوننّ ممن لا تنفعه العظة إذا بالغت في إيلامه، فإن العاقل يتّعظ بالآداب، والبهائم لا تتّعظ إلا بالضرب.

اطرح عنك واردات الهموم، بعزائم الصبر وحسن اليقين.

من ترك القصد جار، والصاحب مناسب، والصديق من صدق غيبه، والهوى شريك العمى، وربّ بعيد أقرب من قريب، وقريب أبعد من بعيد، والغريب من لم يكن له حبيب.

من تعدى الحق ضاق مذهبه، ومن اقتصر على قدره كان أبقى له، وأوثق سبب أخذت به سبب بينك وبين الله سبحانه، ومن لم يبالك فهو عدوّك.

قد يكون اليأس إدراكًا إذا كان الطمع هلاكًا.

ليس كل عورة تظهر، ولا كل فرصة تصاب، وربما أخطأ البصير قصده، وأصاب الأعمى رشده.

أخّر الشرّ، فإنك إذا شئت تعجلته، وقطيعة الجاهل تعدل صلة العاقل.

من أمن الزمان خانه، ومن أعظمه أهانه.

ليس كلّ من رمى أصاب.

إذا تغير السلطان، تغيّر الزمان.

سل عن الرفيق قبل الطريق، وعن الجار قبل الدار».

«از آنچه اتفاق افتاده، آنچه را که اتفاق نیفتاده، استنباط کن. زیرا امور شبیه همدیگرند، و از کسانی مباش که اندرز نمی‌پذیرند مگر آنکه خود گرفتار شوند، زیرا عاقل از آداب، پند می‌آموزد و چهارپایان جز با چوب و کتک پند نمی‌پذیرند. با صبر و شکیبایی و یقین ناراحتی‌ها را از خود دور کن.

هر کس میانه‌روی را رها کرد، جفا نمود. همراه آن است که مناسب همراهی باشد، و دوست کسی است که پشت سر هم بر دوستی بماند. هواپرستی نابینایی است. و چه بسا دوری که از نزدیکی بهتر است، و چه بسا نزدیک و خویشی که از دور و بیگانه، دورتر و بیگانه‌تر است. غریب کسی است که دوستی ندارد. هرکس از حق فراتر رود در تنگنا خواهد افتاد، و هر کس به جایگاه و اندازه‌اش بسنده کرد، آنچه دارد برایش باقی خواهد ماند. و محکم‌ترین وسیله و تکیه‌گاه، رابطه‌ات با خداست، و هر کس به تو توجه نکرد، دشمن توست.

اگر طمع هلاکت باشد ناامیدی درک درست است.

نباید هر عیبی را ظاهر کرد، و از هر فرصتی استفاده کرد، و چه بسا که فرد بینا به خطا می‌رود، و نابینا درست می‌رود.

بدی مکن. قطع رابطه با جاهل برابر است با رابطه برقرارکردن با عاقل.

هر کس از زمانه ایمن باشد، زمانه به او خیانت می‌کند.

و هر کس را که روزگار بزرگ نماید، همو خوارش خواهد کرد. تیر هر تیراندازی به هدف نمی‌خورد. و هرگاه پادشاه عوض شود زمانه هم عوض می‌شود.

قبل از راه در مورد همراه بپرس.

و قبل از خانه در مورد همسایه»[1].

این نصیحت بزرگ کاملاً برای ما توضیح می‌دهد که ائمه معصوم نیستند و دارای علم لدنّی نمی‌باشند، و به ما می‌گوید: نصی وجود ندارد که ائمه را از سایر بندگان جدا نماید و می‌گوید که آنها انسانهایی هستند همانند سایر انسانها؛ فراموش می‌کنند، به اشتباه می‌روند، نادانی بر آنها عارض می‌شود، شک می‌کنند و گاهی فریب می‌خورند.

---

(۱) ۱۱۳.

صحابه

اصحاب پیامبر **ص** از دیدگاه شیعه یا کافر و خارج از دایره اسلام‌اند، و یا فاسقانی هستند که از روی عمد با دستور و فرمان صریح پیامبر **ص** مخالفت کرده‌اند، بنابراین بسیاری از شیعه اصحاب را نفرین می‌کنند و به آنها ناسزا می‌گویند. و خلفای سه‌گانه و عایشه و معاویه **ن** را به طور خاصّ ناسزا و نفرین می‌کنند، و احادیث و گفته‌هایی را به ائمه نسبت می‌دهند که اصحاب در این احادیث مورد عیب‌جویی قرار گرفته‌اند و به بدترین تهمت‌ها متهم شده‌اند. اما وقتی به سخن امام علی ﷺ در نهج البلاغه نگاه کنید، می‌بینید که سخن و دیدگاه او با آنچه شیعه می‌گویند، کاملاً مخالف است.

در اینجا از صحابه به صورت کلی سخن خواهیم گفت و در مورد معاویه و اهل شام در جایی دیگر بحث خواهیم کرد:

۱- امام علی ﷺ پیامبر **ص** و یارانش را در جنگ چنین توصیف می‌کند.

«وكان رسول الله ص إذا احمرّ الباس، وأحجم الناس، قدّم أهل بيته، فوقى بهم أصحابه حرّ السيوف والأسنّة».

«هرگاه جنگ شدّت می‌گرفت و مردم جلو نمی‌رفتند، پیامبر

ص اهل بیت خود را جلو می‌آورد و بوسیله آنها اصحاب و یارانش را از تیغ شمشیرها و نیزه‌ها محافظت می‌نمود»[1].

آیا پیامبر ص افراد فاسق یا کافر را با اهل بیت خود که عزیزترین افراد در نزد او هستند، محافظت می‌کند؟

دوست دارم در این سخنان کوتاه امام علی ﷺ تأمل کنید، و نگاه کنید که او چرا این سخن را می‌فرماید؟ آیا این سخنان چنان که بعضی می‌گویند، تقیه بوده و یا اینکه مسئله چیز دیگری است؟

۲- امام در مورد بیعت چنین می‌فرماید: «**إنه بايعني القوم الذين بايعوا أبا بكر وعمر وعثمان على ما بايعوهم عليه، فلم يكن للشاهد أن يختار، ولا للغائب أن يردّ، وإنما الشورى للمهاجرين والأنصار، فإن اجتمعوا على رجل وسمّوه إماماً كان ذلك لله رضًا، فإن خرج عن أمرهم خارج بطعن أو بدعة ردّوه إلى ما خرج منه، فإن أبى قاتلوه على اتباعه غير سبيل المؤمنين، وولاه الله ما تولى**».

«همان گروهی با من بیعت کردند که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند و بر آن چیزی که با آنها بیعت نمودند، با من بیعت کردند، پس فردی که در بیعت حضور داشته است، نمی‌تواند بیعت خود را پس بگیرد و کسی که حاضر نبوده حق انتخاب دیگری ندارد، و شورا فقط از آن مهاجرین و انصار است،

---

(۱) (۱٤/ ٤٧) (۹).

پس اگر مهاجرین و انصار بر فردی اتفاق نمودند و او را امام نامیدند، بدانید که مورد پسند خداست. اگر فردی اعتراض کرد یا با ایجاد بدعتی علیه آن شورید، دوباره به آنچه بر آن بود، بازگردانده می‌شود، اگر نپذیرفت با او بجنگید چون راهی غیر از راه مؤمنان در پیش گرفته است»[1].

بدون تردید این سخن امام در مورد قضیه شوری و بیعت، گرانبها و ارزشمند و اینک اندکی در این سخنان تأمل می‌کنیم:

الف- از شما می‌خواهم که در جمله: «همان گروهی با من ...» خوب تأمل کنید و به دنبال جواب این سؤال باشید که چرا امام ﷺ فرمود: «این گروهی که با خلفای گذشته بیعت کرده‌اند همین‌ها هستند که با من بیعت نموده‌اند»؟ چرا علی ﷺ تأکید می‌کند که اینها همان افراد هستند؟ آیا این امر مهمی نیست که امام می‌خواهد آن را توضیح دهد؟ آری او می‌فرماید این بیعت‌کنندگان برخلفای گذشته اعتراض نکردند و بدعتی نیاوردند و بیعت با من نیز همین گونه بوده است.

ب- اگر فرض کنیم که علی ﷺ با این سخنان می‌خواهد طرف مخالف را با دلیل ساکت کند و بگوید: اینها، هم‌چنان که با خلفای

---

(١) ١٤/ ٣٥ (٦).

گذشته بیعت کردند با من نیز بیعت نمودند، پس بیعت‌کردن دلیلی است که باید آن را پذیرفت. به فرض اگر ما این ادعا را قبول کنیم، این سخن او را چه کار می‌کنید که می‌گوید: «شوری فقط از آن مهاجرین و انصار است»؟

امام به زبان عربی سخن می‌گوید و ما می‌دانیم که چه می‌گوید، (انّما) حرف حصر است، مثل آیه: إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ . (الحجرات: ۱۰).

«مؤمنان فقط با هم برادرند - یعنی اجازه ندارند از حدود برادربودن تجاوزن کنند -».

مؤمنان برادرند و دیگران از زمره آنها نیستند و برادرشان نمی‌باشند... . در کلام علی ﷺ نیز مراد این است که شورای مخصوص انتخاب خلیفه در انحصار مهاجرین و انصار است. پس آنها قابل ستایش‌اند چون از امت محمد **ص**، آنان اهل این شوری هستند.

ج- امام ﷺ می‌فرماید: «اگر مهاجرین و انصار بر فردی اتفاق نمودند و او را امام نامیدند، بدانید که خدا به این راضی است...» پس اینها اگر بر فردی اتفاق کردند و او را به عنوان خلیفه برگزیدند، خداوند هم به این راضی است. برای مهاجرین و انصار

چه ستایشی بزرگتر از این که آنچه آنان بر آن اتفاق نمودند خدا از آن راضی است؟

د- سپس بنگرید که می‌فرماید: «اگر فردی ...» خوب در این کلمات او تأمل کنید، سپس به ادامه بنگرید که می‌فرماید: «... اگر نپذیرفت با او بجنگید چون راهی غیر از راه مؤمنان در پیش گرفته است...» و راه مؤمنان جز راه و شیوه مهاجرین و انصار یعنی اصحاب پیامبر **ص** چه می‌تواند باشد؟

۳- امام ﷺ در نامه‌ای به معاویه می‌فرماید: «**ألا ترى -غير مخبر لك، ولكن بنعمة الله أحدث- أن قومًا استشهدوا في سبيل الله تعالى من المهاجرين والأنصار، ولكلّ فضل، حتى إذا استشهد شهيدنا قيل: سيد الشهداء، وخصّه رسول الله ص بسبعين تكبيرة عند صلاته عليه!**».

«آیا مگر نمی‌دانی – نمی‌خواهم تو را آگاه کنم و بلکه نعمت الهی را بیان می‌دارم – که گروهی از مهاجرین و انصار در راه خدا شهید شدند که هر یک از آنها دارای فضل و برتری بود، تا آن که شهید ما شهید شد آنگاه گفته شد او سرور شهیدان است، و پیامبر وقتی بر او نماز خواند هفتاد بار تکبیر گفت!»[1].

در این نامه چه می‌بینید، در این نامه اصحاب پیامبر **ص** ستوده

---

(۱) ۱۵/ ۱۸۱ – (۲۸).

شده‌اند و علی ﷺ می‌فرماید: «و هر یک از آنها دارای فضل و برتری بود».

رحمت خدا بر تو باد ای ابوالحسن! که منزلت هر کسی را صریح بیان کرده‌ای.

امام ﷺ در نامه‌ای دیگر می‌فرماید: «**وذهب المهاجرون الأولون بفضلهم...**».

«و مهاجران اوّل با فضل و برتری که داشتند، رفتند...»[1].

٤- امام ﷺ در توصیف شدّت مبارزه و پیکار اصحاب پیامبر **ص** با دشمنان فرموده است: «**لقد كنّا مع رسول الله ص نقتل آباءنا وأبناءنا وإخواننا وأعمامنا، ما يزيدنا ذلك إلا إيمانًا وتسليمًا، ومضيًّا على اللقم، وصبرًا على مضض الألم، وجدًّا في جهاد العدو، ولقد كان الرجل منا والآخر من عدونا يتصاولان تصاول الفحلين، يتخالسان أنفسهما، أيهما يسقي صاحبه كأس المنون، فمرة لنا من عدونا ومرة لعدونا منا، فلما رأى الله صدقنا أنزل بعدونا الكبت، وأنزل علينا النصر، حتى استقرّ الإسلام ملقيًا جرانه، ومتبوئًا أوطانه.**

ولعمري لو كنا نأتي ما أتيتم ما قام للدين عمود، وما اخضرّ للإيمان عود، وايم الله لتحتلبنّها دمًا، ولتتبعنّها ندمًا!».

«ما با پیامبر **ص** همراه بودیم و پدران و فرزندان و برادران و

---

(١) ١٥/ ١١٧ – (١٧).

عموهایمان را می‌کشتیم، و این کار جز ایمان و تسلیم و صبر و شکیبایی و جدیّت در جهاد با دشمنان را بر ما نمی‌افزود. فردی از ما و فردی از دشمن به یکدیگر هجوم می‌بردند و یکدیگر را می‌طلبیدند تا یکی، حریفش را به کام مرگ بفرستد. گاهی ما بر دشمن پیروز می‌شدیم و گاهی دشمن بر ما پیروز می‌شد. وقتی خداوند صداقت ما را دید، دشمن ما را شکست داد و ما را پیروز گردانید، تا اینکه اسلام محکم و استوار گردید. به جان خودم سوگند! اگر ما آنچه را که شما می‌دهید، انجام می‌دادیم، دین و ایمانمان باقی نمی‌ماند و سوگند به خدا که آنچه شما می‌خورید خون است و پشیمانی به دنبال دارد!»[1].

آنانی که با پیامبر می‌جنگیدند و علی ﷺ آنها را نام نبرده است، چه کسانی بوده‌اند؟ آیا اصحاب نبودند که اسلام و پیامبر را یاری نمودند؟ کجا هستند کسانی که می‌گویند اصحاب، دین و پیامبر **ص** را یاری نکرده‌اند و ادعا می‌کنند که فقط امام علی ﷺ پیامبر **ص** را یاری کرده است؟ چرا اینان به سخنان امام توجه نمی‌کنند؟!

۵- امام ﷺ با سخنی زیبا کسانی را که همراه او می‌جنگیدند،

---

(۱) ٤/ ۳۳ (۵۵).

سرزنش می‌کند و اصحاب ن را به آنها یادآوری می‌نماید و می‌فرماید: «**أين القوم الذين دعوا إلى الإسلام فقبلوه، وقرءوا القرآن فأحكموه، وهيجوا إلى الجهاد فولهوا له وَلَه اللقاح إلى أولادها، وسلبوا السيوف أغمادها، وأخذوا بأطراف الأرض زحفًا زحفًا، وصفًا صفًا، بعض هلك، وبعض نجا، لا يبشّرون بالأحياء، ولا يعزّون على الموتى، مُره العيون من البكاء، خمص البطون من الصيام، ذبل الشفاه من الدعاء، صفر الألوان من السهر، على وجوههم غبرة الخاشعين؟! أولئك إخواني الذاهبون، فحقّ لنا أن نظمأ إليهم، ونعضّ الأيدي على فراقهم!**».

«کجا هستند قومی که به اسلام دعوت شدند، آنگاه آن را پذیرفتند. قرآن را خواندند و آن را حاکم نمودند. و برای رفتن به جهاد تشویق شدند، پس چون شتران تازه زایمان کرده که عاشقانه به سوی فرزندانشان می‌روند، مستانه به میدان جهاد شتافتند و شمشیرها را از نیام‌ها کشیدند، و بعضی به شهادت رسیدند و بعضی نیز نجات یافتند. زنده‌مانده‌ها را مژده نمی‌دادند و برای از دست دادن عزیزان تسلیت نمی‌گفتند. چشم‌هایشان از گریه سفید و پرخون بود. از بس که روزه می‌گرفتند شکمهایشان به کمر چسبیده بود، و لب‌هایشان از دعا خشکیده بود. از بیداری شب‌ها رنگ‌هایشان زرد و پریده بود و غبار فروتنی بر چهره‌هایشان

هویدا بود. اینان برادران من هستند که رفته‌اند، و ما حق داریم که تشنهٔ دیدار آنها باشیم، و به خاطر جدایی‌شان انگشت حسرت به دهان بگیریم»[1].

منظور علی ﷺ چه کسانی هستند؟ آنها گروه زیادی‌اند، بعضی وفات یافته‌اند و بعضی زنده‌اند، آیا اینها همان چهار نفری هستند که شیعه می‌گویند، همه اصحاب مرتد شدند به جز این چهار نفر، یا اینکه عموم اصحاب پیامبر **ص** هستند؟

فرد منصف و دوستدار علی ﷺ جز این را نمی‌پذیرد که اینها همهٔ اصحاب پیامبر **ص** بوده‌اند.

٦- شایسته است که در اینجا فرموده امام ﷺ خطاب به خوارج را، بدون دخل و تصرف، ذکر کنیم: «**فإن أبيتم إلاَّ أن تزعموا أني أخطأت وضللت، فَلِمَ تضللون عامة أمة محمد ص بضلالي، وتأخذونهم بخطئي، وتكفّرونهم بذنوبي! سيوفكم على عواتقكم، تضعونها مواضع البرء والسقم، وتخلطون من أذنب بمن لم يذنب، وقد علمتم أن رسول الله ص رجم الزاني المحصن، ثم صلى عليه، ثم ورثه أهله، وقتل القاتل وورث ميراثه أهله، وقطع يد السارق، وجلد الزاني غير المحصن، ثم قسم عليهما من الفيء، ونكحا المسلمات، فأخذهم رسول الله ص بذنوبهم، وأقام حق الله فيهم،**

---

[1] ٧/ ٢٩١ (١٢٠).

ولم يمنعهم سهمهم من الإسلام، ولم يخرج أسماءَهم من بين أهله.

ثمّ أنتم شرار الناس، ومن رمى به الشيطان مراميه، وضرب به تيهه.

وسيهلك فيّ صنفان: محبّ مفرط يذهب به الحب إلى غير الحقّ، ومبغض مفرط يذهب به البغض إلى غير الحقّ، وخير الناس فيّ حالًا النمط الأوسط، فالزموه والزموا السواد الأعظم، فإن يد الله على الجماعة، وإياكم والفرقة».

«اگر گمان می‌برید که من اشتباه کرده‌ام و گمراه شده‌ام، پس چرا به علت گمراهی من همه امت محمد **ص** را گمراه می‌دانید، و آنها را به سبب خطای من مواخذه می‌کنید، و آنان را به خاطر گناه من کافر می‌شمارید! شمشیرهایتان بر دوشتان است و آن را در هر کجا به کار می‌گیرد، و گناهکار و بی‌گناه را یکسان می‌شمارید، در حالی که می‌دانید که پیامبر **ص**، زناکار متاهل را رجم کرده و سپس بر او نماز گزارده است، و سپس خانواده‌اش از او ارث برده‌اند. و پیامبر **ص** قاتل را می‌کشت و ارثیه‌اش را به خانواده‌اش می‌داد. دست دزد را قطع می‌کرد، و زناکار مجرّد را شلاق می‌زد و سپس از غنیمت به هر دو سهمیه می‌داد، و هر دو با زنان مسلمان ازدواج می‌کردند، پس پیامبر **ص** آنها را به خاطر گناهشان مواخذه می‌کرد و دستور خدا را در مورد آنان اجرا

می‌نمود، اما آنها را از اسلام بیرون نمی‌کرد، و نام آنان را از لیست مسلمانان حذف نمی‌نمود.

و شما بدترین مردم هستید، و به زیر سلطه شیطان درآمده‌اید و او شما را سرگردان کرده است.

دو گروه در مورد من هلاک خواهند شد: گروه اول کسانی‌اند که به صورت افراطی مرا دوست می‌دارند، و دوستی‌شاش آنها را به جایی می‌کشاند که در مورد من از حق فراتر می‌روند. و گروه دوم کسانی‌اند که بیش از حدّ با من دشمنی می‌ورزد و حق را زیرپا می‌گذارد، و بهترین مردم در مورد من کسانی هستند که میانه‌رو می‌باشند، پس میانه‌روی را رعایت کنید و با عموم مؤمنان همراه شوید زیرا دست خدا با جماعت است و از تفرقه بپرهیزید»[1].

۷- و در یکی از سخنرانی‌هایش که دربارهٔ قضیه حکمین و مذمّت اهل شام ایراد کرده، می‌فرماید: «**جفاة طغام، عبيد أقزام، جمعوا من كل أرب، وتلقطوا من كل شوب، ممن ينبغي أن يفقه ويؤدّب، ويعلّم ويدرب، ويولّى عليه، ويؤخذ على يديه، ليسوا من المهاجرين والأنصار، ولا من الذين تبوءوا الدار والإيمان**».

---

(۱) ۸/ ۱۱۲ (۱۲۷).

«جفاکاران بی‌نام و نشان و بردگان کوتوله، که از هر سو جمع شده‌اند، و چنانند که علم و ادب به آنها آموخته شرف و تربیت شوند، و سرپرست داشته باشند اما دستشان را بگیرد، از مهاجران و انصار نیستند و از کسانی نیستند که خانه ایمان را آبادکرده‌اند»[1].

علی ﷺ می‌گوید: اینها از مهاجرین و انصار نیستند، آیا آن امام ﷺ مهاجرین و انصار را نمی‌ستاید که می‌گوید، این جفاکاران بی‌نام و نشان از آنها نیستند؟!

سپس در مورد انصار می‌فرماید: «**هم والله ربّوا الإسلام كما يربى الفلوّ مع غنائهم بأيديهم السباط، وألسنتهم السلاط**».

«سوگند به خدا که آنان با آن که نیازی نداشتند، اسلام را چنان در آغوش خود پرورش دادند که کره اسب پرورش داده می‌شود، بخشنده و دست و دل‌باز بودند و زبانهایشان برّان بود»[2].

چه ستایشی برای انصار از این بزرگتر است؟

امام ﷺ می‌فرماید: آنها بودند که اسلام را محافظت کردند تا اینکه اسلام گسترش یافت و استوار گردید!

۸- و امام ﷺ در جای دیگر می‌فرماید: «**وذهب المهاجرون**

---

(۱) ۱۳/ ۳۰۹ (۲٤۲).

(۲) ۲۰/ ۱۸٤ (٤۷٤).

الأولون بفضلهم».

«مهاجران با خوبی و فضل خویش رفتند»[1].

این را در نامه‌ای به معاویه بن ابی‌سفیان نوشته است.

۹- و در جای دیگری در مورد اصحاب **ن** می‌فرماید: «**إنما اختلفنا عنه لا فيه**».

«ما در مورد خود او – پیامبر **ص** – اختلاف نکردیم و بلکه در فهمیدن بعضی از امور دچار اختلاف شدیم»[2]. این جمله به این معنی است که بعد از وفات پیامبر **ص** اختلافی که بین او و برادران دینی‌اش پدید آمد، اختلاف سلیقه بود که امری طبیعی است، پس اختلاف آنها چنان که خودش می‌فرماید در مورد پیامبر **ص** و اصول دین نبود، بلکه آنها در فهم بعضی از نصوص با هم اختلاف نظر داشتند، و این سخنان، بر این مطلب دلالت دارد که علی ﷺ برادرانش را کافر و یا فاسق به حساب نمی‌آورد.

۱۰- امام ﷺ در خطبه‌ای دیگر که شارح نهج‌البلاغه آنرا ذکر کرده، می‌فرماید: «**فتولى أبو بكر تلك الأمور، فيسّر وسدّد، وقارب واقتصد، وصحبته مناصحًا، وأطعته فيما أطاع الله فيه جاهدًا، وما طمعت - أن لو حدث له حادث وأنا حيّ؛ أن يردّ إليّ الأمر الذي**

---

(۱) ۱۵/ ۱۱۷ (۱۷).

(۲) ۲۰/ ۲۲۵ (۲۳۲).

نازعته فيه- طمع مستيقن، ولا يئست منه يأس من لا يرجوه، ولولا خاصة ما كان بينه وبين عمر، لظننت أنه لا يدفعها عنّي، فلما احتضر بعث إلى عمر فولاه، فسمعنا وأطعنا وناصحنا».

«ابوبکر ﷺ این کارها را به عهده گرفت. او ساده‌گیری کرد و درستی و میانه‌روی نمود و من به عنوان مشاور و خیرخواه با او همراهی کردم و در آنچه او از خدا اطاعت می‌کرد، من از او اطاعت نمودم. و چنان به او چشم طمع ندوختم – اگر اتفاقی رخ دهد و من زنده باشم امری که در آن با او کشمکش داشتم به من برگردد – چنان که فرد مطمئن طمع می‌ورزد، و نه از او کاملاً ناامید بودم. اگر رابطه ویژه‌اش با عمر نبود، گمان نمی‌بردم که امر خلافت را از من دور سازد و وقتی زمان وفاتش فرا رسید به دنبال عمر فرستاد و او را خلیفه گردانید و ما از عمر ﷺ اطاعت کردیم و حرف او را گوش دادیم و خیرخواه او بودیم»[1].

سپس می‌فرماید: «**وتولى عمر الأمر، فكان مرضي السيرة، ميمون النقيبة...**».

«عمر ﷺ خلافت را به عهده گرفت. او رفتاری پسندیده و خجسته داشت...».

کدام عاقل منصف و خواننده بی‌طرفی، از این سخنان چیزی

---

[1] ٦/ ٩٤ و بعد از آن.

جز ستایش دو خلیفه اول را برداشت می‌کند؟ حتی اگر بین آنها اختلافی وجود داشته باشد، این اختلاف در اخلاق علی ﷺ تأثیر نگذاشته است، و او در مورد ابوبکر و عمر واقعیت و انصاف را رعایت کرده است.

در اینجا به طور عمومی آنها را ستوده است و در جاهای زیاد دیگری، به طور ویژه آنها را می‌ستاید:

۱- امام ﷺ، عمر بن خطاب ﷺ را می‌ستاید:

امام ﷺ در خطبه‌های زیادی به عمر ﷺ و کردارش اشاره و او را می‌ستاید و ما در اینجا به ذکر مطالبی اکتفا می‌کنیم که علی ﷺ در آن، عمر ﷺ را به صراحت ستوده است:

الف- می‌فرماید: «**لله بلاد فلان، فلقد قوّم الأود، وداوى العمد، وأقام السنة، وخلّف الفتنة؛ ذهب نقيّ الثوب، قليل العيب، أصاب خيرها وسبق شرها.**

أدّى إلى الله طاعته، واتقاه بحقه، رحل وتركهم في طرق متشعبة، لا يهتدي بها الضال، ولا يستيقن المهتدي».

«رحمت خدا بر فلانی باد. او کژی را راست نمود، بیماری را مداوا کرد، سنّت را برپاداشت و فتنه بعد از او پدید آمد. او پاک بود و با عیبی اندک از دنیا رفت. از خیر آن بهره‌مند شد و قبل از آن که شرّ فتنه دامن‌گیر او شود، از جهان رخت بربست.

فرمان خدا را اطاعت نمود و به گونه شایسته‌ای تقوای الهی را رعایت کرد. از دنیا رحلت کرد و آنها – مسلمانان – را بر دو راهی گذاشت: گمراه رستگار نمی‌گردد، و رستگار مطمئن نمی‌شود»[1].

در این سخنان امام علی ﷺ که در مورد خلیفه دوم فرموده، تأمل کنید، او می‌گوید: «سنت را برپاداشت»، «پاک بود و با عیبی اندک از دنیا رفت»، «فرمان خدا را اطاعت کرد». آیا این سخنان امام علی ﷺ با سزا و فحش و نفرینی که شیعه نثار عمر ﷺ می‌کنند و می‌گویند حق خلافت علی ﷺ را غصب کرده است، سازگار است؟

سخن چه کسی را باور کنیم؟ کسی که با آنها زندگی کرده و در زمان آنها بوده است، یا آن کسی که بعد از آنها آمده و بر آنان دروغ می‌بندد؟

ب- عمر ﷺ وقتی با امام علی ﷺ در مورد رفتن و مشارکت در جنگ با رومی‌ها مشورت کرد، علی ﷺ به او فرمود: «**وقد توكل الله لأهل هذا الدين بإعزاز الحوزة، وستر العورة، والذي نصرهم وهم قليل لا ينتصرون، ومنعهم وهم قليل لا يمتنعون، حيّ لا يموت.**

إنك متى تسر إلى هذا العدو بنفسك، فتلقهم فتنكب؛ لا يكن

---

(١) ١٢/ ٣ (٣٢٣).

للمسلمين كهف دون أقصى بلادهم، ليس بعدك مرجع يرجعون إليه، فابعث إليهم رجلاً مجربًا، واحفز معه أهل البلاء والنصيحة، فإن أظهر الله فذاك ما تحب، وإن تكن الأخرى كنت ردءًا للناس، ومثابة للمسلمين».

«خداوند حمایت از اهل این دین و قدرت‌گرفتن آنها را به عهده گرفته است، خداوندی که آنها را وقتی که اندک بودند، یاری کرد آنها را محافظت نمود، و خداوندی که هرگز نمی‌میرد. اگر خودت به جنگ این دشمن بروی و با آنها روبرو شوی و بلایی به سراغت بیاید، مسلمانان پناهگاهی جز دورترین سرزمین خود نخواهند داشت، و بعد از تو مرجعی ندارند که به سوی او بازگردند، پس فرد باتجربه‌ای را به جنگ دشمن بفرست و افرادی را که سختی کشیده‌اند و اهل رأی و نصیحت‌اند، با او بفرست. اگر خداوند آنان را پیروز گرداند که خوب است، و اگر پیروز نشوند تو پناهگاه و مرجع مسلمین خواهی ماند»[1].

اینها سخنان علی ﷺ در مورد عمر بن الخطاب ﷺ می‌باشد. در این جملات تأمل کنید، علی ﷺ می‌فرماید: «مسلمانان پناهگاهی نخواهند داشت...»، «بعد از تو مرجعی ندارد...»، «اگر خداوند آنان

---

(۱) ۸/ ۲۹٦ (۱۳٤).

را پیروز گرداند ... تو پناهگاه مسلمین ...»، ببینید که چگونه منصفانه و مخلصانه سخن می‌گوید، و چگونه واقعیت امر را در مورد خلیفه دوم بیان می‌کند، گمان نمی‌برم که علی ﷺ از روی نفاق و چاپلوسی چنین سخنانی گفته باشد، و یا تقیه کرده باشد.

ج- و وقتی عمر ﷺ در مورد رفتن به جنگ با ایرانیان با او مشورت کرد، امام ﷺ فرمود: «**إن هذا الأمر لم يكن نصره ولا خذلانه بكثرة ولا بقلة، وهو دين الله الذي أظهره، وجنده الذي أعدّه وأمدّه، حتى بلغ ما بلغ وطلع حيثما طلع، ونحن على موعود من الله، والله منجز وعده، وناصر جنده، ومكان القيّم بالأمر مكان النظام من الخرز، يجمعه ويضمه، فإن انقطع النظام تفرق وذهب، ثم لم يجتمع بحذافيره أبدًا.**

والعرب اليوم وإن كانوا قليلًا، فهم كثيرون بالإسلام، عزيزون بالاجتماع، فكن قطبًا واستدر الرحى بالعرب، وأصلهم دونك نار الحرب، فإنك إن شخصت من هذه الأرض انتقضت عليك العرب من أطرافها وأقطارها، حتى يكون ما تدع وراءك من العورات، أهمّ إليك مما بين يديك.

إن الأعاجم إن ينظروا إليك غدًا يقولوا: هذا أصل العرب، فإذا اقتطعتموه استرحتم، فيكون ذلك أشدّ لكلبهم عليك وطمعهم فيك».

«این دین با تعداد زیاد لشکریان پیروزی به دست نیاورد، و کم‌بودن پیروان سبب شکست آن نشده است. این دین خداست

که آن را چیره گردانده، و این لشکر الهی است که آن را آماده کرده، و گسیل داشته است، تا اینکه به هر جا که خواسته، رسیده است. خدا به ما وعده داده و خداوند به وعده‌اش وفا می‌کند و لشکر خویش را به یاری می‌فرستد. سرپرست و عهده‌دار کار همانند نخی است که مهره‌ها در آن کشیده شده‌اند و او همه را نگه داشته است، اگر این نخ پاره شود، همه مهره‌ها از هم جدا می‌شوند و هر یک به سویی می‌روند و سپس هرگز کاملاً جمع نمی‌شوند.

عربها امروز گرچه کم هستند اما به سبب اسلام زیادند و به خاطر وحدت و یکپارچگی قدرتمندند، پس تو محور باش و عرب‌ها را گرد خود بچرخان، و به جای خودت آنها را به سوی معرکه جنگ بفرست. زیرا اگر تو از این سرزمین دور شوی، عربها از هر گوشه و کنار بر تو می‌شورند و آنگاه نگهداری از آنچه پشت سرت هست، برایت از مقابله با آنچه پیش‌رو داری، مهم‌تر خواهد بود. فردا اگر عجم‌ها تو را ببینند، می‌گویند :این اصل و اساس و ریشه عربهاست، اگر آن را از بین ببرید و قطع کنید، راحت خواهید شد. بنابراین آنان بیشتر به تو حمله‌ور می‌شوند و چشم طمع به نابودی‌ات می‌دوزند»[1].

---

(1) ۹/ ۹۵ (۱٤٦).

این سخنان را امام ﷺ به خلیفه آن روز، عمر بن الخطاب ﷺ می‌گوید، این کلمات نشانگر این هستند که خلیفه به امام اعتماد دارد و امام او را دوست دارد، و نشانگر این است که از دید علی ﷺ خلیفه در جنگ چقدر مهم بوده است!

د- امام ﷺ در جایی دیگر می‌فرماید: «**ووليهم وال، فأقام واستقام حتى ضرب الدين بجرانه**».

«و فرمانروایی خلیفه آنان شد که کارها را سامان داد، تا اینکه دین را استوار و محکم نمود»[1]. و این فرمانروا کسی نبود جز عمر بن الخطاب ﷺ.

۲- امام ﷺ، عثمان ﷺ را می‌ستاید:

الف- علی ﷺ در نامه‌ای که به معاویه نوشت، فرمودند: «**ثم ذكرت ما كان من أمري وأمر عثمان، فلك أن تجاب عن هذه لرحمك منه، فأينا كان أعدى له، وأهدى إلى مقاتله! أمَّن بذل له نصرته فاستقعده واستكفّه، أمّن استنصره فتراخى عنه وبث المنون إليه، حتى أتى قدره عليه!**

كلا والله لقد يَعْلَمُ ٱللَّهُ ٱلْمُعَوِّقِينَ مِنكُمْ وَٱلْقَآئِلِينَ لِإِخْوَٰنِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا ۖ وَلَا يَأْتُونَ ٱلْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلاً ﴿١٨﴾ . (الأحزاب: ۱۸).

---

[1] ۲۰/ ۲۱۸ (٤٧٦).

«سپس در مورد من و عثمان گفته‌ای. تو باید پاسخ این را بدهی چون خویشاوند او هستی: کدام یک از ما دو نفر در حق او بیشتر تجاوز کرده و به دشمنان او نیکی نموده‌ایم؟ آیا کسی که او را یاری کرد ولی عثمان ﷺ از او خواست تا بنشیند و دست نگاه دارد، یا کسی که عثمان ﷺ از وی کمک خواست ولی او عثمان ﷺ را یاری نکرد و بلایا را به سوی او گسیل داشت تا آن که دچار سرنوشت خویش شد؟

نه هرگز چنین نیست، سوگند به خدا! که «خداوند کسانی که مردم را از جنگ بازمی‌داشتند و کسانی را که به برادران خود می‌گفتند: بسوی ما بیایید (و خود را از معرکه بیرون کشید)» بخوبی می‌شناسد؛ و آنها (مردمی ضعیفند و) جز اندکی پیکار نمی‌کنند». (سورهٔ احزاب ۱۸).

پس اگر عثمان فاسق بوده و یا خلافت را غصب کرده است، چگونه امام علی ﷺ به خود اجازه داده که از او دفاع کند؟ و آیا جایز است که امام علی ﷺ منحرفان و گمراهان و اهل باطل را یاری کند؟

نه، هرگز چنین نبوده، بلکه او فقط حق و اهل حق را یاری می‌کرد، و سخنی هم به پیامبر **ص** نسبت داده شده که مؤید این

مطلب است: «علی با حق است و حق با علی است». پس آیا یاری‌کردن عثمان ﷺ درست بوده یا نادرست؟ اگر علی باحق است و از آن جدا نمی‌شود، یاری‌کردن این خلیفه کار درستی بوده است، پس چرا شیعه کسی را که علی او را با شمشیرش یاری کرد، با زبانشان یاری نمی‌کنند؟ یا اینکه امام ﷺ کار اشتباهی کرده است، پس اقتدا به او جایز نیست. و آیا اساساً جایز است که فرد معصوم کار باطل و نادرست انجام دهد؟ و یا اینکه امام ﷺ کاری کرده که باید می‌کرد و وظیفه او بود و با شریعت مخالفت نکرده است.

ب- وقتی که شورشیان علیه عثمان شورش کردند، علی به عثمان ﷺ گفت: «**إن الناس ورائي، وقد استسفروني بينك وبينهم، ووالله ما أدري ما أقول لك! ما أعرف شيئًا تجهله، ولا أدلك على أمر لا تعرفه!**

إنك لتعلم ما نعلم، ما سبقناك إلى شيء فنخبرك عنه، ولا خلونا بشيء فنبلّغكه، وقد رأيت كما رأينا، وسمعت كما سمعنا، وصحبت رسول الله ص كما صحبنا، وما ابن أبي قحافة ولا ابن الخطاب بأولى بعمل الخير منك، وأنت أقرب إلى رسول الله ص وشيجة رحم منهما، وقد نلت من صهره ما لم ينالا، فالله الله في نفسك! فإنك والله ما تبصّر من عمى، ولا تعلّم من جهل، وإن الطرق لواضحة، وإن أعلام الدين لقائمة.

فاعلم أن أفضل عباد الله عند الله إمام عادل، هُدي وهَدى، فأقام سنّة معلومة، وأمات بدعة مجهولة، وإن السنن لـنيرة لهـا أعـلام، وإن البدع لظاهرة لها أعلام، وإن شر النـاس عنـد الله إمـام جـائر، ضَـلّ وضُلّ به، فأمات سنة مأخوذة، وأحيا بدعة متروكة!

وإني سمعت رسول الله ص يقول: «يؤتى يوم القيامة بالإمام الجائر وليس معه نصير ولا عاذر، فيلقى في نار جهنم، فيدور فيها كما تدور الرحى، ثم يرتبط في قعرها». وإني أنشدك الله أن تكون إمام هذه الأمة المقتول! فإنّه كان يقال: يقتل في هذه الأمة إمام يفتح عليها القتل والقتال إلى يوم القيامة، ويلبس أمورها عليها، ويبثّ الفتن فيها، فلا يبصرون الحق من الباطل، يموجون فيها موجًا، ويمرجون فيها مرجًا، فلا تكونن لـمروان سيقة يسوقك حيث شاء بعد جلال السنّ، وتقضّي العمر».

«مردم پشت سر من هستند و مرا به عنوان سفیر و نماینده نزد تو فرستاده‌اند، و سوگند به خدا! که نمی‌دانم به تو چه بگویم. چیزی نیست که من بدانم و تو آن را ندانی، و شما را به چیزی راهنمایی نمی‌کنم که تو آن را نمی‌دانی. بدون تردید هر آنچه ما می‌دانیم تو نیز می‌دانی. ما بر هیچ چیزی پیشی نگرفته‌ایم که تو را از آن باخبر کنیم. به تنهایی به ما چیزی گفته نشده که آن را به تو برسانیم. هر چه ما دیده‌ایم، تو نیز دیده‌ای، و همان گونه که ما شنیده‌ایم، تو نیز شنیده‌ای. چنان که ما با پیامبر **ص** همراه بودیم،

تو هم همراه بوده‌ای. ابن ابی‌قحافه و ابن الخطاب در انجام‌دادن کار خیر از تو سزاوارتر نبوده‌اند، تو از نظر خویشاوندی به پیامبر **ص** نزدیکتر هستی، تو داماد پیامبر می‌باشی که آنها نبودند، پس در مورد خودت فکر کن. سوگند به خدا! که نابینا نیستی تا راه به تو نشان داده شود، و نادان نیستی که تعلیم داده شوی. راهها روشن‌اند و نشانه‌های دین برپا هستند.

بدان که برترین بنده در نزد خدا امام عادل است که خود هدایت شده و دیگران را هدایت می‌نماید، و سنّت مشخصی را برپا داشته و بدعت ناشناخته‌ای را از بین می‌برد. سنّت‌ها روشن‌اند و نشانه‌هایی دارند، و بدعت‌ها آشکارند و علایمی دارند. و بدترین مردم نزد خدا امام ستمگر است، که خود گمراه بود. و سبب گمراهی دیگران می‌گردد و سنتی را که بدان عمل می‌شد، از میان برده و بدعتی را که ترک شده بود، زنده می‌کند.

و من از پیامبر **ص** شنیدم که می‌گفت: «روز قیامت امام ستمگر در حالی که یاوری ندارد آورده شده و به جهنم انداخته می‌شود، و آنگاه در دوزخ چون سنگ آسیاب دور می‌زند و سپس به قعر آن می‌روند. تو را به خدا سوگند می‌دهم که اجازه نده امام مقتول این امّت گردی، وگرنه می‌گویند: در این امّت امام کشته می‌شود و با کشته‌شدن او دروازه جنگ و کشتار تا روز قیامت

گشوده خواهد شد، و کارها بر امت مشتبه می‌گردند، و فتنه‌ها در میان آن پخش می‌شوند، و آنان حق و باطل را تشخیص نمی‌دهند و وارد این فتنه‌ها می‌شوند. [ای عثمان!] عمری را گذرانده‌ای و سنّ زیادی داری، مهار خود را به دست مروان مده که به هر سو بخواهد، تو را ببرد»[1].

باید در این پیام سیاسی بزرگ امام ﷺ که در آن عثمان ﷺ را خطاب می‌نماید، تأمل کنیم. به این کلمات صادقانه بنگر و در آن تأمل کن او می‌فرماید: «چیزی نیست که من بدانم و تو آن را ندانی، و تو را به چیزی راهنمایی نمی‌کنم که تو آن را نمی‌دانی...» یعنی عثمان و علی **م** در دانش و معرفت یکسان هستند، هیچ کدام از دیگری عالم‌تر نیست. علما می‌گویند: درباره دین چیزی نیست که علی آن را بداند و عثمان نداند.

و بعد می‌فرماید: «تو می‌دانی آنچه ما می‌دانیم، ما بر هیچ چیزی پیشی نگرفته‌ایم...» در این جمله بیندیشید، علی ﷺ می‌فرماید: دانشی وجود ندارد که فقط او، آن را از پیامبر **ص** آموخته باشد و عثمان آن را نداند، بلکه عثمان دارای فکر و دانش است، و چنان نیست که بعضی می‌گویند که دانش پیامبر **ص** فقط به علی ﷺ

---

(۱) ۹/ ۲۶۱ (۱۶۵).

داده شده است.

و می‌فرماید: «و پسر ابوقحافه و ابن الخطاب در انجام کارهای نیک از تو سزاوارتر نبودند ...» یعنی خلفای قبل از او کار خوب انجام داده‌اند ولی با این وجود، در انجام کارهای نیک از خلیفه سوّم شایسته‌تر نیستند، چون خیر و خوبی در دوران اوّل اسلام آسان و فروان بود و به آن عمل می‌شد.

و می‌فرماید: «و تو از نظر خویشاوندی به پیامبر **ص** نزدیکتر هستی، و تو با دختران...». بعضی می‌گویند: پیامبر دخترانش را به ازدواج عثمان در نیاورده است، و بلکه آن دو دختر فرزندان خدیجه از شوهری دیگر بوده‌اند. امّا امام علی ﷺ با صراحت و وضوح کامل این اتهام و دروغ را ردّ می‌نماید و می‌فرماید: عثمان داماد پیامبر **ص** است.

به بند آخر کلام او بنگرید که می‌گوید: «تو را به خدا سوگند می‌دهم که اجازه مده امام مقتول این امّت شوی...». علی ﷺ عثمان ﷺ را امام می‌نامد، و او را دروازه‌ای قرار می‌دهد که وقتی شکسته شود فتنه‌ها با شتاب از هر سو می‌آیند و بر این امت هجوم می‌آورند، و البته آنچه او فرمود، اتفاق افتاد.

به برادرانم می‌گویم که قبل از لب‌گشودن به فحش و ناسزا، باید تأمل کنند و بیندیشیند، این امام علی ﷺ است که شیوه و

۹۱

موضع خود را در مورد این اصحاب، اینگونه بیان می‌دارد. همان اصحابی که شیعه می‌گویند: آنها حق خلافت را به زور از دست علی ﷺ گرفتند. پس پیرو راستین کسی است که در همه امور و کارهایش از امام و مقتدای خویش اطاعت می‌کند.

۳- امام ﷺ عایشه ك را می‌ستاید:

عایشه همسر پیامبر **ص** است و خداوند در مورد عفّت او سخن گفته و او را مبرّا دانسته و ام‌المؤمنین نامیده است. پیامبر **ص** عایشه را بیشتر از همه همسرانش دوست می‌داشت، اما بعضی به او طعنه می‌زنند، و بعضی او را ناسزا می‌گویند و نفرین می‌کنند. اگر عایشه **ك** هیچ فضیلتی جز همسری پیامبر نمی‌داشت، برای حفظ حرمتش همین کافی بود و همین افتخار که پیامبر **ص** شوهر و همسر او بوده، برای او کافی است. ولی می‌بینیم که افرادی بدون آن که حرمت پیامبر **ص** را در نظر بگیرید و آبروی او را حفظ کنند، عایشه **ك** را دشنام می‌دهند و یا نفرینش می‌کنند، با اینکه می‌دانند که کارهای پیامبر **ص** مانند کارهای دیگر انسان‌ها نیست، بلکه آن حضرت از آسمان به این ازدواج و دیگر ازدواج‌ها امر شده است، پس چگونه طعنه‌زدن به این ازدواج جایز است، در صورتی که به فرمان خدا صورت گرفته است؟! قبل از همه چیز به کلام امام ﷺ در مورد عایشه **ك**

توجه کنید:

الف- علی ﷺ در مورد سیّده عایشه ك در قضیه جنگ جمل می‌فرماید: «**خرجوا يجرون حرمة رسول الله ص كما تجرّ الأمة عند شرائها، متوجّهين بها إلى البصرة، فحبسا نساءهما في بيوتهما، وأبرزا حبيس رسول الله ص لهما ولغيرهما**».

«آنها بیرون آمده‌اند و حرمت پیامبر ص را با خود می‌کشند چنان که کنیز وقتی خریده شود، می‌شود و خریدار آن را با خود می‌برد. آنها به همراه همسر پیامبر ص به سوی بصره می‌روند، و آن دو، زنان خود را در خانه‌هایشان نگاه داشته‌اند و خانه‌نشین پیامبر ص را همراه خود و دیگران آورده‌اند»[1].

علی او را حرمت پیامبر ص می‌نامد، حرمت جایی است که نزدیک شدن به آن حرام است. این فضیلت عایشه ك است که بعد از وفات پیامبر ص باز هم بانو و حرم پیامبر بوده است و امام طبق نصوص قرآن و سنت رفتار می‌کند. حال سؤال این است: آیا وقتی امام ﷺ عایشه ك را حرمت می‌نامد، زبان‌درازی و توهین به او جایز است؟

ب- امام ﷺ در جای دیگر از عایشه ك یاد کرده و فرمودند:

---

(۱) ۹/۳۰۸، ۳۰۹.

«فمن استطاع عند ذلك أن يعتقل نفسه على الله فليفعل، وإن أطعتموني فإني حاملكم إن شاء الله على سبيل الجنة، وإن كان ذا مشقّة شديدة ومذاقة مريرة، وأما فلانة فأدركها رأي النساء، وضغن غلا في صدرها كمرجل القين، ولو دعيت لتنال من غيري ما أتت إلي لم تفعل، ولها بعد حرمتها الأولى، والحساب على الله».

«هر کس از شما که می‌تواند خودش را در راه خدا نگاه دارد، پس چنین کند و اگر شما از من پیروی کنید، من شما را به راه بهشت خواهم برد، گرچه این راه دارای مشقت زیاد و تلخی‌ها باشد. و اما فلانی – عایشه – رأی زنانه و خشمی که در دل او باشد دیگ می‌جوشد، او را فراگرفته است و اگر از او خواسته می‌شد که همان کاری را که با من کرده با دیگری بکند، نمی‌کرد. او هنوز دارای همان حرمت پیشین است و حساب و کتاب با خداست»[1].

مراد از «حرمت پیشین» چیست؟ در این عبارت تأمل کنید، فکر نمی‌کنم منظور امام جز اینکه او همسر پیامبر و ام‌المؤمنین است، چیزی دیگر باشد.

آیا در مورد این قضیه مهم که افراد زیادی در مورد آن سخنان بیهوده گفته و بی‌هدف گام برداشته‌اند و به اصحاب پیامبر **ص** و به حیثیّت و حرمت او، به ناحق توهین کرده‌اند، به شرح و

---

(۱) ۹/ ۱۸۹ (۱۵٦).

توضیحی بیشتر از این نیاز داریم؟!

حجت و دلیل با گفته‌ها و کلام امام علی ﷺ قائم و برپاست، پس هر کس بخواهد دوستی آل البیت، و دوستی پیامبر **ص** شامل حال او شود، به کلام امام ﷺ گوش دهد. شیعه باید به کلام امام معصوم گوش فرا دهند که در آن اصحاب را ستوده و به هیچ یک از آنان توهین نکرده است، و هیچگاه از او شنیده نشده که به یکی از اصحاب **ن** فحش و ناسزا بگوید، یا یکی از آنان را فاسق بنامد، با اینکه اگر می‌خواست، می‌توانست بگوید.

امام علی ﷺ و اهل شام

در فصلهای گذشته پاره‌ای از مسایل مهم را پرتو سخنان علی ﷺ توضیح دادیم، و به این نتیجه رسیدیم که این بزرگوار خودش می‌دانست و بر این باور بود که معصوم نیست و نص روشنی که بیانگر خلافت او بعد از پیامبر **ص** باشد، وجود ندارد. و همچنین او هیچ یک از اصحاب و به خصوص خلفا را ناسزا و نفرین نمی‌کرد و بلکه برعکس سخنان نقل شده از او به صراحت بیان می‌دارد که او آنها را افرادی پاک می‌داند و کارهایشان را می‌ستاید.

در این فصل به کلام او در مورد اهل شام می‌پردازیم. بعضی برای کافرشمردن اهل شام و کسانی که با علی ﷺ جنگیده‌اند، به حدیثی استدلال می‌کنند که در آن آمده است: «ای علی! هرکس با تو صلح کند با من در صلح و آشتی است، و هر کس با تو بجنگد با من جنگیده است».

اینک بنگریم که علی ﷺ در مورد کسانی که علیه او شمشیر کشیده‌اند، چه می‌گوید.

۱- علی ﷺ در بیان آنچه اتفاق افتاده، می‌فرماید: «**وكان بدء أمرنا أنا التقينا بالقوم من أهل الشام، والظاهر أن ربنا واحد، ونبينا واحد، ودعوتنا في الإسلام واحدة، ولا نستزيدهم في الإيمان بالله والتصديق برسوله ولا يستزيدوننا، والأمر واحد، إلا ما اختلفنا فيه**

من دم عثمان، ونحن منه براء، فقلنا: تعالوا نداوي ما لا يدرك اليوم، بإطفاء النائرة وتسكين العامة، حتى يشتد الأمر ويستجمع، فنقوى على وضع الحق في مواضعه، فقالوا: بل نداويه بالمكابرة، فأبوا حتى جنحت الحرب وركدت، ووقدت نيرانها وحمشت.

فلما ضرستنا وإياهم، ووضعت مخالبها فينا وفيهم، أجابوا عند ذلك إلى الذي دعوناهم إليه، فأجبناهم إلى ما دعوا، وسارعناهم إلى ما طلبوا، حتى استبانت عليهم الحجة، وانقطعت منهم المعذرة، فمن تم على ذلك منهم، فهو الذي أنقذه الله من الهلكة، ومن لجّ وتمادى، فهو الراكس الذي ران الله على قلبه، وصارت دائرة السوء على رأسه».

«آغاز کار ما چنین بود که با اهل شام درگیر شدیم در حالی که ظاهراً پروردگار ما یکی است و پیامبرمان یکی است، همه ما به اسلام دعوت می‌دهیم و در ایمان‌داشتن به خدا و تصدیق پیامبرش، نه بهره ما از آنان بیشتر است و نه آنها در این مورد از ما بهرهٔ بیشتری دارند، همه چیز یکی است جز اینکه در مورد خون عثمان ﷺ ما با هم اختلاف نمودیم، اما در مورد خون عثمان بی‌گناه هستیم و به آنها گفتیم: بیایید با خاموش کردن آتش فتنه و آرام‌کردن مردم، آنچه را که امروز نمی‌توان جبران کرد، مداوا کنیم تا همه متحد شویم و قدرت به دست بگیریم و آنگاه توان احقاق حق را داشته باشیم. آنها گفتند: ما آن را با زور مداوا می‌کنیم و نپذیرفتند، تا اینکه جنگ به پا شد و آتش آن فروزان گشت.

و وقتی جنگ، ما و آنها را در زیر چنگ و دندانش له کرد، پشیمان شدند و خواسته و نظر ما را پذیرفتند، ما هم خواستهٔ آنان را قبول کردیم و شتابان آنچه را آنها خواسته بودند، پذیرفتیم. تا اینکه دلیل برایشان روشن شد و عذری برایشان باقی نماند، پس هر کس از آنها که این را پذیرفت خداوند او را از هلاکت نجات داد، و هر کس که لجاجت کرد و ادامه داد، بدبختی است که خداوند دلش را سیاه کرده است و مصیبت بر او سایه افکنده است»[1].

الف- به سخنان علی ﷺ بنگرید که می‌فرماید: «پروردگار ما یکی است»، «دعوت ما به اسلام یکی است» و «در ایمان‌داشتن به خدا و تصدیق پیامبرش نه ما از آنان بهرهٔ بیشتری نداریم و نه آنها در این مورد از ما بهره بیشتری دارند». آیا از این جمله به معنی فاسق یا گمراه شمردن و یا کافر دانستن اهل شام است؟

ب- سپس بنگرید که می‌فرماید: «در مورد خون عثمان ﷺ اختلاف کردیم». پس اختلاف آنها در اصول دین نیست، و بلکه آنها در یک قضیه اجتهادی یا سیاسی با هم اختلاف کردند که هر یک در آن دیدگاه و نظری داشت. حتی بند آخر کلام امام ﷺ نمی‌گوید که امام آنان را کافر می‌شمرد، بلکه آنها به حقّی که با

---

(۱) ۱۷/ ۱٤۱ (۵۸).

علی بود گردن ننهادند، به همین خاطر در هلاکت افتادند.

۲- امام در بیان صریح دیگری نیز از کافرشمردن اهل شام پرهیز می‌کند: «**لا تقاتلوهم حتى يبدءوكم، فإنكم بحمد الله على حجة، وتركِكم إياهم حتى يبدءوكم حجة أخرى لكم عليهم، فإذا كانت الهزيمة بإذن الله، فلا تقتلوا مدبرًا، ولا تصيبوا معورًا، ولا تجهزوا على جريح، ولا تهيجوا النساء بأذى وإن شتمن أعراضكم، وسبين أمراءكم، فإنهن ضعيفات القوى والأنفس والعقول، إن كنّا لنؤمر بالكفّ عنهنّ وإنهنّ لمشركات، وإن كان الرجل ليتناول المرأة في الجاهلية بالفهر أو الهراوة، فيعيّر بها وعقبه من بعده**».

«با آنها نجنگید مگر اینکه خودشان جنگ را آغاز کنند، شکر خدا شما بر حجت و دلیل هستید و وقتی با آنها نجنگید تا خودشان جنگ را آغاز کنند، این حجتی دیگر است. اگر به یاری خدا آنها شکست خوردند، کسی را که پا به فرار گذاشته است، به قتل نرسانید. کسی که آسیبی دیده به او آسیبی دیگر نرسانید و زخمی‌ها را نکشید. زنان را اذیت نکنید، گرچه شما را ناسزا بگویند و به فرماندهانتان فحش بدهند، زیرا زنان در عقل و جسم ضعیف و ناتوان‌اند و ما فرمان داده می‌شدیم که با زنان آن وقت که مشرک بودند، کاری نداشته باشیم و اگر در زمان جاهلیت مردی به زنی آسیبی می‌رساند این کار برای او ننگ و عاری بود»[1].

(۱) ۱۵/ ۱۰۴ (۱٤).

علی ﷺ آنها را تنها به حق فرمان داد که زخمی‌ها را نکشند. بنگرید که می‌گوید: «در آن زمان که این زنان مشرک بودند، به ما فرمان داده می‌شد که با آنها کاری نداشته باشیم...». این جمله دلالت می‌کند که علی ﷺ بین اهل شام و مشرکین فرق قائل بود.

۳- و بنگرید به آنچه در شرح نهج‌البلاغه آمده است: «**إنّي أكره لكم أن تكونوا سبّابين، ولكنكم لو وصفتم أعمالهم وذكرتم حالهم؛ كان أصوب في القول، وأبلغ في العذر، وقلتم مكان سبّكم إياهم: اللهم احقن دماءنا ودماءهم، وأصلح ذات بيننا، واهدهم من ضلالتهم، حتى يعرف الحق من جهله، ويرعوي عن الغي والعدوان من لهج به**».

«در روزهای جنگ صفین امام ﷺ وقتی گروهی از یارانش را دید که اهل شام را ناسزا می‌گویند، فرمود: «دوست ندارم که شما فحش بدهید و ناسزا بگویید، ولی اگر شما کارها و حالت آنها را بیان می‌کردید و به جای ناسزا گفتن به آنها، می‌گفتید: بارخدایا خون‌های ما و خون‌های آنان را حفظ کن و در میان ما آشتی برقرار کن، و آنان را هدایت ده تا کسی که حق را نشناخته آن را بداند، و کسی که در گمراهی و سرکشی فرو رفته از آن بیرون بیاید، بهتر بود»[1].

---

(۱) ۱۱/ ۲۱ (۱۹۹).

آیا اینها – شیعیان – به آنچه علی ﷺ در مورد اهل شام فرموده، راضی‌اند و می‌توانند ناسزا نگویند و نفرین نکنند؟، و زبان‌هایشان را از آلوده‌شدن به توهین اصحاب **ن** حفظ نمایند؟.

٤- و باری دیگر گفت: «**أوصيكم عباد الله بتقوى الله، فإنها خير ما تواصى به العباد، وخير عواقب الأمور عند الله، وقد فتح باب الحرب بينكم وبين أهل القبلة، ولا يحمل هذا العلم إلا أهل البصر والصبر، والعلم بمواقع الحق، فامضوا لما تؤمرون به، وقفوا عند ما تنهون عنه، ولا تعجلوا في أمر حتى تتبينوا، فإن لنا مع كل أمر تنكرونه غيرًا**».

«ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی توصیه می‌کنم. تقوا بهترین چیزی است که بندگان به آن توصیه می‌شوند و نزد خدا بهترین سرانجام را دارد. دروازه جنگ میان شما و اهل قبله گشوده شده است و فقط اهل بینش و صبر دارای علم و دانش هستند و حق را می‌دانند، پس آنچه را بدان فرمان می‌یابید، اجرا کنید و از آنچه نهی می‌شوید، دست نگاه دارید و در هیچ کاری شتاب نورزید تا آن که تحقیق کنید، زیرا در مورد هر کاری که به نظر شما نادرست است ما دیدگاه دیگری داریم»[1].

الف- «دروازهٔ جنگ بین ما و اهل قبله گشوده شده است» یعنی

(١) ٩/ ٣٣٠ (١٧٤).

چه؟ آیا به معنی این نیست که ما همه مسلمانیم و با هم می‌جنگیم؟

ب- «... دارای علم و دانش هستند». آیا تو دوست داری از کسانی باشی که مورد نظر امام بوده‌اند، و زبانت را کنترل و از بدگویی نگه داری؟

۵- و در جای دیگر می‌فرماید: «**ولكنّا إنما أصبحنا نقاتل إخواننا في الإسلام، على ما دخل فيه من الزيغ والاعوجاج، والشبهة والتأويل، فإذا طمعنا في خصلة يلمّ الله بها شعثنا، ونتدانى بها إلى البقية فيما بيننا، رغبنا فيها، وأمسكنا عمّا سواها**».

«ولی ما داریم با برادران مسلمان خود در اسلام می‌جنگیم، با اینکه انحرافات و شبه و تأویل آنها را فرا گرفته باشد. اگر به چیزی امید داشته باشیم که خداوند ما را از طریق آن متحد نماید و با هم نزدیک گرداند، به آن روی می‌آوریم و از غیر از آن دست نگاه می‌داریم»[1].

این تأکیدی بر سخنان قبلی امام است که فرمودند: با برادران مسلمان خود جنگیده‌ایم. شدت علاقه امام ﷺ به وحدت و یکپارچگی، تأمل برانگیز است: «اگر به چیزی امید داشته باشیم...». آیا بعد از سخن این امام بزرگ، کسی می‌تواند طعنه‌ای به اصحاب بزند؟!

---

(۱) ۷/ ۲۹۸ (۱۲۱).

امام علی ﷺ و یارانش

بعد از آن مواضع علی ﷺ را نسبت به اصحاب و اهل شام بررسی نمودیم و مشاهده کردیم که چگونه امام خلفای پیش از خود را می‌ستاید. اینک به بررسی سخنان او در مورد یارانش می‌پردازیم که چگونه او خودش آنها را مذمّت می‌نماید. بسیاری راضی نیستند که اصحاب و یاران علی ﷺ مذمّت شوند، بلکه آنها آنان را می‌ستایند و مقامشان را بالا می‌برند، ولی از طرفی اصحاب و یاران بزرگترین انسان – محمد **ص** – را متّهم می‌کنند. به راستی که چه قضاوت ظالمانه‌ای است!

۱- امام علی ﷺ در میان یارانش به ایراد سخن پرداخته، فرمودند: «**منيت بمن لا يطيع إذا أمرت، ولا يجيب إذا دعوت، لا أبا لكم! ما تنتظرون بنصركم ربّكم، أما دين يجمعكم، ولا حميّة تحمشكم؟!**

أقوم فيكم مستصرخًا، وأناديكم متغوّثًا؛ فلا تسمعون لي قولًا، ولا تطيعون لي أمرًا، حتى تكشف الأمور عن عواقب المساءة، فما يدرك بكم ثأر، ولا يبلغ بكم مرام، دعوتكم إلى نصر إخوانكم، فجرجرتم جرجرة الجمل الأسرّ، وتثاقلتم تثاقل النضو الأدبر، ثم خرج إليّ منكم جنيد متذائب ضعيف، كأنما يساقون إلى الموت وهم ينظرون».

«در بین کسانی گرفتار شده‌ام که وقتی فرمان می‌دهم، اطاعت نمی‌کنند. هرگاه آنان را فرا می‌خوانم، اجابت نمی‌کنند. منتظر هستید که پروردگارتان شما را یاری کند. آیا دینی نیست که شما را جمع نماید، و غیرتی نیست که شما را به جوش آورد؟!

در میان شما فریاد سر می‌دهم و کمک می‌خواهم، شما سخن مرا نمی‌شنوید، و فرمانم را اطاعت نمی‌کنید، تا اینکه سرانجام کارها خراب می‌شوند، با شما نه می‌توان انتقامی را گرفت، و نه می‌توان به هدفی رسید. شما را به یاری‌کردن برادرانتان فرا خواندم و شما چون شتر به بد گرفته شده غرغر کردید و زمین‌گیر شدید، درست همانند حیوان لاغری که عقب مانده است. سپس از میان شما لشکر چنان کوچک و ضعیفی به سوی من آمد که گویا به سوی مرگ برده می‌شوند، و مرگ را با چشمان خود می‌بینند»[1].

این‌ها هستند یاران این امام بزرگ ... افرادی که فرمانش را گوش نمی‌دهند و همواره سرپیچی می‌نمایند. نه دین آنها را گردهم می‌آورد، و نه هیچ کسی می‌تواند بوسیله آنها انتقامی بگیرد و برای یاری‌کردن حق به پا نمی‌خیزند. اینها را با آنچه امام ﷺ در مورد اصحاب پیامبر **ص** در جنگ و خوشی و ناخوشی فرموده

---

(۱) ۲/ ۳۰۰ (۳۹).

است، مقایسه کنید.

۲- یاران علی ﷺ در موضعی دیگر:

امام ﷺ را به دروغگویی متهم می‌کنند: «**أما بعد يا أهل العراق! فإنما أنتم كالمرأة الحامل، حملت فلمّا أتمت أملطت، ومات قيّمها، وطال تأيّمها، وورثها أبعدها، أما والله ما أتيتكم اختيارًا، ولكن جئت إليكم سوقًا، ولقد بلغني أنّكم تقولون: عليّ يكذب! قاتلكم الله تعالى! فعلى من أكذب؟ أعلى الله، فأنا أول من آمن به؟ أم على نبيه، فأنا أول من صدق به؟**».

«ای اهل عراق شما چون زن حامله هستید، که وقتی زمان بارداری‌اش به پایان رسد، همه چیز را از دست دهد، سرپرستش بمیرد و برای مدتی طولانی به بیوه‌گی بنشیند و دورترین خویشاوند او را به ارث ببرد. به خدا! سوگند که به میل خودم نزد شما نیامدم، بلکه به سوی شما کشانده شدم، و الآن شنیده‌ام که می‌گویید: علی دروغ می‌گوید! خداوند شما را نابود کند! بر چه کسی دروغ می‌بندم؟ آیا بر خدا دروغ می‌بندم؟ سوگند به خدا! که من اوّلین کسی هستم که به او ایمان آورد؟ یا بر پیامبرش **ص** دروغ می‌بندم، و حال آن که من اوّلین کسی هستم که او را تصدیق نمودم؟»[1].

---

(۱) ۶/ ۱۲۷ (۷۰).

و ما خطاب به شیعه می‌گوییم: آیا این یاران را بر اصحاب محمد **ص** که قرآن و سنت آنان را ستوده‌اند، ترجیح می‌دهند؟!

سپس اگر فردی بیاید و ادّعا کند که علی همانند یارانش بوده است، چون دوستان و یاران همانند یکدیگرند، آیا چنین سخن فاسدی را می‌پذیریم؟

۳- امام ﷺ در جایی دیگر به شدّت بر یارانش خشمگین شده و می‌فرماید: «**ألا وإني قد دعوتكم إلى قتال هؤلاء القوم ليلاً ونهارًا، وسرًا وإعلانًا، وقلت لكم: اغزوهم قبل أن يغزوكم، فوالله ما غزي قوم قط في عقر دارهم إلا ذلوا، فتواكلتم وتخاذلتم، حتى شنّت عليكم الغارات وملكت عليكم الأوطان**».

«شما را شب و روز، نهانی و آشکارا به جنگ با این قوم فراخواندم و به شما گفتم: با آنان بجنگید، قبل از آن که با شما بجنگند. سوگند به خدا! هیچ قومی در داخل خانه‌شان مورد تهاجم قرار نگرفته‌اند، مگر آن که خوار شده‌اند. اما شما تنبلی کردید تا اینکه یورش‌های متعددی علیه شما انجام شد و سرزمین‌هایتان را گرفتند»[1].

چه گروهی هستند این گروه! و چه قهرمان است این رهبر!

---

[1] ۲/ ۷٤ و بعد از آن.

ولی آیا این به معنی آن است که امام همراهان و یاران بدی انتخاب کرده بود؟! یا اینکه او با خروج از مدینه و آمدن به کوفه و انتخاب آن به عنوان پایتخت خود، مرتکب اشتباه شده؟ و یا اینکه یارانش را ابتدا بد تربیت شده بودند و امام ﷺ نتوانست آنان را تغییر دهد؟

٤- سپس به سرزنش آنها ادامه می‌دهد و می‌فرماید: «**فهذا أخو غامد، قد وردت خيله الأنبار، وقد قتل حسان بن حسان البكري، وأزال خيلكم عن مسالحها، ولقد بلغني أن الرجل منهم كان يدخل على المرأة المسلمة والأخرى المعاهدة، فينتزع حجلها وقُلُبها، وقلائدها ورعثها، ما تمتنع منه إلا بالاسترجاع والاسترحام، ثم انصرفوا وافرين، ما نال رجلًا منهم كَلم، ولا أريق لهم دم، فلو أن امرءًا مسلمًا مات من بعد هذا أسفًا ما كان به ملومًا، بل كان به عندي جديرًا!**»

«این شخص غامدی است که اسبان او وارد شهر انبار شده‌اند، و او حسان بن حسان البکری را به قتل رسانده است، و اسب‌هایتان را از سرحدها دور کرده است. و به من خبر رسیده که افراد لشکر آنها بر زنان مسلمان و ذمی وارد و خلخال و گردن‌بندها و گوشواره‌های آنان را در می‌آوردند و جز ناله و زاری و التماس، هیچ مقاومتی نبود که آنها را از این کار بازدارد. سپس

با دستی پر از آن جا بازگشتند در حالی که هیچ کسی از آنها زخمی برنداشت و هیچ خونی از آنها ریخته نشد. اگر مسلمانی بعد از این واقعه، از تأسف و حسرت آن بمیرد نباید او را سرزنش کرد، بلکه به نظر من شایسته است که از تأسف بمیریم!»[1].

چه خواری و ذلتی که این قوم بدان گرفتار شده‌اند!

آیا اینها دینی را یاری می‌کنند و لشکر و یا پادشاهی به کمک اینها قدرت می‌گیرد؟ در مقابل، به یاران معاویه نگاه کن که چگونه فتح می‌کردند و پیروز می‌شدند. و چگونه آنها اسلام را به هر جا رساندند.

۵- امام ﷺ به سرزنش آنها ادامه داده، می‌فرماید: «**فيا عجبًا! عجبًا والله يميت القلب ويجلب الهمّ، من اجتماع هؤلاء القوم على باطلهم، وتفرقكم عن حقّكم، فقبحًا لكم وترحًا حين صرتم غرضًا يرمى، يغار عليكم ولا تغيرون، وتُغزون ولا تَغزون، ويعصى الله وترضون!**

فإذا أمرتكم بالسير إليهم في أيام الحرّ قلتم: هذه حمارّة القيظ، أمهلنا يسبخ عنا الحر، وإذا أمرتكم بالسير إليهم في الشتاء قلتم: هذه صبارّة القرّ، أمهلنا ينسلخ عنا البرد، كلّ هذا فرار من الحرّ والقرّ، فإذا كنتم من الحرّ والقرّ تفرون، فأنتم والله من السيف أفرّ!».

---

[1] ۲/ ۷٤ و بعد از آن.

«جای تعجب است! سوگند به خدا! از این شگفتی، دل می‌میرد و انسان ناراحت می‌شود که این قوم بر باطل خود متحداند و شما بر حق خود گرد نمی‌آیید و متفرق هستید. زشت و نابود گردید که هدف قرار گرفته‌اید و به شما حمله می‌شود ولی شما حمله نمی‌کنید. با شما می‌جنگند ولی شما نمی‌جنگید. نافرمانی خدا می‌شود و شما می‌پسندید!

هرگاه در ایّام گرما وقتی شما را به حرکت به سوی آنان فرمان دادم، گفتید این وسط تابستان است، به ما فرصت بده تا گرما کم شود، و هر گاه در زمستان از شما خواستم که به سوی آنها بروید، گفتید: این وسط و شدّت زمستان و سرماست، به ما مهلت بده تا سردی برود. همه اینها برای فرار از گرما و سرما بود، پس وقتی شما از گرما و سرما فرار می‌کنید، سوگند به خدا! که شما از شمشیر بیشتر فرار خواهید کرد!»[1].

نظرت درباره این قوم چیست؟ آنها کجا، و اصحاب پیامبر **ص** کجا! که پیامبر **ص** را تابستان و زمستان و در نهان و آشکارا و در همه اوقات یاری کردند. علی ﷺ اصحاب پیامبر **ص** را می‌ستاید و یاران خودش را مذمّت و نکوهش می‌کند. حق با چه

---

[1] ۲/ ۷٤ و بعد از آن.

کسی است: کسی که اصحاب پیامبر **ص** را مذمّت می‌کند و یاران علی ﷺ را می‌ستاید؟ و یا کسی که اینها را مذمّت می‌کند و اصحاب پیامبر را می‌ستاید؟

٦- سپس علی ﷺ به شدت از دست یارانش خشمگین می‌شود و آنها را مورد عیب‌جویی قرار می‌دهد و آنان را مذمت می‌کند. به کلام او توجه کنید که می‌فرماید: «**يا أشباه الرجال ولا رجال، حلوم الأطفال وعقول ربات الحجال، لوددت أني لم أركم ولم أعرفكم.. معرفة والله جرَّت ندمًا، وأعقبت سدمًا، قاتلكم الله! لقد ملأتم قلبي قيحًا، وشحنتم صدري غيظًا، وجرعتموني نغب التهمام أنفاسًا، وأفسدتم علي رأيي بالعصيان والخذلان، حتى لقد قالت قريش: إن ابن أبي طالب رجل شجاع ولكن لا علم له بالحرب، لله أبوهم! وهل أحد منهم أشد لها مراسًا، وأقدم فيها مقامًا مني! لقد نهضت فيها وما بلغت العشرين، وهأنذا قد ذرّفت على الستين! ولكن لا رأي لمن لا يطاع!**» «**يا أشباه الرجال ولا رجال، حلوم الأطفال وعقول ربات الحجال، لوددت أني لم أركم ولم أعرفكم.. معرفة والله جرَّت ندمًا، وأعقبت سدمًا، قاتلكم الله! لقد ملأتم قلبي قيحًا، وشحنتم صدري غيظًا، وجرعتموني نغب التهمام أنفاسًا، وأفسدتم علي رأيي بالعصيان والخذلان، حتى لقد قالت قريش: إن ابن أبي طالب رجل شجاع ولكن لا علم له بالحرب، لله أبوهم! وهل أحد منهم أشد لها مراسًا، وأقدم فيها مقامًا مني! لقد**

نهضت فيها وما بلغت العشرين، وهأنذا قد ذرّفت على الستين! ولكن لا رأي لمن لا يطاع!».

«ای کسانی که شبیه مردان هستید ولی در حقیقت مرد نیستید و خیال بچه‌گانه در سر می‌پرورانید و عقل و خردتان چون عقل و خرد زنان است. دوست داشتم شما را نمی‌دیدم و شما را نمی‌شناختم ... شناختی که باعث پشیمانی گردید و غم و اندوه به دنبال داشت، خداوند شما را نابود کند! دلم را آکنده از غم و اندوه کردید، بدگمانم کردید و با نافرمانی فکرم را تباه نمودید، تا اینکه قریش گفت: پسر ابی طالب مرد دلیری است ولی به فنون جنگ آشنایی ندارد، خدا پدرشان را بیامرزد. آیا هیچ کدامشان، در جنگ از من پیش‌قدم‌تر بوده است. هنوز به بیست سالگی نرسیده بودم که در جنگ مشارکت کردم و به آن پرداختم و با آن مشغول بوده‌ام و اکنون به شصت سالگی رسیده‌ام. ولی کسی که از او اطاعت نمی‌شود فکر و رأیش بی‌فایده است!»[1].

سوز و گداز آن مرد بزرگ است که اینها را به یاری خود و یاری حق فرا می‌خواند، انسان را به گریه می‌اندازد. ولی افسوس ... که پیشگامان نیک گذشته‌اند، و این بی‌فضیلت‌ها جای آن را

---

[1] ۲/ ۷٤ و بعد از آن.

گرفته‌اند؟

۷- در نهج‌البلاغه تحت این عنوان که «و علی ﷺ در مذمّت یارانش می‌گوید»، آمده است: «**کم أداریکم کما تداری البکار العمدة، والثیاب المتداعیة، کلما حیصت من جانب تهتکت من آخر، کلما أطلّ علیکم منسر من مناسر أهل الشام، أغلق کل رجل منکم بابه، وانجحر انجحار الضبّة في جحرها، والضبع في وجارها.**

الذلیل والله من نصرتموه، ومن رمي بکم فقد رمي بأفوق ناصل.

إنکم والله لکثیر في الباحات، قلیل تحت الرایات، وإني لعالم بما یصلحکم، ویقیم أودکم، ولکني والله لا أری إصلاحکم بإِفساد نفسي.

أضرع الله خدودکم، وأتعس جدودکم! لا تعرفون الحق کمعرفتکم الباطل، ولا تبطلون الباطل کإِبطالکم الحق».

چقدر شما را می‌چرخانم و برابر می‌کنم چنان که نخ‌ریس قرقره را می‌چرخاند و لباسهای کهنه را جمع می‌کند، که از هر طرفی جمع شوند، از طرف دیگر پاره می‌شوند. هر وقت دسته و لشکری از اهل شام به سوی شما می‌آیند، هر یک از شما در خانه‌اش را می‌بندد و چون سوسمار در سوراخش پنهان می‌گردد و مانند کفتار در لانه‌اش مخفی می‌شود. سوگند به خدا! که خوار و شکست خورده کسی است که شما او را یاری می‌کنید، و هر

کس از شما به عنوان تیر استفاده کند از تیری بی‌پیکان استفاده کرده است.

سوگند به خدا! که در میدان‌ها زیاد هستید و زیر پرچم‌ها اندک، ومن می‌دانم که چه چیزی شما را درست می‌کند و انحراف و کژی شما را راست می‌گرداند. ولی سوگند به خدا! نمی‌خواهم شما را به بهای خراب‌کردن خود، اصلاح کنم.

خداوند خوار و بدبختتان کند! چنان که باطل را می‌شناسید، حق را نمی‌دانید، و چنان که حق را باطل می‌سازید و تباه می‌کنید، باطل را نابود نمی‌کنید»[1].

آیا چنین مذمّتی دیده‌اید؟! آیا شنیده‌اید که همراهان و یاران کسی تا این حدّ او را رها کنند؟!

اگر کسانی که با علی ﷺ بوده‌اند چنین کسانی هستند پس چگونه ما می‌توانیم به راستگویی و دانش آنها اعتماد کنیم و یا ...!

اگر حال پیشینیان شیعه چنین باشد، آیندگانشان چگونه خواهند بود؟ آیا می‌توان گفت که بعدی‌ها از آنانی که اول بوده‌اند بهترند؟ برادرم! در این کلام تأمل کن، چون که این کلام امامی منصف و پرهیزگار است.

---

(۱) ۶/ ۱۰۲ (۶۸).

۸- و همچنین در نهج‌البلاغه آمده است:

«هنگامی که به امام ؛ خبر رسید که یاران معاویه بر شهر انبار هجوم آورده‌اند، خودش پیاده حرکت کرد تا اینکه به نخیله رسید و آن جا مردم به او رسیدند و گفتند: ای امیرالمؤمنین! ما به جای تو به مقابله آنها می‌رویم، امام ﷺ فرمود: «**والله ما تكفونني أنفسكم، فكيف تكفونني غيركم! إن كانت الرعايا قبلي لتشكو حيف رعاتها، فإني اليوم أشكو حيف رعيتي، كأنّني المقود وهم القادة، أو الموزوع وهم الوزعة**».

شما نمی‌توانید مرا از شر خودتان حفاظت کنید، چگونه از شرّ دیگران از من حمایت می‌کنید! اگر قبل از من رعیّت‌ها از ستم زمامدارشان شکایت می‌کردند، امروز من از ستم رعیت خود شکایت می‌کنم. گویا آنها فرمانده هستند و من فرمانبردار، و یا من دسته هستم و آنها تقسیم‌کننده دسته»[1].

۹- و در مورد شانه خالی‌کردن آنها از رفتن به جنگ و جهاد می‌فرماید: «**أيها الناس! إنه لم يزل أمري معكم على ما أحبّ، حتى نهكتكم الحرب، وقد والله أخذت منكم وتركت، وهي لعدوكم أنهك. لقد كنت أمس أميرًا فأصبحت اليوم مأمورًا، وكنت أمس ناهيًا**

(١) ١٩/ ١٤٥ (٢٦٧).

فأصبحت اليوم منهيًا، وقد أحببتم البقاء، وليس لي أن أحملكم على ما تكرهون!».

«ای مردم! شما با من خوب بودید تا اینکه در جنگ سستی کردید. من بعضی از شما را برای جنگ بردم و بعضی را گذاشتم، در حالی که جنگ دشمن را بیش از شما سُست کرده است. دیروز امیر بودم و امروز مأمور هستم، و دیروز دیگران را نهی می‌کردم و امروز خودم باز داشته می‌شوم. شما ماندن و نرفتن به جنگ را برگزیده‌اید و آن را دوست دارید و من حق ندارم به شما چیزی را تحمیل کنم که دوست ندارید!»[1].

ببینید که چگونه امام ﷺ از شانه خالی‌کردن و طفره‌رفتن آنها خشمگین و در نهایت به اوامر آنها تن در می‌دهد!

۱۰- سپس امام گذشتگان را با اینها مقایسه می‌کند و برای کسانی که از او جدا شده و به جهان آخرت رفته‌اند، تأسف می‌خورد: «**ولوددت أن الله فرق بيني وبينكم، وألحقني بمن هو أحق بي منكم، قوم والله ميامين الرأي، مراجيح الحلم، مقاويل بالحق، متاريك للبغي، مضوا قدمًا على الطريقة، وأوجفوا على المحجة، فظفروا بالعقبى الدائمة، والكرامة الباردة**».

(۱) ۱۱/ ۲۹ (۲۰۱)..

«به خدا سوگند! دوست دارم خداوند مرا از شما جدا کند و به کسانی ملحق سازد که از شما به من سزاوارترند. گروهی که دارای فکر و اندیشه درست بودند وحق را می‌گفتند، و آشوب و تجاوز نمی‌کردند، راه سعادت را پیمودند و رفتند، بنابراین به نعمت‌های جهان آخرت و کرامت دست یافتند»[1].

این کسانی که فکر و رأی آنها درست بود، چه کسانی بودند؟

در این مقایسه و داوری‌های امام ﷺ تأمل کنید که می‌فرماید: «**لقد رأيت أصحاب محمد، فما أرى أحدًا يشبههم منكم، كانوا يصبحون شعثا غبرًا، وقد باتوا سجّدا وقيامًا، يراوحون بين جباههم وخدودهم، ويقفون على مثل الجمر من ذكر معادهم، كأن بين أعينهم ركب المعزى من طول سجودهم، إذا ذكر الله هملت أعينهم حتى تبلّ جيوبهم، ومادوا كما يميد الشجر يوم الريح العاصف، خوفًا من العقاب ورجاء للثواب**».

«اصحاب محمد **ص** را دیدم، هیچ یک از شما را نمی‌بینم که همانند آنها باشد، آنها که شب را با نماز و عبادت می‌گذراندند، در حالی روز را آغاز می‌کردند که موهایشان ژولیده و غبارآلود بود، هرگاه ذکر قیامت به میان می‌آمد، گویا بر اخگر آتش قرار می‌گرفتند. به خاطر سجده‌های طولانی پیشانی‌هایشان سخت و

---

(۱) ۷/ ۱۱۵ (۲۷۶).

کوفته شده بود. هرگاه ذکر خدا به میان می‌آید، اشک از چشمانشان سرازیر می‌شد و چنان می‌گریستند که گریبان‌هایشان خیس می‌شد و از ترس عذاب، و به امید پاداش چنان به خود می‌لرزیدند که درخت به هنگام ورزیدن باد تند به خود می‌لرزد»[1].

اینها هستند اصحاب محمد **ص**، علی ﷺ هنگام مشاهده طفره‌رفتن توجیه‌ناپذیر یارانش، بلند می‌شود و اصحاب محمد **ص** را یادآوری می‌نماید!

۱۱- امام ﷺ در موضعی دیگر، با دلی آکنده از انـدوه و تأسـف خطاب به یارانش فرمود: «**ولئن أمهل الله الظالم فلن يفوت أخذه، وهو له بالمرصاد على مجاز طريقه، وبموضع الشجا من مساغ ريقه.**

أما والذي نفسي بيده، ليظهرن هؤلاء القوم عليكم، ليس لأنهم أولى بالحق منكم، ولكن لإسراعهم إلى باطلهم، وإبطائكم عن حقـي، ولقـد أصبحت الأمم تخاف ظلم رعاتها، وأصبحت أخاف ظلم رعيتي.

اسـتنفرتكم للجهـاد فلـم تنفـروا، وأسمعـتكم فلـم تـسمعوا، ودعوتكم سرًا وجهرًا فلم تستجيبوا، ونصحت لكم فلم تقبلوا.

شهود كغياب، وعبيد كأرباب، أتلو عليكم الحِكم فتنفرون منهـا، وأعظكم بالموعظة البالغة فتتفرقون عنها، وأحثّكم علـى جهـاد أهـل البغي، فما آتي على آخر قـولي حتـى أراكـم متفـرّقين أيـادي سـبأ،

---

(۱) ۷/ ۷۰ (۹۶).

ترجعون إلى مجالسكم، وتتخادعون عن مواعظكم، أقوّمكم غدوة وترجعون إلي عشية كظهر الحنيّة عجز المقوُّم وأعضل المقوَّم.

أيها القوم! الشاهدة أبدانهم، الغائبة عنهم عقولهم، المختلفة أهواؤهم، المبتلى بهم أمراؤهم، صاحبكم يطيع الله وأنتم تعصونه، وصاحب أهل الشام يعصي الله وهم يطيعونه، لوددت والله أن معاوية صارفني بكم صرف الدينار بالدرهم، فأخذ مني عشرة منكم وأعطاني رجلًا منهم!

يا أهل الكوفة ! منيت منكم بثلاث واثنتين، صمّ ذوو أسماع، وبكم ذوو كلام، وعمي ذوو أبصار، لا أحرار صدق عند اللقاء، ولا إخوان ثقة عند البلاء.

تربت أيديكم، يا أشباه الإبل غاب عنها رعاتها! كلما جمعت من جانب تفرقت من آخر.

والله لكأني بكم -فيما إخالكم- أن لو حمس الوغى، وحمي الضراب، قد انفرجتم عن ابن أبي طالب انفراج المرأة عن قُبُلها، وإني لعلى بينة من ربي، ومنهاج من نبيي، وإني لعلى الطريق الواضح ألقطه لقطًا».

«خداوند به ستمگر مهلت می‌دهد اما روزی او را خواهد گرفت و خدا در کمین ستمگر است. اما سوگند به کسی که جانم در دست اوست! این قوم بر شما غالب می‌شوند، نه به خاطر اینکه آنها از شما به حق سزاوارترند، بلکه به خاطر اینکه آنان به سوی

باطل خود شتابان می‌آیند، و شما در رفتن به سوی حق خود کندی می‌کنید. همواره ملت‌ها از ستم زمامداران‌شان می‌ترسیده‌اند، و من از ستم رعیت خود می‌ترسم».

از شما خواستم که به جهاد بروید، شما نرفتید. شما را نصیحت کردم، اما نشنیدید. نهانی و آشکارا شما را دعوت نمودم، اما نپذیرفتید. شما را نصیحت کردم، ولی قبول نکردید.

حاضرانی چون غایبان، و بردگانی چون ارباب می‌باشید. حکمت برای شما می‌گویم، از آن می‌گریزید. موعظه ایراد می‌کنم، شما متفرق می‌شوید. شما را به جهاد با شورشیان تشویق می‌کنم، اما هنوز حرفم تمام نشده که می‌بینم پراکنده شده‌اید. به مجالس خود باز می‌گردید و موعظه نمی‌پذیرید. صبح شما را به راه می‌آورم، شب در حالی پیش من می‌آیید که چون کمان خمیده و کجی شده‌اید که راست‌کننده را درمانده کرده و راست‌شونده را عاجز کرده است.

ای قوم! ای کسانی که چشم شما حاضر است و عقل و خردتان غایب است! ای آنان که خواسته‌ها و امیال مختلفی دارید! و فرماندهانتان با شما گرفتارند! امیر شما از خدا اطاعت می‌کند و شما از او نافرمانی می‌کنید. و امیر اهل شام از خدا نافرمانی می‌کند

و آنها از او اطاعت می‌نمایند. سوگند به خدا! دوست دارم معاویه شما را چنان که دینار با درهم معامله می‌شود، با من معامله می‌کرد: ده تا از شما را از من می‌گرفت و یک نفر از آنها را به من می‌داد. ای اهل کوفه! از سوی شما به پنج مصیبت گرفتارم: گوش دارید، اما کر هستید. لال هستید، اما سخن می‌گویید. کور هستید، اما چشم دارید. نه به هنگام رویارویی آزاد مردانی صادق هستید و نه به هنگام بلا می‌توان بر شما اعتماد کرد.

خوار باشید ای کسانی که همانند شتران بی‌ساربان رها شده‌اید، که از هر سوی جمع‌آوری شوید، از سوی دیگر متفرق می‌شوید. سوگند به خدا! وقتی دربارهٔ شما فکر می‌کنم، گویا شما را می‌بینم که اگر جنگ و کارزار شدت بگیرد، شما از علی بن ابی‌طالب جدا خواهید شد، حال آن که من بر دلیل روشنی از سوی پروردگار هستم و بر شیوه پیامبر **ص** و شاهراه روشن هستم»[1].

آیا این کلام به شرح و توضیح نیاز دارد، یا اینکه در بیان وضعیت امام و یارانش کاملاً گویاست؟! یاران امام کجا و اصحاب پیامبر **ص** کجا!

۱۲- امام ﷺ همچنین در مذمّت یارانش می‌فرماید: «**أحمد الله**

---

(۱) ۷/ ۷۰ (۹۶).

على ما قضى من أمر، وقدّر من فعل، وعلى ابتلائي بكم أيتها الفرقة التي إذا أمرتُ لم تطع، وإذا دعوتُ لم تجب.

إن أهملتم خضتم، وإن حوربتم خرتم، وإن اجتمع الناس على إمام طعنتم، وإن أجئتم إلى مشافة نكصتم.

لا أبا لغيركم! ما تنتظرون بنصركم، والجهاد على حقكم!

الموت أو الذل لكم، فوالله لئن جاء يومي وليأتينّي، ليفرقن بيني وبينكم، وأنا بصحبتكم قالٍ، وبكم غير كثير.

لله أنتم، أما دين يجمعكم، ولا حمية تشحذكم، أوليس عجبًا أن معاوية يدعو الجفاة الطغام، فيتبعونه على غير معونة ولا عطاء، وأنا أدعوكم -وأنتم تريكة الإسلام وبقيّة الناس- إلى المعونة أو طائفة من العطاء، فتتفرّقون عني وتختلفون عليَّ.

إنه لا يخرج إليكم من أمري رضىً ترضونه، ولا سخط فتجتمعون عليه، وإن أحب ما أنا لاقٍ إلي الموت.

قد درّستكم الكتاب، وفاتحتكم الحجاج، وعرّفتكم ما أنكرتم، وسوغتم ما مججتم، لو كان الأعمى ينحط أو النائم يستيقظ!».

«خدا را بر آنچه مقدر نموده و بر اینکه مرا با شما آزمایش نموده، ستایش می‌نمایم که اگر فرمانتان دهم، اطاعت نمی‌کنید و اگر شما را فرا بخوانم، اجابت نمی‌کنید.

اگر به خود واگذاشته شوید، فرد می‌روید، و مشغول می‌شوید و اگر با شما جنگ شود، به زمین می‌افتید و حرکت نمی‌کنید. اگر

مردم بر امامی اتفاق کنند، شما اعتراض می‌کنید و اگر از شما نظری خواسته شود، خود را کنار می‌کشید.

برای حق خود جهاد نمی‌کنید، مرگ و ذلّت بهرهٔ شماست. به خدا سوگند! که هر روز مرگ من بیاید – که خواهد آمد – از شما جدا می‌شوم و فقط اندک زمانی با شما خواهم بود.

شما را به خدا سوگند! آیا دینی نیست که شما را گردهم آورد، و غیرتی نیست که شما را تحریک کند؟ آیا جای تعجب نیست که معاویه، جفاکاران بی‌نام و نشان را فرا می‌خواند و آنها بدون آن که کمک و بخششی دریافت نمایند، او را یاری می‌کنند و من شما را – که باقی مانده مردم بر اسلام هستید – فرا می‌خوانم در حالی که شما را کمک می‌کنم و چیزی به شما می‌دهم، اما شما از من متفرق می‌شوید و با من اختلاف می‌کنید؟!

فرمان مرا نمی‌پسندید و نه ناخشنود می‌شوید که بر ناخشنودی گردهم بیایید، و من دوستدارم که مرگ را ملاقات کنم.

کتاب – قرآن – را به شما آموختم و حجت را بر شما تمام کردم، آنچه را که نمی‌دانستید، به شما آموختم و آنچه ناگوارا بود، برایتان گوارا شد. ولی اگر کور پایین می‌آمد و یا فرد خواب بیدار می‌شد!»[1].

---

(۱) ۱۰/ ٦٧ (۱۸۱).

۱۳- و در جای دیگری می‌فرماید: «**أيها الناس المجتمعة أبدانهم، المختلفة أهواؤهم، كلامكم يوهي الصمّ الصلاب، وفعلكم يطمع فيكم الأعداء.**

تقولون في المجالس كيت وكيت، فإذا جاء القتال قلتم: حيدي حياد!

ما عزّت دعوة من دعاكم، ولا استراح قلب من قاساكم، أعاليل بأضاليل، دفاع ذي الدَّين المطول.

لا يمنع الضيم الذليل، ولا يدرك الحق إلا بالجد.

أي دار بعد داركم تمنعون، ومع أيّ إمام بعدي تقاتلون، المغرور والله من غررتموه، ومن فاز بكم فقد فاز والله بالسهم الأخيب، ومن رمى بكم فقد رمى بأفوق ناصل.

أصبحت والله لا أصدّق قولكم، ولا أطمع في نصركم، ولا أوعد العدو بكم.

ما بالكم؟ ما دواؤكم؟ ما طبّكم؟ القوم رجال أمثالكم.

أقولاً بغير علم، وغفلة من غير ورع، وطمعًا في غير حق؟!».

«ای مردمانی که جسم و بدن‌هایتان گردهم آمده، اما خواسته‌هایتان مختلف است! سخن شما سنگ سخت را متلاشی می‌کند ولی کردارتان باعث می‌شود که دشمن به شما چشم طمع بدوزد.

در مجالس می‌گویید که چنین و چنان می‌کنیم ولی وقتی زمان جنگ و زمان نبرد فرا می‌رسد، می‌گویید: برگردیم که

بی‌طرف هستیم.

هر کس شما را فراخواند، موفق نخواهد شد، و هر کس به بلای شما گرفتار شود، همواره قلبش مشغول خواهد بود، ولی راحت نمی‌شود. بیماری شما انحراف و اشتباه است. خوار از ستم در امان نخواهد بود، و حق را جز با تلاش نمی‌توان یافت.

اگر از دیار خودتان دفاع نمی‌کنید، از کدام دیار دفاع خواهید کرد؟! و بعد از من، در کنار کلام امام خواهید جنگید؟! به خدا سوگند! فریب خورده کسی است که شما او را فریب داده‌اید و هر کس شما را به دست آورد، به خدا! سوگند که تیر بی‌پیکانی به دست آورده است و هر کس شما را به سوی دشمن پرتاب کرد به راستی که تیری پرتاب کرده که پیکان ندارد.

به خدا سوگند! که دیگر سخن شما را تصدیق نمی‌کنم و به کمک و یاری شما امید ندارم و دشمن را بوسیلهٔ شما تهدید نمی‌کنم.

شما را چه شده؟ دوا و داروی چیست؟ آن قوم مردانی مثل شما هستند.

بدون آگاهی حرف می‌زنید. غافل هستید و پرهیزگاری ندارید و به آنچه حق نیست، طمع می‌ورزید؟!»[1].

---

(1) ۲/ ۱۱۱ (۲۹).

آیا علی ﷺ به چنین افرادی اعتماد می‌کند تا دانشی یا حدیثی و یا چیز دیگری را به آنها بیاموزد؟ آیا درست است که انسان به منتسب‌بودن به چنین کسانی افتخار کند؟! و کسانی را ترک کند که خدا و پیامبر **ص** و علی ﷺ آنها را پاک دانسته و ستوده‌اند؟

۱٤- امام ﷺ در جای دیگری به پا می‌خیزد و از یارانش می‌خواهد تا برای جنگ با اهل شام حرکت کنند و چنین می‌فرماید: «**أفّ لكم، لقد سئمت عتابكم، أرضيتم بالحياة الدنيا من الآخرة عوضًا، وبالذلّ من العز خلفًا، إذا دعوتكم إلى جهاد عدوكم دارت أعينكم، كأنكم من الموت في غمرة، ومن الذهول في سكرة.**

يرتج عليكم حواري فتعمهون، فكأن قلوبكم مألوسة، فأنتم لا تعقلون، ما أنتم لي بثقة سجيس الليالي، وما أنتم بركن يمال بكم، ولا زوافر عزّ يفتقر إليكم، ما أنتم إلا كإبل ضلّ رعاتها، فكلما جمعت من جانب انتشرت من آخر.

لبئس لعمر الله سعر نار الحرب أنتم! تُكادون ولا تكيدون، وتُنتقص أطرافكم فلا تمتعضون، لا ينام عنكم وأنتم في غفلة ساهون، غلب والله المتخاذلون!

وأيم الله! إني لأظن بكم أن لو حمس الوغى، واستحرَ الموت، قد انفرجتم عن ابن أبي طالب انفراج الرأس.

والله إن امرءًا يمكّن عدوه من نفسه، يعرق لحمه وينهش عظمه،

ويفري جلده، لعظيم عجزه، ضعيف ما ضمّت عليه جوانح صدره.

أنت فكن ذاك إن شئت، فأما أنا فوالله دون أن أعطي ذلك ضرب بالمشرفية تطير منه فراش الهام، وتطيح السواعد والأقدام، ويفعل الله بعد ذلك ما يشاء.

أيها الناس! إن لي عليكم حقًا، ولكم علي حق، فأما حقكم علي فالنصيحة لكم، وتوفير فيئكم عليكم؛ وتعليمكم كيلا تجهلوا، وتأديبكم كيما تعلموا، وأما حقي عليكم، فالوفاء بالبيعة، والنصيحة في المشهد والمغيب، والإجابة حين أدعوكم، والطاعة حين آمركم».

«وای بر شما! از شما خسته شدم. آیا دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهید و می‌خواهید به جای عزّت، ذلّت شما را فرا بگیرد؟! هرگاه شما را به جهاد با دشمن‌تان فرا می‌خوانم، چشم‌هایتان به این سو و آن سو می‌رود، گویا در آستانه مرگ هستید. با شما گفتگو می‌کنم، گیج می‌شوید و گویا دیوانه شده‌اید و چیزی نمی‌فهمید. شما مورد اعتماد من نیستید، تا در هنگام اضطراب به شما روی آورم و نه ستون‌های قدرت هستید که به شما نیاز پیدا شود. شما چون شترانی هستید که ساربارن آن‌ها را گم کرده است، از هر سو که جمع شوند، از سویی دیگر پراکنده می‌گردند.

بدترین هیزم آتش جنگ شما هستید، علیه شما توطئه می‌شود و شما چاره‌ای نمی‌اندیشید. به شما حمله می‌شود، اما عصبانی

نمی‌شوید. دشمن نمی‌خوابد و می‌خواهد به شما ضربه بزند، اما شما در کمال بی‌خبری به سر می‌برید و در خواب خوش هستید. به خدا سوگند! که شکست‌خوردگان پیروز شدند.

به خدا سوگند! گمان من دربارهٔ شما این است که اگر جنگ شدّت بگیرد شما از فرزند ابوطالب جدا خواهید شد.

به خدا سوگند کسی که به دشمن اجازه می‌دهد که گوشت او را بدرد، استخوانش را بشکند و پوستش او را بکند، بسیار ناتوان و ترسوست.

تو اگر می‌خواهی چنین کسی باش، اما من به خدا سوگند! که چنین اجازه‌ای به دشمن نمی‌دهم و با شمشیر، سرش را از تن جدا می‌کنم و پاها و دست‌هایش را قطع می‌کنم و بعد خدا هرچه بخواهد می‌کند. ای مردم! من بر شما حقّی دارم و شما بر من حقی دارید: حق من بر شما این است که خیرخواه‌تان باشم و شما را نصیحت کنم و سهمیه غنیمت را بین شما عادلانه تقسیم کنم و به شما بیاموزم تا نادان نمانید و به شما ادب یاد بدهم، اما حق من بر شما این است که به بیعت خود وفادار باشید و در حضور و در پشت سر، خیرخواهم باشید. هرگاه شما را خواستم، اجابت کنید و هرگاه شما را فرمان دادم، پیروی نمایید»[1].

---

(۱) ۲/ ۱۸۹ (۳٤).

همه این خطبه‌ها را امام در مذمت یارانش ایراد کرده است. پس آیا کسانی که این رهبر بزرگ آنها را مذمت می‌کند، برای رساندن قرآن و سنت و علم به دیگران بیشتر مورد اطمینان هستند، یا کسانی که امام آنها را ستایش نموده و آرزو نموده که ای کاش با آنها می‌بود؟ علم، دین را از کجا باید فراگرفت؟ از کسانی که مذمّت شده‌اند، یا از کسانی که ستایش شده‌اند؟ پس ای شیعیان! کمی انصاف داشته باشید و کمی تأمل کنید و بیندیشید.

قرآن و سنت از دیدگاه امام علی ﷺ

شیعه در مورد قرآن و سنّت دیدگاهی کاملاً مخالف با دیدگاه اهل سنت دارد، کتابهای قدیمی شیعه می‌گویند که قرآن تحریف شده و کم گردیده است. این دیدگاه از زمان علی قمی و کلینی مطرح بوده که تا به حال مطرح است، و در تفسیر قمی و الکافی و بحارالانوار و غیره بیان شده که قرآن تحریف شده است.

و همچنین در مورد سنت دیدگاهی مخالف با اهل سنت دیگر دارند. آنها نمی‌پذیرند که مراد از آنچه در حدیث «ترکت فیکم ...» آمده، سنت است. بلکه می‌گویند: منظور فقط عترت است.

و اینک ما کلام امام را در مورد کتاب و سنت بررسی می‌کنیم تا ببینیم که موضع امام ﷺ در اقبال این دو منبع چگونه بوده است.

الف- قرآن کریم از دیدگاه امام علی ﷺ

۱- امام ﷺ در یکی از خطبه‌هایش می‌فرماید: «**وإنَّ القرآن ظاهره أنيق، وباطنه عميق، لا تفنى عجائبه، ولا تنقضي غرائبه، ولا تكشف الظلمات إلاَّ به**». «ظاهر قرآن دلکش و زیباست، باطن و درون آن عمیق و ژرف است، شگفتی‌های آن به پایان نمی‌رسد و تاریکی‌ها را جز با آن نمی‌توان زدود»[1].

---

(۱) ۱/ ۲۸۸ (۱۸).

این توصیفی که ایشان از قرآن می‌نماید، نشانگر آن است که امام ﷺ کاملاً به قرآن ایمان دارد، به قرآنی غیر از این قرآن قائل نیست و قرآن همیشگی همین است که تغییر نمی‌یابد.

۲- و در نهج‌البلاغه آمده است:

ایشان قبل از وفات، چنین وصیت فرمود: «**وصيتي لكم ألا تشركوا بالله شيئًا، ومحمّد ص؛ فلا تضيّعوا سنّته، أقيموا هذين العمودين، وأوقدوا هذين المصباحين، وخلاكم ذمّ!**».

«وصیت من به شما این است که چیزی را با خدا شریک نکنید و سنت محمد **ص** را ضایع نکنید، این دو پایه مهم را برپا دارید، این دو چراغ را برافروزید و دوری‌کردن شما از این دو، بدبختی است!»[1].

این آخرین سخن اوست که در آن، یاران و مؤمنان را به سه چیز وصیت می‌کند:

شرک‌نورزیدن به خدا، ضایع‌نکردن سنّت پیامبر **ص**، و کتاب و سنت را دو پایه و دو چراغ دین‌نامیدن. پس علی ادّعا نکرده که قرآن دیگری هم وجود دارد و از کسی نخواسته که به دوازده امام اقتدا نمایید و از آنها پیروی کند، بلکه او هدایت را فقط در این دو

---

(۱) ۱۵/ ۱۴۳ (۲۲۳).

چراغ منحصر دانسته و در آستانه مرگ به این مهم اقرار نموده است و به مهم‌ترین چیزها توصیه کرده و توصیه خود را در تمسک به این دو چراغ هدایت منحصر نموده است.

۳- و در جای دیگر فرموده است: «**فالقرآن آمر زاجر، وصامت ناطق، حجة الله على خلقه، أخذ عليه ميثاقهم، وارتهن عليهم أنفسهم، أتمّ نوره، وأكرم به دينه، وقبض نبيه ص وقد فرغ إلى الخلق من أحكام الهدى به**».

قرآن امرکننده و بازدارنده است، خاموش گویاست، حجت خدا بر خلق خداست و خدا از مردم بر آن عهد گرفته و بدان پای‌بند ساخته است. خداوند نورش را کامل نموده و با قرآن، دینش را اکرام کرده است و در حالی که همه احکام هدایت را در قرآن گرد آورد، پیامبرش را از به سوی خود بازگرداند»[1].

در این سخن عظیم تأمل کنید: پیامبر **ص** بعد از آن که همه احکام اسلام در قرآن جمع‌آوری شده بود، وفات نمود پس قرآن قانون کاملی است و بعد از او کسی نمی‌تواند آیین و قانون وضع کند.

٤- امام علی ﷺ در بیانی دیگر قرآن را چنین توصیف می‌نماید: «**فإن الله سبحانه لم يعظ أحدًا بمثل هذا القرآن، فإنه حبل**

---

(۱) ۱۰/ ۱۱۵.

الله المتين، وسببه الأمين، وفيه ربيع القلب، وينابيع العلم، وما للقلب جلاء غيره، مع أنه قد ذهب المتذكرون، وبقي الناسون أو المتناسون، فإذا رأيتم خيرًا فأعينوا عليه، وإذا رأيتم شرًا فاذهبوا عنه، فإن رسول الله ص كان يقول: يا ابن آدم! اعمل الخير ودع الشر، فإذا أنت جواد قاصد».

خداوند هیچ کسی را با چیزی مثل این قرآن پند نداده است، قرآن ریسمان محکم خداست و بهار دل‌ها و سرچشمه دانش است، و جز آن هیچ چیزی قلب را روشن نمی‌کند. پندپذیران رفته‌اند و فراموشکاران مانده‌اند، پس هرگاه خیری دیدید مردم را در آن یاری کنید و اگر شرّی دیدید، از آن دور شوید. چون که پیامبر **ص** می‌گفت: ای فرزند آدم! نیکی کن و کار بد را رها کن، آنگاه می‌بینی که تو بخشنده و درستکار هستی»[1].

و در این سخن او بیندیش که فرمود: «**واعلموا أن هذا القرآن هو الناصح الذي لا يغش، والهادي الذي لا يضل، والمحدّث الذي لا يكذب، وما جالس هذا القرآن أحد إلا قام عنه بزيادة أو نقصان، زيادة في هدى، أو نقصان من عمى.**

واعلموا أنه ليس على أحد بعد القرآن من فاقة، ولا لأحد قبل القرآن من غنى، فاستشفوه من أدوائكم، واستعينوا به على لأوائكم،

---

(1) ۱۰/ ۳۱.

فإن فيه شفاءً من أكبر الداء، وهو الكفر والنفاق، والغي والضلال، فاسألوا الله به، وتوجهوا إليه بحبّه، ولا تسألوا به خلقه، إنه ما توجه العباد إلى الله تعالى بمثله.

واعلموا أنه شافع مشفّع، وقائل مصدّق، وأنه من شفع له القرآن يوم القيامة شفّع فيه، ومن محل به القرآن يوم القيامة صدّق عليه؛ فإنه ينادي مناد يوم القيامة: ألا إن كل حارث مبتلى في حرثه وعاقبة عمله، غير حرثة القرآن.

فكونوا من حرثته وأتباعه، واستدلوه على ربكم، واستنصحوه على أنفسكم، واتهموا عليه آرائكم، واستغشوا فيه أهواءكم».

«و بدان! که این قرآن اندرزگویی است که فریب نمی‌دهد. راهنمایی است که انسان را گمراه نمی‌کند. گوینده‌ای است که دروغ نمی‌گوید. هر کس با این قرآن همنشینی کند، در حالی بلند می‌شود که یا به او افزوده شده یا از او کاسته شده است: یا به هدایتش افزوده شده و یا از نابینایی‌اش کم شده است.

و بدانید هر کس که قرآن را داشته باشد، فقیر نیست و هر کس که قرآن را نداشته باشد، توانگر نیست. پس بیماری‌هایتان را با آن شفا بخشید و برای رفع بدبختی‌ها از آن کمک بگیرید، زیرا قرآن از بزرگترین بیماری که کفر و نفاق و گمراهی است، نجات می‌دهد و شفا می‌بخشد. پس با آن از خدا بخواهید و با دوستی آن

به خدا روی آورید. و قرآن را وسیله‌ای برای خواستن از مردم قرار ندهید، و چیزی مانند قرآن وجود ندارد که بندگان با آن به خدا روی آورند.

و بدانید که قرآن شفاعت می‌کند و شفاعت آن پذیرفته می‌شود: هر کس که قرآن برایش شفاعت کند، شفاعتش پذیرفته می‌گردد، و هر کس که با مشغول‌شدن به قرآن بی‌کار مانده، قرآن روز قیامت او را تأیید می‌کند. زیرا در روز قیامت ندا دهنده‌ای ندا می‌دهد: هان! آگاه باشید که هر کس زراعت نموده و زمینی را کاشته است، در مورد زراعت و سرانجام کارش گرفتار خواهد شد به جز کاوشگران قرآن. پس از پیروان قرآن باشید و آن را به عنوان دلیلی به پروردگارتان ارائه دهید و با آن خودتان را نصیحت کنید، و دیدگاه‌های خود را به آن عرضه دارید»[1].

آیا امکان دارد که این امام یا یکی از فرزندانش، کوچکترین سخنی دربارهٔ تحریف قرآن و یا کم و اضافه‌شدن آن بگویند؟ آیا چنین چیزی معقول است؟ آیا وقت آن فرا نرسیده که به روایت‌هایی که دم از تحریف قرآن می‌زنند نگاهی دوباره بیندازیم و از تحریف و قائلان به آن اظهار بیزاری نماییم و به چشمه زلالی

---

(۱) ۱۰/ ۱۸ (۱۷۷).

که علی و فرزندانش از آن استفاده می‌کردند، برگردیم؟

۵- امام ﷺ در بیانی دیگر می‌فرماید: «**ولكم علينا بكتاب الله تعالى وسنة رسوله ص والقيام بحقه، والنعش لسنته**». «ما باید کتاب خدا و سنت پیامبرش را در میان شما زنده کنیم و حق آن را بجا آوریم»[1].

و باز یارانش را توصیه نموده و می‌فرماید: «**وعليكم بكتاب الله، فإنه الحبل المتين، والنور المبين، والشفاء النافع، والري الناقع، والعصمة للمتمسّك، والنجاة للمتعلّق، لا يعوجّ فيقام، ولا يزيغ فيستعتب، ولا يخلقه كثرة الرد، وولوج السمع، من قال به صدق، ومن عمل به سبق**».

«به کتاب خدا تمسّک بجویید، زیرا آن ریسمان محکم الهی، نور آشکار، شفادهنده‌ای سودمند و نوشیدنی گواراست. هر کس بدان تمسک بجوید، مصون خواهد بود و هر کس بدان چنگ زند، نجات می‌یابد. کج نمی‌شود تا به راست‌گشتن نیاز داشته باشد. منحرف نمی‌شود تا به راه آورده شود. هر چند تکرار شود، کهنه نمی‌گردد. هر کس با زبان آن سخن بگوید، راست گفته، و هر کس بدان عمل کند، پیشی گرفته است»[2].

بر شماست که همواره بدان پایبند باشید.

---

(۱) ۹/ ۲۵۹/ ۱۷۰.

(۲) ۹/ ۲۰۳ (۱۵٦).

به راستی که این وصیتی گرانبهاست. پس آیا مخالفان، آن را می‌فهمند؟

٦- وقتی که خوارج به امام ﷺ اعتراض کردند که چرا به جای قرآن افراد را حکم قرار داده است، خطاب به آنها فرمودند: «**إنّا لم نحكم الرجال، وإنما حكمنا القرآن، هذا القرآن إنما هو خط مسطور بين الدفتين، لا ينطق بلسان، ولا بدّ له من ترجمان، وإنما ينطق عنه الرجال، ولما دعانا القوم إلى أن نحكم بيننا القرآن، لم نكن الفريق المتولّي عن كتاب الله ـ ، وقد قال الله تعالى عزّ من قائل:** فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ . (النساء: ٥٩)، **فردّه إلى الله أن نحكم بكتابه، وردّه إلى الرسول أن نأخذ بسنته، فإذا حكم بالصدق في كتاب الله، فنحن أحق الناس بـه، وإن حكم بسنة رسول الله ص فنحن أحق الناس وأولاهم بها**».

«ما افراد را داور و حَکَم قرار ندادیم، بلکه قرآن را حَکَم و داور قرار دادیم، این قرآن در مصحف‌ها و اوراق نوشته شده است، سخن نمی‌گوید و باید کسی آن را بیان کند و افراد از آن سخن بگویند. وقتی آنها از ما خواستند تا قرآن را میان همدیگر داور قرار دهیم، نخواستیم آن گروهی باشیم که از کتاب خدا روی برمی‌گردانند، خداوند متعال نیز می‌فرماید: فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ . (النساء: ٥٩). «و هرگاه در چیزی نزاع

داشتید، آن را به خدا(با عرضه به قرآن) و پیامبر(با رجوع به سنّت نبوی) بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید)».

برگرداندن آن به خدا یعنی اینکه کتاب او را داور و حَکَم قرار دهیم و ما از همه مردم به آن سزاوارتریم و اگر به سنت پیامبر حُکم شود، ما از همه مردم به آن سزاوارتر و شایسته‌تریم هستیم»[1].

در اینجا امر شده که همه مسایل فقط به کتاب و سنّت برگردانده شوند، نه اینکه افراد – هر کسی که باشند – حاکم قرار داده شوند؛ و فقط باید قرآن و سنّت را داور و حَکَم قرار داد و به آن مراجعه کرد، چون تنها منبع شریعت فقط قرآن و سنت می‌باشند. علی نفرمود که من حق تشریع و قانون‌گذاری دارم و آنچه من انجام داده‌ام دلیلی است که جایز نیست کسی از آن فراتر برود، بلکه علی هرکاری می‌کرد با استناد به قرآن و سنت آن را انجام می‌داد. سپس بنگرید که می‌فرماید: «ما به آن سزاوارتریم...» پس او ﷺ خودش را در جای پیامبر **ص** قرار نمی‌دهد و بلکه او مثل هر مسلمان دیگری می‌کوشد تا از پیامبر **ص** پیروی نماید.

۷- و می‌فرماید: «**في القرآن نبأ ما قبلكم، وخبر ما بعدكم،**

---

(۱) ۸/ ۱۰۳ (۱۲۵).

وحکم ما بینکم». «در قرآن خبر پیشینیان و کسانی که بعد از شما می‌آیند و حکم آنچه در میان شماست، ذکر شده است»[1].

سنّت نبوی از دیدگاه امام ﷺ

آنچه گفته شد درباره کتاب – قرآن – بود و اینک پاره‌ای از گفته‌های امام علی ﷺ را در مورد سنّت نیز به شما ارائه می‌کنم:

۱- وقتی امام ﷺ عبدالله بن عباس را برای گفتگو با خوارج فرستاد، به او چنین توصیه نمود: «**لا تخاصمهم بالقرآن، فإن القرآن حمّال ذو وجوه، تقول ویقولون... ولکن حاججهم بالسنة، فإنهم لن یجدوا عنها محیصًا**».

«با آنها بوسیله قرآن مجادله مکن، زیرا از قرآن می‌توان برداشت‌های مختلفی کرد، تو چیزی می‌گویی و آنها جوابی می‌دهند ... بلکه با سنت با آنان مجادله کن زیرا آنها پاسخی برای آن نخواهند داشت»[2].

چرا ابن عباس بوسیله سنّت با آنها مجادله می‌کند؟ و معنی سنت – در مقابل قرآن – در اینجا چیست؟

آیا معنی‌اش این نیست که امام ﷺ سنّت پیامبر **ص** را منبعی

---

(۱) ۱۹/ ۲۲۰ (۳۱۹).

(۲) ۱۸/ ۷۱ (۷۷).

برای مراجعه به حساب می‌آورد و می‌گوید که باید آن را داور قرار دهیم؟ و می‌گوید: سنّت است که شک شکاکان در قرآن را می‌زداید.

۲- و چنین نصیحت و ارشاد می‌کند: «**فتأسّ بنبيك الأطيب الأطهر ص، فإن فيه أسوة لمن تأسى، وعزاء لمن تعزّى، وأحب العباد إلى الله المتأسي بنبيه، والمقتصّ لأثره، قضم الدنيا قضمًا، ولم يعرها طرفًا، أهضم أهل الدنيا كشحًا، وأخمصهم من الدنيا بطنًا، عرضت عليه الدنيا فأبى أن يقبلها، وعلم أن الله تعالى أبغض شيئًا فأبغضه، وحقر شيئًا فحقره، وصغّر شيئًا فصغّره.**

ولو لم يكن فينا إلا حبّنا ما أبغض الله ورسوله، وتعظيمنا ما صغّر الله ورسوله؛ لكفى به شقاقًا لله تعالى، ومحادّة عن أمر الله تعالى! ولقد كان ص يأكل على الأرض، ويجلس جلسة العبد، ويخصف بيده نعله، ويرقع بيده ثوبه، ويركب الحمار العاري، ويردف خلفه، ويكون الستر على باب بيته، فتكون فيه التصاوير فيقول: يا فلانة - إحدى أزواجه- غيّبيه عنّي، فإني إذا نظرت إليه ذكرت الدنيا وزخارفها، فأعرض عن الدنيا بقلبه، وأمات ذكرها من نفسه، وأحب أن تغيب زينتها عن عينيه، لكيلا يتخذ منها رياشًا، ولا يعتقدها قرارًا، ولا يرجو فيها مقامًا، فأخرجها من النفس، وأشخصها عن القلب، وغيّبها عن البصر».

«پیامبر پاک خود را **ص** الگو قرار بده، زیرا او بهترین

الگوست، و پسندیده‌ترین بنده نزد خداوند کسی است که پیامبر را الگوی خویش قرار داده است و به او اقتدا می‌نماید. به دنیا آمد ولی به آن چشم ندوخت، از همهٔ اهل دنیا نسبت به دنیا متنفرتر بود و از همه اهل دنیا شکم او از دنیا خالی‌تر بود، دنیا به او عرضه شد اما او آن را نپذیرفت و دانست که خداوند دنیا را مبغوض داشته، پس او نیز آن را ناپسند شمرد و چیزی را که خدا حقیر دانسته بود، حقیر دانست و چیزی را که خدا ناچیز دانسته بود، ناچیز دانست.

اگر ما هیچ کار ناپسندی نکنیم جز اینکه چیزی را دوست بداریم که خدا و پیامبرش آن را ناپسند داشته‌اند و چیزی را بزرگ بداریم که خدا و پیامبرش آن را ناچیز دانسته‌اند، همین برای بدبختی ما و مخالفت ما با فرمان خدا کافی است. پیامبر گرامی **ص** روی زمین می‌نشست و غذا می‌خورد، چون بنده می‌نشست، لباسهایش را خودش وصله می‌زد، برخی اوقات بدون پالان سوار مرکب می‌شد و کسی را پشت سر خود سوار می‌کرد، روزی پرده‌ای بر در خانه‌اش آویزان بود که عکس داشت، فرمودند: ای فلانی – یکی از همسرانش – این پرده را از نگاه من دور کن، چون وقتی به این پرده نگاه می‌کنم دنیا و فریبندگی‌های آن به یادم می‌آید. پس او از ته قلب از دنیا روی‌گرداند و دوست داشت که

زیبایی دنیا از نگاه او پنهان شود تا لوازم و اسبابی از آن را فرا نگیرد و درباره دنیا به این باور نرسد که در آن ماندگار خواهد ماند. و به آن امید نبندد، بنابراین محبت دنیا را از وجودش دور کرد و آن را از قلبش بیرون آورد و دنیا را از دید خود پنهان نمود»[1].

این وصیتی است برای چنگ‌زدن به سنت و مداومت بر آن و توصیه‌ایست به اینکه فقط باید از پیامبر **ص** پیروی نمود و هیچ کسی در این مقام با ایشان **ص** مشارکت ندارد و مقتدا تنها اوست!

۳- امام ﷺ بعد از آنکه به خلافت رسید، در نامه‌ای به مالک اشتر النخعی چنین نوشت که آن را برایت ذکر می‌کنم، امید است در آن تدبر کنی و آنرا در جای خود بگذاری، زیرا او ﷺ حاکم زمان و امیر تمامی شهرها بود: «**ولا تنقض سنّة صالحة عمل بها صدور هذه الأمة، واجتمعت بها الألفة، وصلحت عليها الرعية.**

ولا تحدثن سنّه تضر بشيء من ماضي تلك السنن، فيكون الأجر لمن سنّها، والوزر عليك مما نقضت منها، وأكثر مدارسة العلماء، ومناقشة الحكماء، في تثبيت ما صلح عليه أمر بلادك، وإقامة ما استقام به الناس قبلك..

---

(۱) ۹/ ۲۳۲.

ثم اعرف لكل امرئ منهم ما أبلى، ولا تضمّن بلاء امرئ إلى غيره، ولا تقصّرن به دون غاية بلائه، ولا يدعونك شرف امرئ إلى أن تعظم من بلائه ما كان صغيرًا، ولا ضعة امرئ إلى أن تستصغر من بلائه ما كان عظيمًا، واردد إلى الله ورسوله ما يضلعك من الخطوب، ويشتبه عليك من الأمور، فقد قال الله سبحانه لقوم أحبّ إرشادهم: يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِى ٱلْأَمْرِ مِنكُمْ ۖ فَإِن تَنَـٰزَعْتُمْ فِى شَىْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ . (النساء: ٥٩)**.، فالردّ إلى الله الأخذ بمحكم كتابه، والرد إلى الرسول الأخذ بسنته الجامعة غير المفرقة.**

والواجب عليك أن تتذكر ما مضى لمن تقدّمك، من حكومة عادلة، أو سنّة فاضلة، أو أثر عن نبينا ص، أو فريضة في كتاب الله، فتقتدي بما شاهدت مّما عملنا به فيها، وتجتهد لنفسك في اتباع ما عهدت إليك في عهدي هذا، واستوثقت به من الحجة لنفسي عليك، لكيلا تكون لك علّة عند تسرّع نفسك إلى هواها».

«و سنّت نيكويى را كه گذشتگان اين امت به آن عمل نمودند و سبب اُلفت گرديد و بوسيله آن رعيت اصلاح شد، هرگز نقض مكن.

و سنتى تازه كه به آن سنت‌هاى گذشته زيان وارد مى‌كند، ايجاد مكن. زيرا گناه نقض سنّت برگردن تو خواهد بود و پاداش

را کسی می‌برد که سنّت را پایه‌گذاری کرده است. برای سامان‌دادن به امور سرزمین خود و برپاداشتن آنچه بوسیلهٔ آن پیشینیان به صلاح رسیده‌اند، زیاد با علما مسائل را بررسی کن و با حکما مباحثه کن. سپس باید بدانی که مشکل و گرفتاری هر کس چیست و گرفتاری او را به گردن کسی دیگر نیندازی، و نباید جایگاه و شرافت کسی باعث شود تا گرفتاری کوچک او برایت بزرگ جلوه کند و همچنین نباید پایین‌بودن مقام کسی سبب شود تا بلا و گرفتاری بزرگ او را کوچک بشماری، امور مشتبه و مشکل را به خدا و پیامبرش برگردان، چون خداوند می‌فرماید:

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِى ٱلْأَمْرِ مِنكُمْ ۖ فَإِن تَنَـٰزَعْتُمْ فِى شَىْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ . (النساء: ٥٩).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر (حکما و علما) را! و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا(با عرضه به قرآن) و پیامبر(با رجوع به سنّت نبوی) بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید)».

برگرداندن به خدا تمسک به کتاب خداست و برگرداندن به پیامبر ص تمسک به سنت اوست که باعث وحدت و مانع تفرقه است.

باید حکومت عادلانه، سنّت خوب پیشینیان و احادیث پیامبر ص و فرایض قرآن را به یادآوری و به آنچه مشاهده نموده‌ای که ما بدان عمل کرده‌ایم، اقتدا کنی و بکوشی تا از آنچه تو را بدان متعهد نموده‌ام و بر تو اتمام حجت کرده‌ام که اگر به سوی خواسته‌های نفس خود شتافتی دست‌آویزی داشته نباشی، پیروی کن[1].

رهنمودهای نامه امام

الف- سنّت ... را نقض مکن. سنت یعنی راه و روش، پس او عامل و فرماندار خود را توصیه می‌کند که سنت نیکویی را که خلفای پیش از او بر آن بوده‌اند، نقض نکند. پس خروج از سنّت‌هایی که خلفا در آن زمان بدان عمل کرده‌اند، جایز نیست.

ب- امام نفرمود که مهمترین مسئله عترت است، با اینکه به آیه استدلال کرد و به این استدلال نیاز داشت.

ج- تمامی امور را به دو مصدر بزرگ برگرداند: قرآن و سنت.

د- در بند اخیر کارهای خود را با خلفای گذشته به هم ربط داد و فرمود: «آنچه ما به آن عمل نمودیم...».

---

(1) ۱۷/ ٤٧ و بعد از آن.

دعا از دیدگاه امام علی ﷺ

دعا عبادتی است که انجام دادن آن برای غیر خدا جایز نیست، و توسّل نامشروع در دعا، رفتن به قبرها برای دعا و تبرّک جستن از آن جایز نمی‌باشد. بدیهی است که افرادی به قبرهای ائمه می‌روند تا آنجا دعا کنند و از ائمه بخواهند که زیان را از آنان دور نمایند، به فریاد مصیبت‌زده‌ها برسند و نیازها را برآورده سازند. اینها کارهایی هستند که شیعه از طریق انجام آن، با ائمه اهل بیت مخالفت نموده‌اند، و اینک به دیدگاه امام ﷺ در این مورد توجه کنید:

۱- امام علی ﷺ فرمودند: «**إذا كانت لك إلى الله سبحانه حاجة، فابدأ بمسألة الصلاة على رسوله ص، ثم سل حاجتك، فإن الله أكرم من أن يسأل حاجتين، فيقضي إحداهما ويمنع الأخرى**».

«هرگاه خواستی حاجتی از خدا بخواهی، ابتدا بر پیامبر **ص** درود بفرست سپس حاجت خود را بخواه. زیرا خداوند بسی بزرگوارتر از آن است که دو حاجت از او خواسته شود و او یکی را برآورده سازد و دیگری را برآورده نکند»[1].

امام علی ﷺ کسی را که حاجتی دارد اینگونه راهنمایی می‌کند که ابتدا بر پیامبر **ص** درود بفرستد، سفارش نمی‌کند که به قبر

---

(۱) ۱۹/ ۲۷۹ (۳٦۷).

پیامبر **ص** و یا به قبرهای انبیاء و اولیاء پناه ببرد.

۲- و در وصیت خود به امام حسن ﷺ فرمودند: «**واعلم أن الذي بيده خزائن السموات والأرض قد أذن لك في الدعاء، وتكفّل لك بالإجابة، وأمرك أن تسأله ليعطيك، وتسترحمه ليرحمك، ولم يجعل بينه وبينك من يحجبك عنه، ولم يلجئك إلى من يشفع لك إليه.**

ولم يمنعك إن أسأت من التوبة، ولم يعاجلك بالنقمة، ولم يفضحك إن تعرّضت للفضيحة، ولم يشدد عليك في قبول الإنابة، ولم يناقشك بالجريرة، ولم يؤيسك من الرحمة، بل جعل نزوعك عن الذنب حسنة، وحسب سيئتك واحدة، وحسب حسنتك عشرًا، وفتح لك باب المتاب، وباب الاستعتاب، فإذا ناديته سمع نداك، وإذا ناجيته علم نجواك، فأفضيت إليه بحاجتك، وأبثثته ذات نفسك، وشكوت إليه همومك، واستكشفته كروبك، وسألته من خزائن رحمته ما لا يقدر على إعطائه غيرُه؛ من طول الأعمار، وصحة الأبدان، وسعة الأرزاق».

«بدان! کسی که گنجینه‌های آسمان و زمین در دست اوست به تو اجازه داده تا او را بخوانی و تضمین نموده که دعایت را اجابت کند، تو را امر کرده که از او بخواهی تا عطا کند، از او طلب مرحمت کنی تا بر تو رحم نماید، در میان خودش و بنده چیزی قرار نداده که میان خدا و بنده‌اش مانع شود و تو را مجبور نساخته که به نزد کسی بروی تا برای تو پیش خدا شفاعت کند.

اگر گناه کردی، در توبه را برایت باز گذاشته، و بلافاصله تو را

به سبب گناه عذاب نمی‌دهد. اگر در معرض رسوایی قرار بگیری، تو را رسوا نمی‌کند، و در پذیرفتن توبه سختگیری نمی‌کند، و به علت گناه با تو مناقشه نمی‌نماید، و تو را از رحمت خود ناامید نمی‌کند، بلکه دست‌کشیدن از گناه را نیکی نامیده، هر گناهت را یکی، هر نیکی‌ات را ده برابر به حساب می‌آورد. دروازهٔ توبه را به رویت گشوده است، پس هرگاه او را صدا بزنی، صدایت را می‌شنود هرگاه با او مناجات نمایی، راز و نجوایت را می‌شنود. پس نیاز خود را با او در میان گذار، و از مشکلات و ناراحتی‌هایت نزد او شکایت کن، و از او بخواه که مشکلات و ناراحتی‌هایت را دور سازد. از گنجینه‌های رحمت او بخواه، که کسی جز او توان دادن آن را ندارد: رحمت‌هایی چون طول عمر و سلامتی و روزی فراوان»[1].

به کلام امام بنگرید و توجه کنید که می‌فرماید: «و در میان خودش و بنده چیزی قرار نداده که میان خدا و بنده‌اش مانع شود و تو را مجبور نساخته تا نزد کسی بروی که برای تو پیش خدا شفاعت کند...» معنی این کلام چیست؟ آیا معنی‌اش این نیست که به هنگام خواستن و دعاکردن، چیزی و یا کسی را میان خود و

---

(۱) ۱۶/ ۸۹.

خدا واسطه قرار ندهید و واسطه‌ها را دور بیندازید؟

سپس بنگرید که می‌فرماید: «به تو اجازه داده ...»

پس خداوند به مردم فرمان داده تا از او بخواهند، و میان خود و بنده‌اش هیچ واسطه‌ای قرار نداده است.

۳- امام ﷺ در نماز استسقاء - طلب باران - چنین دعا می‌کند: **«اللهم قد انصاحت جبالنا، واغبرّت أرضنا، وهامت دوابّنا، وتحيرت في مرابضها، وعجّت عجيج الثكالى على أولادها، وملّت التردد في مراتعها، والحنين إلى مواردها!**

اللهم فارحم أنين الآنة وحنين الحانة.

اللهم فارحم حيرتها في مذاهبها، وأنينها في موالجها.

اللهم خرجنا إليك حين اعتكرت علينا حدابير السنين، واختلفتنا مخايل الجود، فكنت الرجاء للمبتئس، والبلاغ للملتمس.

نـدعوك حـين قـنط الأنـام، ومنـع الغمـام، وهلـك الـسّوام، ألا تؤاخذنا بأعمالنا، ولا تؤاخذنا بذنوبنا، وانشر علينا رحمتك بالسحاب المنبعق، والربيع المغدق، والنّبات المونق، سحًّا وابلًا، تحيي بـه مـا قـد مات، وترد به ما قد فات.

اللهم سقيا منك محيية مروية، تامّة عامّة، طيبة مباركة، هنيئة مريئة مريعة، زاكيًا نبتها، ثامرًا فرعها، ناضرًا ورقها، تـنعش بهـا الـضعيف من عبادك، وتحيي بها الميت من بلادك.

اللهم سقيا منك تعشب بها بجادنا، وتجري بها وهادنا، ويخصب

بها جنابنا، وتقبل بها ثمارنا، وتعيش بها مواشينا، وتندى بها أقاصينا، وتستعين بها ضواحينا، من بركاتك الواسعة، وعطاياك الجزيلة، على بريّتك المرملة، ووحشك المهملة، وأنزل علينا سماء مخضلة، مدرارًا هاطلة، يدافع الودق منها الودق، ويحفز القطر منها القطر، غير خلّب برقها، ولا جهام عارضها، ولا قزع ربابها، وشفّان ذهابها، حتى يخصب لإمراعها المجدبون، ويحيا ببركتها المسنتون، فإنّك تنزل الغيث من بعد ما قنطوا، وتنشر رحمتك، وأنت الولي الحميد».

«بار خدایا! کوه‌ها و سرزمین ما خود خشک شده‌اند. چهارپایان ما هلاک و از خود بی‌خود شده‌اند و در محل خوابشان حیران‌اند و چون زنان فرزند مرده فریاد برمی‌آورند و از رفت و آمد به چراگاه‌ها و شوق آبشخورهایشان خسته شده‌اند. بارخدایا! فریاد فریادخواه و آرزوی مشتاق را برآورده ساز. بارخدایا! رحم کن، زیرا این حیوانات نمی‌دانند به کجا بروند. بار خدایا! صفا و خرّمی سالها بر ما تیره شد و به قحطی گرایید و ما به سوی تو بیرون آمده‌ایم، تو امید ما هستی و تو به فریاد درماندگان می‌رسی. تو را به فریاد می‌خوانیم در وقتی که مردم ناامید شده‌اند، باران بند آمده و چهار پایان هلاک شده‌اند. از تو می‌خواهیم که ما را به سبب کارها و گناهانمان مواخذه نکنی. بارخدایا! رحمت خویش را با ابر بارانزا و بهار زیبا و گیاهان و باران سیل‌آسا بر ما بگستران، و با آن، آنچه را

که پژمرده شده، زنده گردان و آنچه را که از دست رفته، برگردان.

بارخدایا! بارانی از تو می‌خواهیم که [زمین] مرده را زنده کند و همه را سیراب نماید، کامل و فراگیر و خجسته و با برکت باشد، گیاهان را سرسبز و خرّم گرداند و بندگان ضعیفت از آن قوت بگیرند و سرزمین‌های پژمرده‌ات با آن زنده شوند.

بارخدایا! بارانی از تو می‌خواهیم که چراگاه‌هایمان با آن سرسبز شوند، آب دره‌ها جاری گردد، اطراف ما سرسبز شود، چهارپایان ما با آن زنده گردند، جاه‌های دوردست از خشکی نجات یابند و اطرافیان ما از آن کمک بگیرند. خدایا! از تو می‌خواهیم که برکات گسترده و بخشش‌های فراوانت را بر بندگان و چهارپایان قحطی‌زده، نازل کنی. بارخدایا! بارانی فراوان و پی‌درپی از آسمان بر ما بباران، آسمان را بر ما بارانی کن، تا به رعد و برق بدون بارش اکتفا ننماید و رویش را به ما ترش کند و از باران خودداری نورزد، تا بوسیله آن قحطی‌زدگان سرسبز و آباد شوند. بارخدایا! بعد از آن که همه ناامید شده‌اند، تو باران را نازل می‌کنی و رحمت خویش را می‌گسترانی و تو کارساز ستوده‌ای»[1].

این خطبهٔ طلب باران و در آن ذکری از توسّل و طلب شفاعت

---

(1) ۷/ ۲۶۲ (۱۱٤).

و خواستن از سایر مخلوقات به میان نیامده است.

٤- و در خطبه‌ای دیگر می‌فرماید: «**إن أفضل ما توسّل به المتوسّلون إلى الله الإيمان به وبرسوله، والجهاد في سبيله، فإنه ذروة الإسلام، وكلمة الإخلاص فإنها الفطرة، وإقام الصلاة فإنها الملة، وإيتاء الزكاة فإنها فريضة واجبة، وصوم شهر رمضان فإنه جنّة من العقاب، وحج البيت واعتماره فإنهما ينفيان الفقر ويرحضان الذنب، وصلة الرحم فإنها مثراة في المال، ومنسأة في الأجل، وصدقة السر فإنها تكفّر الخطيئة، وصدقة العلانية فإنها تدفع ميتة السوء، وصنائع المعروف فإنها تقي مصارع الهوان.**

أفيضوا في ذكر الله فإنه أحسن الذكر، وارغبوا فيما وعد المتقين فإن وعده أصدق الوعد، واقتدوا بهدي نبيكم فإنه أفضل الهدي، واستنّوا بسنّته فإنها أهدى السنن، وتعلموا القرآن فإنه أحسن الحديث، وتفقهوا فيه فإنه ربيع القلوب، واستشفوا بنوره فإنه شفاء الصدور، وأحسنوا تلاوته فإنه أنفع القصص، وإن العالم العامل بغير علمه، كالجاهل الحائر الذي لا يستفيق من جهله، بل الحجة عليه أعظم، والحسرة له ألزم، وهو عند الله ألوم».

«بهترین چیزهایی که توسّل‌کنندگان آن را وسیله تقرّب به خدا قرار داده‌اند و با آن توسّل نموده‌اند، ایمان به خدا و پیامبرش و جهاد در راه خداست، زیرا جهاد قلّه اسلام است. و توسل به کلمهٔ اخلاص است، زیرا اخلاص فطرت است. و برپاداشتن نماز و

دادن زکات است، زیرا این دو فریضه‌ای واجب‌اند. و روزه‌گرفتن ماه رمضان است که سپری در برابر عذاب است. و سفر خانه خدا و به عمره رفتن است که فقر و گناه را دور می‌نمایند و به جاآوردن صله رحم است که باعث فزونی مال می‌شود و عمر را طولانی می‌کند. و صدقه به صورت پنهانی است که گناه را می‌زداید. و صدقه به صورت علنی است که مرگ بد را دور می‌سازد، و توسل به کارهای خوب است که ذلت را از انسان دور می‌کند.

به ذکر خدا مشغول شوید زیرا بهترین ذکر، یاد اوست. به آنچه پرهیزگاران وعده داده شده‌اند، روی آورید، زیرا وعده الهی راست‌ترین وعده است. به رهنمود پیامبرتان اقتدا کنید، زیرا رهنمود او بهترین رهنمود است و از سنّت و شیوه‌ای او پیروی کنید که بهترین سنّت و روش است. قرآن را بیاموزید که بهترین کلام است. مسائل دین را یاد بگیرید که بهار دل‌هاست و با نور آن طلب شفا کنید، زیرا قرآن شفادهنده دلهاست و قرآن را خوب تلاوت کنید، چون مفیدترین داستانهاست. عالمی که به علم خود عمل نمی‌کند همانند جاهل سرگردانی است که از جهالت خود بیرون نمی‌آید، بلکه حجت برای عالم بزرگ‌تر و بیشتر است و بیشتر دچار حسرت می‌شود و خداوند او را بیشتر سرزنش خواهد کرد»[1].

---

(۱) ۷۱/ ۲۲۱ (۱۰۹).

نگاه کنید که امام چه می‌فرماید: «بهترین چیزی که توسّل‌کنندگان بدان توسّل جسته‌اند...».

و ما می‌گوییم به فرض اینکه توسّل‌کردن به افراد جایز باشد، آیا مؤمن نباید به دنبال کمال و بهترین‌ها باشد و بهترین و درست‌ترین و کامل‌ترین دعا را بنماید؟

این یکی از خطبه‌های جامعی است که امام ﷺ در آن به ایمان و جهاد و نماز و زکات فرمان داده است، اما از خمس یادی نکرده است!!

و فقط سنت محمد مصطفی **ص** را بیان نموده، نه چیزی دیگر را.

۵- و در بیانی دیگر در مورد پروردگارمان می‌فرماید: «**فاستفتحوه واستنجدوه، واطلبوا إليه واستمنحوه، فما قطعكم عنه حجاب، ولا أغلق عنكم دونه باب**».

«از او طلب کمک کنید و از او عاجزانه یاری بخواهید، هیچ مانعی شما را از او باز نمی‌دارد و او در رحمت خود را به سوی شما نبسته است»[1].

آیا بعد از این سخنان امام ﷺ، نیازی به توضیح بیشتر می‌ماند؟!

---

(۱) ۱۰/ ۱۷۰ (۱۸۸).

عبادات از دیدگاه امام علی ﷺ

شیعه در مورد بعضی از عبادت مانند قربانی‌کردن در عید، نماز سر وقت و زکات با عموم مسلمین مخالفت نموده‌اند، و ما اینک گفته‌های امام ﷺ را در مورد این امور بیان می‌داریم:

۱- امام ﷺ در یکی از خطبه‌هایش در مورد روز عید و کیفیت قربانی می‌فرماید: «**ومن تمام الأضحية استشراف أذنها، وسلامة عينها، فإذا سلمت الأذن والعين سلمت الأضحية وتمّت، ولو كانت عضباء القرن تجرّ رجلها إلى المنسك**».

«به گوش و چشم قربانی نگاه کنید تا سالم باشد، پس وقتی گوش و چشم سالم بودند، قربانی سالم و کامل است، و اگر شاخ آن شکسته بود، نمی‌توان آن را قربانی کرد»[1].

پس سخن از قربانی‌کردن در روز عید است. و حیوانی که در حج ذبح می‌شود اضحیه - قربانی - نامیده نمی‌شود، بلکه به آن «هَدْی» می‌گویند.

۲- نماز:

شیعیان نمازهای روزانه را در سه وقت ادا می‌کنند و در یک نوبت، دو نماز را یک جا می‌خوانند. اما بنگریم که امام ﷺ در این

---

(۱) ۳/٤.

مورد چه می‌فرماید: در نامه‌ای که به فرمانداران شهرها در مورد نماز می‌نویسد، می‌فرماید: «**أما بعد فصلوا بالناس الظهر حتى تفيء الشمس مثل مربض العنز، وصلوا بهم العصر والشمس بيضاء حية في عضو من النهار حين يسار فيها فرسخان، وصلوا بهم المغرب حين يفطر الصائم، ويدفع الحاج إلى منى، وصلوا بهم العشاء حين يتوارى الشفق إلى ثلث الليل، وصلوا بهم الغداة والرجل يعرف وجه صاحبه، وصلوا بهم صلاة أضعفهم، ولا تكونوا فتّانين**».

«وقتی خورشید از وسط آسمان مایل گشت، نماز ظهر را بخوانید. و نماز عصر را وقتی که خورشید سفید و نورانی است و می‌توان تا قبل از غروب دو فرسخ راه را طی کرد، بخوانید. و مغرب را زمانی بخوانید که روزه‌دار افطار می‌کند و حاجی از عرفه راهی منی می‌شود. و از زمانی که سرخی غروب پنهان می‌شود تا سپری‌شدن یک سوم شب، نماز عشا را بخوانید. و نماز صبح را هنگامی بخوانید که هر فرد چهرهٔ همراهش را می‌شناسد. وقتی با مردم نماز می‌خوانید و امام آنها هستید، ناتوان ترین آنها را در نظر بگیرید و مردم را به فتنه مبتلا نکنید»[1].

این نامه بسیار مهمی است، زیرا امام ﷺ این نامه را به همه شهرهایی که زیردست او بودند، فرستاد. بنابراین خیلی مهم است

---

(۱) ۱۷/ ۲۲ (۵۲).

و اهمیت دیگر آن این است که مهم‌ترین عبادت در اسلام را که نماز است، توضیح می‌دهد و می‌فرماید:

أ- نماز ظهر بعد از زوال آفتاب است. و سپس فرمود: وقت نماز عصر از زمانی که خورشید روشن و نورانی است تا قبل از غروب. اگر این دو نماز یک جا خوانده، می‌شدند و می‌توانستیم آنها را با هم جمع کنیم موقع ادای هر کدام را جداگانه مشخّص نمی‌کرد، ولی چون زمان هر یک با دیگری فرق می‌کند، وقت هر نماز را جداگانه مشخص نموده است.

ب- سپس فرمودند: وقت نماز مغرب «زمانی است که روزه‌دار افطار می‌کند و حاجی به منی برمی‌گردد» و این کارها به هنگام غروب خورشید انجام می‌شوند. سپس وقت نماز عشاء را بعد از مغرب تعیین فرمود. وقت مغرب از غروب تا زمانی است که شفق و سرخی غروب پنهان می‌شود، آنگاه وقت نماز عشاء شروع می‌شود و تا یک سوّم شب ادامه دارد. سنّت و روش نماز در دوران اصحاب همین گونه بوده است و امام بر نماز جماعت و وجود یک پیشنماز و وجود جماعتی به عنوان مقتدی، تأکید می‌کند.

ج- این نامه امیرالمؤمنین و حاکم دولت اسلامی است که آن را به همه شهرهایی می‌فرستد که تحت امر او می‌باشند، پس جایز نیست مردم برخلاف حق و برخلاف کتاب و سنت، به انجام

عبادت بپردازند.

نمی‌خواهیم به قضایای فقهی و اختلاف فقهاء در این موارد بپردازیم، ولی آنچه برای ما مهم است، اینکه امام برای نماز، پنج وقت تعیین کرده است و نه سه وقت.

و در نامه که به الحارث المدانی نوشت در مورد جمعه می‌فرماید: «**ولا تسافر في يوم جمعة حتى تشهد الصلاة، إلا فاصلًا في سبيل الله، أو في أمر تعذر به، وأطع الله في جمل أمورك، فإن طاعة الله فاضلة على ما سواها، وخادع نفسك في العبادة وارفق بها ولا تقهرها، وخذ عفوها ونشاطها، إلا ما كان مكتوبًا عليك من الفريضة، فإنه لا بد من قضائها، وتعاهدها عند محلّها**».

«در روز جمعه به سفر نرو تا در نماز حضور یابی، مگر آن که برای جهاد در راه خدا بروی و یا به کاری بروی که چاره‌ای جز رفتن نیست. در همه کارهایت از خدا اطاعت کن، زیرا اطاعت از خدا بر همه چیز مقدم است و در عبادت، بر خودت سخت مگیر: وقتی سرحال هستی به عبادت بپرداز، مگر عبادت واجب که آن را در هر حال باید سر وقتش انجام داد»[1].

این بخشی از سخنان امام ﷺ در مورد نماز و اهمیت روز جمعه بود.

---

(۱) ۱۸/ ٤٢ (٩٦).

۳- زکات:

شیعیان برای اهل بیت خُمس می‌گیرند و زکات اموالشان را نمی‌پردازند، با اینکه چندین بار در قرآن به ادای زکات امر شده است، حال ببینیم که صاحب نهج‌البلاغه در این باره چه می‌فرماید:

الف- امام علی به یکی از کسانی که مسئول جمع‌آوری زکات بود، چنین توصیه فرمودند: «**انطلق على تقوى الله وحده لا شريك له، ولا تروّعنّ مسلمًا، ولا تجتازنّ عليه كارهًا، ولا تأخذنّ منه أكثر من حق الله في ماله، فإذا قدمت على الحي فانزل بمائهم من غير أن تخالط أبياتهم، ثم امض إليهم بالسكينة والوقار، حتى تقوم بينهم فتسلّم عليهم.**

ولا تخدج بالتحية لهم، ثم تقول: عباد الله! أرسلني لكم وليّ الله وخليفته، لآخذ منكم حق الله في أموالكم، فهل لله في أموالكم من حق فتؤدوه إلى وليه!

فإن قال قائل: لا، فلا تراجعه، وإن أنعم لك منعم فانطلق معه من غير أن تخيفه أو توعده، أو تعسفه أو ترهقه، فخذ ما أعطاك من ذهب أو فضة، فإن كان له ماشية أو إبل فلا تدخلها إلا بإذنه، فإن أكثرها له، فإذا أتيتها فلا تدخل عليها دخول متسلط عليه، ولا عنيف به.

ولا تنفّرن بهيمة ولا تفزعنّها، ولا تسوءن صاحبها فيها.

واصدع المال صدعين ثم خيّره، فإذا اختار فلا تعرضنّ لما اختاره،

فلا تزال كذلك حتى يبقى ما فيه وفاء لحقّ الله في ماله، فاقبض حقّ الله منه».

«با رعایت تقوای خدای یگانه که شریکی ندارد، برو. هرگز مسلمانی را نترسان و به زور از او چیزی مستان و از حقی که خدا در مال او مقرر داشته، بیشتر از او مگیر. هرگاه خواستی به محله‌ای بروی، در محل آب آنها فرود بیا، بدون آن که با آنها آمیخته شوی، سپس با آرامش و وقار به سوی آنها برو تا اینکه در میانشان بایستی و بر آنها سلام کنی.

از سلام نکردن بپرهیز و بعد از سلام، بلافاصله بگو: ای بندگان خدا! خلیفه مرا به سوی شما فرستاده است تا حقی که خدا در مال‌هایتان قرار داده، بگیرم. پس اگر خدا حقّی در مال‌هایتان دارد آن را به من بدهید.

اگر کسی گفت: نه، دوباره به او مراجعه نکن. اگر ثروتمندی به تو اعلام کرد همراه او برو بدون آن که او را بترسانی یا تهدید کنی، پس هر چقدر از طلا یا نقره که به تو داد آن را بگیر. و اگر چهارپا یا شتر داشت، بدون اجازه‌اش وارد گلهٔ چهارپایانش مشو، زیرا بیشترشان از آن خود او هستند. پس وقتی کنار آنها آمد، چنان بر آن وارد نشو که گویا بر آنها مسلط هستی و یا می‌خواهی به زور و با سختی بگیری.

هیچ حیوانی را فراری مده و با اذیت‌کردن آن، صاحبش را ناراحت مکن.

و مال را به دو قسمت تقسیم کن و سپس به صاحب آن اجازه بده تا انتخاب کند و هر آنچه انتخاب کرد، آن را مگیر و همچنان ادامه بده تا اینکه حق خداوند از مال او کاملاً گرفته می‌شود و آنگاه آن را با خود بیاور»[1].

این نامه امام ﷺ در مورد زکات است که صدقات نیز نامیده می‌شود و در آن هیچ ذکری از خُمس به میان نیامده است!

ب- امام ﷺ در جایی دیگر در مورد زکات دام می‌فرماید: «**إن الرجل إذا كان الدين الظنون -هل يقضى أم لا؟- يجب عليه أن يزكّيه لما مضى إذا قبضه**».

«هرکس دام داشت باید زکات سالهایی را که بر آن گذشته است بپردازد»[2].

امام نفرموده: هر کس دام داشت باید خمس آن را بپردازد، بلکه فرمود: زکات آن را بپردازد. و تنها این کلمه در ادبیات امام ﷺ جای دارد که کلمه‌ایست قرآنی و شرعی، و کلمه‌ایست که

---

(1) ۱۵/ ۱۵۱ (۲۵).

(2) ۱۹/ ۱۱۲ (۲۶۳).

پیامبر آن را ذکر نموده است.

ج- امام ﷺ در جای دیگر می‌فرماید: «**سوسوا إیمانکم بالصدقة، وحصّنوا أموالکم بالزکاة، وادفعوا أمواج البلاء بالدعاء**».

«ایمان‌تان را با صدقه سامان دهید، و اموال‌تان را با پرداخت زکات، محکم و استوار گردانید، و امواج سهمگین بلا را، با دعا دفع کنید»[1].

همچنین می‌توانید به کلام او در نهج‌البلاغه، ۳۰۲/۱۰ (۱۹۲) مراجعه کنید که در آن جا به پایبندی بر نماز و پرداختن زکات امر نموده است.

(۱) ۱۸/ ۳٤٥ (۱٤۲).

چند موضوع پراکنده از دیدگاه امام علی ﷺ

این آخرین بخش این کتاب است که در آن امور متفرق و گوناگونی ارائه می‌شود:

۱- با مرگ پیامبر، وحی و خبر آسمانی قطع گردیده است: ما معتقدیم که پیام‌آوران وحی و نبوت که رسالت الهی را از آسمان بر انبیاء نازل می‌کردند با وفات پیامبر **ص** دیگر آمدن آنها به زمین قطع گردیده و تمام شده است، اما شیعه و یا بسیاری از آنها معتقدند که بعد از وفات پیامبر **ص** جبرئیل برای دلجویی‌دادن به فاطمه **ك** یا علی ﷺ به زمین می‌آمده است. اما علی ﷺ در مورد پیامبر **ص** می‌گوید: «**بأبي أنت وأمي يا رسول الله! لقد انقطع بموتك ما لم ينقطع بموت غيرك من النبوة والإنباء وأخبار السماء، خصّصت حتى صرت مسلّيًا عمن سواك، وعممت حتى صار الناس فيك سواء، ولولا أنك أمرت بالصبر، ونهيت عن الجزع، لأنفدنا عليك ماء الشئون، ولكان الداء مماطلًا، والكمد محالفًا، وقلاّ لك! ولكنه ما لا يملك ردّه، ولا يستطاع دفعه!**

بأبي أنت وأمي، اذكرنا عند ربك، واجعلنا من بالك!».

«پدر و مادرم فدایت باد، ای پیامبر خدا! اخبار آسمانی که با مرگ دیگر پیامبران قطع نگردید با مرگ تو قطع می‌گردد. مرگ تو دیگر چیزها را از یاد انسان می‌برد و این فقط ویژگی تو است

و همه مردم برای تو ناراحت‌اند، اگر به صبر و شکیبایی فرمان نمی‌دادی و از داد و فریاد و بی‌قراری نهی نمی‌نمودی، اشک چشم‌هایمان را به پایت می‌ریختیم و رنج و درد همیشگی می‌شد و اندوه و غم به خاطر تو، عزاداری اندکی است. ولی این – وفات – چیزی است که نمی‌توان آن را دور نمود و دفع کرد. پدر و مادرم فدایت باد، ما را نزد پروردگارت یاد کن و به خاطر داشته باش!»[1].

در این خطبه، امور بسیار بزرگی نهفته است که برخی بدین قرارند:

الف- علی ﷺ می‌فرماید: اخبار آسمان و فرشتگانی که به زمین فرستاده می‌شدند، دوباره به زمین نخواهند آمد.

ب- و مطلب دیگر در این خطبه، دیدگاه امام ﷺ درباره بی‌قراری و داد و فریاد به هنگام مصیبت است، که هم اینک بدان می‌پردازیم:

۲- بی‌قراری در مصیبت:

شیعیان گمان می‌برند که با زدن به سر و سینه، چاک‌کردن گریبان، زنجیرزنی و غیره به ائمه ابراز محبت می‌کنند و این را مشارکتی در مصیبت حسین ﷺ می‌شمارند. امام علی به ما

---

(۱) ۱۳/ ۲٤ (۲۳۰).

می‌فرماید: این کارها حتی برای از دست‌دادن بهترین و برترین انسان، یعنی محمد **ص**، جایز نیست.

الف- بار می‌فرماید: «**ینزل الصبر علی قدر المصیبة، ومن ضرب یده علی فخذه عند مصیبته حبط أجره**».

«صبر به اندازه مصیبت می‌آید و هرکس به هنگام مصیبت دستش را بر ران خود بزند، اجر و پاداش او به هدر می‌رود و ضایع می‌شود»[1].

علی‌ﷺ می‌فرماید: هر کس دست خود را بر رانش «پایش» بزند اجر و پاداش او به هدر می‌رود پس کسانی که در ماه محرّم قمه می‌زنند و گریبان پاره می‌کنند و با شمشیر خود را زخمی می‌کنند و ... و کارهای دیگری که باعث ناخشنودی خدا می‌گردد، انجام می‌دهند، چه توجیهی برای سخن امام ﷺ دارند؟

ب- امام‌ﷺ در مناسبتی دیگر می‌فرماید: «**من أصبح علی الدنیا حزینًا، فقد أصبح لقضاء الله ساخطًا.**

ومن أصبح یشکو مصیبة نزلت به، فإنما یشکو ربه.

ومن أتی غنیًا فتواضع له لغناه، ذهب ثلثا دینه.

ومن قرأ القرآن فمات فدخل النار، فهو کان ممّن یتخذ آیات الله

---

(1) ۱۸/ ۳٤۲ (۱٤۰).

هزوًا.

ومن لهج قلبه بحبّ الدنيا، التاط منها بثلاث: همّ لا يغبّه، وحرص لا يتركه، وأمل لا يدركه».

«هر کس برای دنیا اندوهگین شد، از قضا و تقدیر الهی ناخشنود است.

و هر کس از مصیبتی شکایت می‌کند که بدان گرفتار شده است، در حقیقت از پروردگارش شکایت می‌نماید.

و هر کس نزد توانگری آمد و به خاطر توانگری‌اش در برابر او کرنش و فروتنی نمود، دو سوّم دینش را از دست داده است.

و هر کس قرآن را خواند ولی وقتی فوت کرد به دوزخ رفت، از کسانی بوده که آیات خدا را مسخره می‌کنند.

و هر کس که قلبش شیفته دنیا باشد، به سه چیز گرفتار خواهد شد: اندوهی که از او جدا نمی‌شود، حرص و آزمندی که او را رها نمی‌کند و آرزویی که به آن نخواهد رسید»[1].

شیعیان در روز عاشورا چکار می‌کنند؟! آیا آنها در مصیبتی که هزار و سیصد سال پیش رخ داده، مشارکت می‌کنند؟!

آیا عزاداری‌شان به معنی این است که از غم مصیبت حسین به

---

(۱) ۱۹/ ۵۲ (۲٤).

۱٦٥

پروردگارشان شکایت می‌برند؟!

ج- در نهج‌البلاغه آمده است: «و روایت شده که امام ﷺ وقتی از صفین برگشت و به کوفه آمد، از کنار شبامی‌ها گذشت، گریه زنان را شنید که برای صفّین کشته شده‌اند، گریه می‌کنند. در این هنگام حرب بن شرحبیل الشبامی که از سران قومش بود به سوی امام بیرون آمد. امام به او فرمود: «**أيغلبكم نساؤكم على ما أسمع، ألا تنهونّ عن هذا الرنين!**».

«آیا نمی‌توانید زنان خود را ساکت کنید، آیا آنها را از این ناله و شیون نهی نمی‌کنید؟!».

حرب در کنار او ﷺ راه می‌رفت و او سوار بود، امام به او فرمود: «**ارجع! فإن مشي مثلك مع مثلي فتنة للوالي ومذلة للمؤمن**».

«برگرد، راه‌رفتن فردی چون تو با من باعث به فتنه مبتلاشدن حاکم وخوارشدن مؤمنان می‌گردد»[1].

گریه حرب یک گریه عادی بود که بیانگر سختی وضعیت بود، اما امام ﷺ حرب را از آن نهی کرد، پس نظر امام ﷺ در مورد دیگر شیون‌های نادرست چیست؟

---

(1) ۱۹/ ۲۳٤ (۳۲۸).

۳- نور پیامبران:

شیعیان معتقدند کـه انبیـاء و اولیـاء و اوصـیاء از نـور آفریـده شده‌اند و مانند سایر انسانها، بشر نیستند. اما علی ﷺ مـی‌فرمایـد: **«ولو أراد الله أن يخلـق آدم مـن نـور يخطـف الأبـصار ضـياؤه، ويبهـر العقول رواؤه، وطيب يأخذ الأنفاس عرفه؛ لفعل، ولو فعل لظلّـت لـه الأعناق خاضعة، ولخفّت البلوى فيه على الملائكة، ولكـن الله سـبحانه يبتلـي خلقـه بـبعض مـا يجهلـون أصـله، تمييـزًا بالاختبـار لهـم، ونفيًـا للاستكبار عنهم، وإبعادًا للخيلاء منهم، فاعتبروا بما كان عـن فعـل الله بـإبليس إذ أحبط عمله الطويل، وجهده الجهيد، وكان قد عبد الله سـتة آلاف سنة، لا يُدرى أمن سنيّ الدنيا أم من سنيّ الآخرة، عن كبر سـاعة واحدة، فمن ذا بعد إبليس، يسلم على الله بمثل معصيته؟!**

كلا. ما كان الله سبحانه ليدخل الجنة بشرًا بأمر أخرج به منها ملكًا، إن حكمه في أهل السماء والأرض لواحد، وما بين الله وبين أحد من خلقه هوادة في إباحة حمى حرّمه على العالمين».

«اگر خدا می‌خواست که آدم را از نوری بیافریند که روشنایی آن چشم‌ها را برباید و تعریف آن عقل‌ها را مست کند و بوی خوش آن وصف‌ناپذیر باشد، چنین می‌کرد، و اگر چنین هم می‌کرد در برابر او گردن می‌نهادند، و مشکل برای فرشتگان آسان می‌شد، ولی خداوند بندگانش را با پاره‌ای چیزها - که اصل آن را نمی‌دانند - می‌آزماید تا آنها را مشخص نماید و متکبر را از آنها جدا سازد.

از آنچه خداوند با شیطان کرد – که عمل طولانی و تلاش زیاد او را به هدر داد و ضایع نمود – عبرت بگیرید. شیطان شش هزار سال خدا را عبادت کرده بود و معلوم نیست که این شش هزار سال از سال‌های طولانی آخرت بوده‌اند یا از سالهای دنیوی، که به خاطر یک لحظه تکبّر همهٔ این عبادت‌ها نابود شدند. پس اگر کسی گناهی چون گناه شیطان مرتکب شود، آیا از سوی خدا در امان خواهد بود؟!

هرگز چنین نیست. خداوند انسان با وجود ارتکاب آنچه که به سبب آن شیطان را از بهشت بیرون کرد، وارد بهشت نمی‌کند. حکم و فرمان او دربارهٔ اهل آسمان و اهل زمین یکی است. خداوند برای هیچ مخلوقی امتیاز ویژه قائل نیست تا بتواند به حریمی تجاوز کند که او، آن را برای جهانیان ممنوع قرار داده است»[1].

٤- در امان‌بودن اهل زمین:

در نهج‌البلاغه آمده است:

ابوجعفر محمد بن علی الباقر ﷺ از امام علی ﷺ حکایت نموده که فرمود: «**كان في الأرض أمانان من عذاب الله، وقد رفع**

---

(١) (١٣/ ٢٣٨) ١٣١.

أحدهما، فدونكم الآخر فتمسّكوا به، أما الأمان الذي رفع فهو رسول الله ص، وأما الأمان الباقي فالاستغفار، قال الله تعالى: وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمۡ وَأَنتَ فِيهِمۡۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ مُعَذِّبَهُمۡ وَهُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ . (الأنفال:٣٣)».

«دو چیز در زمین سبب ایمن‌بودن از عذاب خدا هستند، که یکی را خدا برداشته است، و یکی باقی مانده. شما ملازم آن باشید و به آن تمسّک بجویید. آن یکی که خدا برداشته، پیامبر خدا ص است، و آن یکی که باقی مانده است، استغفار است. خداوند متعال می‌فرماید: وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمۡ وَأَنتَ فِيهِمۡۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ مُعَذِّبَهُمۡ وَهُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ . (الأنفال:٣٣)»[1].

«تا تو(ای پیامبر!) در میان آنها هستی، خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد؛ و (نیز) تا استغفار می‌کنند، خدا عذابشان نمی‌کند».

٥- سزاوارترین مردم به پیامبران:

امام ﷺ فرموده‌اند: إِنَّ أَوۡلَى ٱلنَّاسِ بِإِبۡرَٰهِيمَ لَلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا ٱلنَّبِيُّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ . (آل عمران:٦٨).

سزاوارترین مردم به پیامبران کسانی هستند که به آنچه پیامبران

---

(١) ١٨/ ٢٤٠ (٨٥).

آورده‌اند، آگاه‌ترند، سپس این آیه را تلاوت نمود:

«سزاوارترین مردم (برای انتساب) به ابراهیم (و دین او) کسانی هستند که از او پیروی نموده‌اند و نیز این پیغمبر (محمد) و کسانی‌اند که (با او) ایمان آورده‌اند».

سپس گفت: «**إن ولي محمد من أطاع الله وإن بعدت لحمته، وإن عدو محمد من عصى الله وإن قربت قرابته**».

ولی و دوست محمد کسی است که از خدا پیروی نماید گرچه نسبت خویشاوندی نزدیکی به پیامبر نداشته باشد، و دشمن محمد کسی است که نافرمانی خدا را می‌کند گرچه از نظر خویشاوندی به او نزدیک باشد»[1].

٦- سازش‌کاری:

بعضی گمان می‌برند که امام ﷺ سازش‌کار و اهل تقیه بوده است، ولی علی ﷺ قاطعانه این را نفی می‌نماید و به یارانش می‌فرماید: «**فاستدركوا بقية أيامكم، واصبروا لها أنفسكم، فإنها قليل في كثير الأيام التي تكون منكم فيها الغفلة، والتشاغل عن الموعظة، ولا ترخصوا لأنفسكم؛ فتذهب بكم الرخص مذاهب الظلمة، ولا تداهنوا فيهجم بكم الإدمان على المعصية.**

---

(١) ١٨/ ٢٥٢ (٩٢).

عباد الله: إنّ أنصح الناس لنفسه أطوعهم لربه، وإن أغشّهم لنفسه أعصاهم لربه، والمغبون من غبن نفسه، والمغبوط من سلم له دينه، والسعيد من وعظ بغيره، والشقي من انخدع لهواه وغروره».

«بقیه روزهایتان را دریابید و شکیبایی ورزید، این روزها نسبت به روزهای زیادی که شما آن را با غفلت گذرانده‌اید و از پند و موعظه غافل بوده‌اید، اندک می‌باشند. به خودتان اجازه هر کاری را ندهید که سبب می‌شود به تاریکی‌ها بیفتید، و سازش نکنید که سازش، شما را به گناه می‌رساند.

بندگان خدا! خیرخواه‌ترین مردم برای خود آن است که بیشتر از دیگر از پروردگارش اطاعت نماید و کسی که بیش از همه نافرمانی خدا را می‌کند، فریبنده‌ترین کسی است که خود را می‌فریبد، و فریب‌خورده کسی است که خودش را تباه کند، و آن کسی سود می‌برد که دینش برایش سالم مانده است. خوشبحت کسی است که از دیگران پند گیرد، و بدبخت کسی است که فریب هوی و هوس خودش را خورده است»[1].

آیا به نظر شما علی ﷺ چیزی می‌فرماید که و خودش با آن مخالفت می‌کند؟! هرگز چنین نیست.

---

(١) ٦/ ٣٥٣ (٨٥).

۷- عمّال و فرمانداران علی:

بعضی خلفای ثلاثه **ن** را به انتساب عاملان و والیان ناشایست متّهم می‌کنند. وقتی نهج‌البلاغه را مطالعه می‌کردم، دیدم که علی ﷺ بسیاری از والیانش را مورد عیب‌جوبی و سرزنش قرار می‌دهد.

الف- به عنوان مثال در نهج‌البلاغه آمده است:

در نامه‌ای که امام ﷺ به والی‌اش بر هیت کمیل بن زیاد النخعی نوشت، او را سرزنش کرد که چرا دشمن را دفع نمی‌کند و اجازه غارت را به آن می‌دهد: «**أما بعد: فإن تضييع المرء ما ولّي، وتكلّفه ما كُفي؛ لعجزٌ حاضر، ورأي متبر، وإن تعاطيك الغارة على أهل قرقيسيا، وتعطيلك مصالحك التي ولّيناك -ليس لها ما يمنعها، ولا يردّ الجيش عنها- لرأي شعاع؛ فقد صرت جسرًا لمن أراد الغارة من أعدائك على أوليائك، غير شديد المنكب، ولا مهيب الجانب، ولا سادّ ثغرة، ولا كاسر لعدو شوكة، ولا مغن عن أهل مِصرِه، ولا مجز عن أميرِه**».

«اما بعد: انجام‌ندادن مسئولیت و پرداختن به آنچه که نیازی به آن نیست، درماندگی و اشتباه است. غارت و یورش تو بر قرقیسی‌ها و نپرداختن به کارهایی که تو را بدان گماشته‌ایم، ناتوانی و اشتباه است. یورش تو بر قرقیسی‌ها و سامان‌ندادن به کارهایی که تو را به آن گماشته‌ایم – و کسی نیست که آن را و دشمن را از آن دفع

نماید – اندیشه‌ای نادرست و گیج‌کننده است. تو پلی شده‌ای برای دشمنانت که با عبور از تو، به دوستانت یورش می‌برند، دشمن از جانب تو احساس هراس نمی‌کند، مرزها را نبسته‌ای و قدرت و شکوه دشمن را نشکسته‌ای، برای اهالی شهر دشمن نه فایده‌ای داری و نه می‌توانی جای امیر آن را بگیری»[1].

در اینجا امام ﷺ خودش یکی از فرماندارانش را سرزنش می‌کند و به او اعتراض می‌نماید.

ب- امام ﷺ بعد از اطلاع‌یافتن از عمارت با شکوهی که یکی از فرماندارانش برای خود خریده بود، خطاب به او فرمودند: «**أطلعت الورق رءوسها، إن البناء يصف لك الغنى**».

«از بالای برگها سرکشیده‌ای، ساختمان می‌گوید که تو توانگر و ثروتمند هستی»[2].

«روایت شده که شریح بن الحارث، قاضی امیرالمؤمنین ﷺ در زمان او خانه‌ای به هشتاد دینار خرید و این خبر به امام رسید و ایشان شریح را فراخواند و به او فرمود: «**بلغني أنّك ابتعت دارًا بثمانين دينارًا، وكتبت لها كتابًا، وأشهدت فيه شهودًا، فقال له**

---

(١) ١٧/ ١٤٩ (٦١).

(٢) ١٩/ ٢٧١ (٣٦١).

شريح: قد كان ذلك يا أمير المؤمنين، قال: فنظر إليه نظر المغضب، ثم قال له:

يا شريح ! أما إنه سيأتيك من لا ينظر في كتابك، ولا يسألك عن بيّنتك، حتى يخرجك منها شاخصًا، ويسلمك إلى قبرك خالصًا، فانظر يا شريح ! لا تكون ابتعت هذه الدار من غير مالك، أو نقدت الثمن من غير حلالك، فإذا أنت قد خسرت دار الدنيا ودار الآخرة.

أما إنك لو كنت أتيتني عند شرائك ما اشتريت، لكتبت لك كتابًا على هذه النسخة، فلم ترغب في شراء هذه الدار بالدرهم فما فوق، والنسخة هذه.

هذا ما اشترى عبد ذليل، من ميت قد أزعج للرحيل، اشترى منه دارًا من دار الغرور، من جانب الفانين، وخطّة الهالكين، وتجمع هذه الدار حدود أربعة: الحد الأول ينتهي إلى دواعي الآفات، والحد الثاني ينتهي إلى دواعي المصيبات، والحد الثالث ينتهي إلى الهوى المردي، والحد الرابع ينتهي إلى الشيطان المغوي، وفيه يشرع باب هذه الدار، اشترى هذا المغترّ بالأمل، من هذا».

به من خبر رسيده كه تو خانه‌ای به هشتاد دينار خريده‌ای و قراردادی برای آن نوشته‌ای و گواهانی بر آن گرفته‌ای. شريح گفت: درست است ای اميرالمؤمنين! اين كار را كرده‌ام. امام ﷺ نگاهی خشمگين به او كرد و فرمود: ای شريح! كسی به سراغ تو خواهد آمد كه به قولنامه‌ات نگاه نمی‌كند و تو را از گواهانت

نمی‌پرسد، تو را از آن بیرون می‌آورد و تو را، تنها به قبرت تحویل می‌دهد. شریح! نگاه کن که این خانه را با ثروت کس دیگری نخریده باشی، و نگاه کن که پول نامشروع برای خرید آن نداده باشی، چون اگر چنین باشد دنیا و آخرت را از دست داده‌ای، اگر به هنگام خرید خانه‌ات پیش من می‌آمدی، من عقدنامه‌ای با متن زیر برایت می‌نوشتم که تو به خریدن این خانه به یک درهم علاقه‌مند نمی شدی، چنین می‌نوشتم:

این چیزی است که بنده‌ای خوار آن را از مرده‌ای خریده که می‌خواهد از دنیا رحلت کند. از او خانه‌ای از خانه‌های سرای فانی، در قسمت فناشوندگان و در بخش هلاک‌شدگان خریده است. چهار جهت این خانه به این صورت است: جهت اول به اسباب آفت‌ها منتهی می‌گردد، و جهت دوّم آن به اسباب مصیبت‌ها، جهت سوّم به هوی و هوس و جهت چهارم آن به شیطان گمراه‌کننده ختم می‌شود و ورودی این خانه در همین سمت واقع شده است. خریدار که فریب آرزو را خورده است، این خانه را از این فروشنده، خریده است»[1].

فرمانداران و عاملان امام مانند عمّال دیگران، شخصیتهای مختلفی بودند:

---

(۱) ۱/ ٤٠٤ (۳).

بعضی خیلی خوب، بعضی متوسّط و بعضی در سطح پایین بودند. انسان‌ها همه با هم متفاوتند: بعضی در عبادت قوی و توانمندند، اما در ادارة امور ضعیف‌اند. برخی در ادراة امور ضعیف و در جنگ قوی هستند. بعضی در عبادت ضعیف‌اند و در کارزار قدرتمندند و ... . پس اگر در یکی از فرمانداران علی ﷺ و یا هر خلیفه دیگری، ضعف یا سستی مشاهده شود، نمی‌توان بر علی و یا دیگران اعتراض کرد. و بلکه ما می‌گوییم: طعنه‌هایی که در این مورد به خلفا وارد است، به علی نیز کمتر از آن وارد نیست.

خاتمه

به راستی که امام علی ﷺ به جا فرمودند: «**هلك فيّ رجلان: محبّ غال، ومبغض قال**».

«دو فرد در مورد من هلاک می‌شوند، دوستدار افراطی، و دشمن افراطی»[1].

دوستدار افراطی همه چیز را نیکو می‌بیند، و دشمن افراطی همه چیز را بد می‌بیند، و آنچه مطلوب و شایسته است، میانه‌روی است. بنابراین «**حبّ عليّ من الإيمان، وبغضه من النفاق**». «محبّت علی از ایمان است، و بغض و کینه با علی ﷺ نفاق است»، چنان که در صحیح مسلم آمده است. از این رو ما علی ﷺ را تا مقام پیامبران بالا نمی‌بریم، و همچنین او را تا مقام فاسقان تنزل نمی‌دهیم. بلکه او یکی از ائمه مسلمانان است، و چهارمین صحابهٔ برتر و یکی از ده نفری است که به بهشت مژده داده شده‌اند، و همین افتخار و فضیلت برای او کافی است که شوهر بانوی زنان جهان، فاطمه زهرا ك دختر پیامبر ص، باشد، ما علی را دوست داریم و می‌گوییم خدا از او و از فرزندان و یارانش راضی باد و از کسانی که در حق او غلو می‌کنند و یا حق او را به جا نمی‌آورند،

---

(۱) ۱۸/ ۲۸۲ (۱۱۳).

۱۷۷

متنفریم و با آنها مبارزه می‌کنیم.

خداوند به ما توفیق خیر و نیکی دهد. این بود نتیجه تلاش من که به شما ارائه نمودم، و از خواننده عزیز استدعا دارم که اگر آنچه را به او ارائه نموده‌ام، درست و مطابق با موازین عقل و منطق یافت، مرا از دعاهای خیر شبانه فراموش نکند، و اگر به اشتباه رفته‌ام، از خداوند آمرزش می‌طلبم و امیدورام خوانندگان گرامی نیز برایم طلب آمرزش کنند، زیرا عمداً راه خطا را نپیموده‌ام و هر انسانی به خطا می‌رود و بهترین خطاکاران توبه‌کنندگان هستند.